

۱۶۲/۲

جزوه* متون درس تاریخ جهان ۳
(کد دوس: ۷۷)

۷۷ - ۵۱

۱۵۴/۱

این جزوه امانی است

۱۶۱

" در جمیع احوال عباد را وصیت نمودیم به امانت و دیانت ... "

اشراقات

تذکرات :

- ۱ - روی جزوات چیزی ننویسید .
- ۲ - از علامت گذاری - حتی با مداد - اجتناب فرمایید .
- ۳ - رعایت پاکیزگی در حفظ جزوات بشود .

دانشجوی گرامی :

همان طور که می دانید پیش نیاز این درس ، درس تاریخ جهان ۲ است ولی ما بار دیگر به طور خاص شما را ارجاع می دهیم به مطالعه بخشهایی از جزوه و کتاب تاریخ جهان ۲ که خصوصا در این درس به آنها احتیاج خواهید داشت . از آنجا که در این درس مقالات متفاوتی در مورد اوضاع زمان دارید و هر کدام تنها اشارات مختصری به وقایع مهم این دوران در جهان کرده اند ، برای اطلاع بیشتر و یادآوری مطالب مجددا قرن ۱۹ از درس تاریخ جهان ۲ را مطالعه کنید و به وقایع مهم آن دوران از قبیل : انقلاب صنعتی - انقلابهای مردمی - پیدایش نهضتها و شیزمهای مختلف و ... با دقت بیشتر نظر کنید . موارد خاص مورد نظر وقایع اواخر قرن ۱۸ و قرن ۱۹ از جزوه و بخشهایی از کتاب که مربوط به همین دوران است ، می باشد . این بار منابع را با این دید بخوانید که همه در زمان ظهور روی داده اند و آنها را با استنباطات و نتایجی که نویسندگان از این وقایع به عنوان نشانه های ظهور گرفته اند ، مقایسه و مطابقت کنید .

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	۱ - دیدگاه‌هایی در باره "اوضاع زمان ظهور"
۱۳	۲ - اوضاع اجتماعی جهان در آستانه ظهور
۴۵	۳ - بررسی اوضاع ایران و جهان در زمان ظهور
۵۵	۴ - اوضاع و احوال ایران در زمان ظهور (مقدمه)
۵۸	۵ - قسمتی از مقاله "موقعیت زمانی طلوع شمس حقیقت"
۶۳	۶ - ویژگیهای ساختار قدرت در ایران دوره اول قاجار
۹۳	۷ - خصوصیات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دوران قاجار
۱۱۷	۸ - قسمتی از توثیح منیع "قد ظهر یوم المیعاد"
۱۲۷	۹ - فصل اول (فایده تاریخ)
۱۳۲	۱۰ - فصل دوم (تاریخ و اسطوره)
۱۴۰	۱۱ - فصل سوم (سنتهای تاریخ نویسی)
۱۴۹	۱۲ - فصل دهم (اندیشه تاریخ نگری)
۱۶۳	۱۳ - فرد و جامعه
۱۷۰	۱۴ - مورخ و تاریخ
۱۷۳	۱۵ - علیت

دیدگاه‌هایی در باره اوضاع زمان ظهور

نظر غالب بر این است که با بررسی اوضاع و احوال اعصاری که در آن تغییرات عظیمه در عقول و افکار بشری رخ داده و سرنوشت جامعه‌ای با ظهور مصلحی یا قیام پیامبری دگرگون شده بهتر می‌توان به عظمت آن منجی مطلع شد و رسالتش را درک نمود و این نظریه با بیان مظهر امرالله که تصریح فرموده‌اند اراده‌الله در طی زمان در این جهان جلوه می‌کند و عالم بشری عالم زمان و تاریخ است، تایید می‌شود.

حضرت عبدالجبار می‌فرماید: "نشو و نماي جميع کائنات بتدریج است. این قانون کلی الهی و نظم طبیعی است... جميع کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات... بتدریج این کمالات در او ظاهر می‌شود و قانون الهی یکی است." (مفروضات - امر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۳)

ظهور طلعات مقدسه در این دور اعظم نیز با وجود کمال عظمت و شدت قوت و سرعت نفوذ و عمق تقلیب قلوب در میان مردمی با اعتقادات و تعصبات و عادات و آداب خاصه ظاهر گردیده و با وجود جهانی بودن حیطه نفوذش و هدف غاثیش در وهله اول اطرافیان خود را تقلیب نموده و تغییر داده و اعظم موه منین خود را در میان آنها یافته و قسمت عظیمی از آثار خود را در شرح معتقدات آنان نازل نموده و از همه مهمتر قالب زبان ایشان را برای بیان مقاصد خود برگزیده و به آداب و لباس ایشان در میان خلق ظاهر شده. وقتی این مطلب واضحتر می‌شود که توجه نمایم به فرمایش جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان، اصولا وجه تفرد و تفاوت مظاهر سلف با یکدیگر در همین اوضاع زمان ظهور ایشان و استعداد نفوس دوره ایشان می‌باشد والا به فرمایش مبارک در جلوه الهی تفاوتی نه.

قوله العزیز: "جميع انبیا هیاکل امرالله هستند که در مقایص مختلفه ظاهر شدند و اگر به نظر لطیف ملاحظه نمایی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا ظاهر و بر یک بساط جالس و بر یک امر آمر" (کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۲۹)

و همچنین می‌فرماید: "خداوندگار می‌فرماید میان پیامبران را جدایی ندهیم... اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و گفتار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار ولی نمایش ایشان مانند نمایش مه تابان است چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدید آید با آنکه هیچ گاه او را کاهش و نیستی نده پس دانسته شد که این نه بیش و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته این گونه رفتار است." (آهنگ بدیع، سال ۲۸، شماره ۹ و ۱۰، ص ۳)

پس مطالعه اوضاع زمان ظهور یعنی توجه به خصائص عصری که مظهر الهی در آن

میان بشر جلوه نموده جهت فهم تفاوتها و تشابهات ظهورات الهیه با یکدیگر.

یکی از مطالب مهم در این مطالعه تعریف و تحدید زمانی این دوره است. اوضاع

زمان ظهور دقیقاً یعنی اوضاع چه دوره‌ای؟ آیا از تولد پیامبر شروع می‌شود یا از

شروع قیام مبشرین یا از اظهار امر و به صعود پیامبر خاتمه می‌یابد یا به استقرار

امر او؟

در این جزوه این زمان این طور در نظر گرفته شده که اوضاع زمان ظهور اوضاع

عصری است که از ظهور مبشرین بلافاصله با مظهر ظهور آغاز می‌شود و به ابلاغ و

انتشار دعوت رسول الهی در میان خلق خاتمه می‌یابد. یعنی مثلاً اوضاع زمان ظهور

حضرت مسیح صحبت از عصری می‌کند که از ظهور یحیی تعمیددهنده آغاز می‌شود و تا

انتشار داعیان دیانت مسیح در کافه ممالک امپراطوری روم خاتمه می‌یابد. (۹۵ میلادی

پایان عصر حواریون)

با در مورد اسلام از شروع مجاهدتهای سلمان فارسی در طلب حقیقت شروع می‌شود

و به سال ۹ هجری قمری که در آن ندای اسلام به گوش همه جزیره العرب رسیده بسود

خاتمه می‌یابد. و به نظر می‌رسد حضرت ولی امرالله با تقسیم ادوار تاریخ امرالهی

به اعمار رسولی و تکوین اشاره لطیفی به این مقام دارند که آنچه در عصر بشارت و

ابلاغ اتفاق می‌افتد با عصر اجرا و تکوین فرق دارد. (۱)

مطالعه در اوضاع زمان ظهور هر طور که تعریف و تحدید زمانی آن باشد دو

وجه مختلف پیدا می‌نماید که هر دو آن نوعی خصوصیت تطبیقی و مقایسه‌ای دارد. و آنها

عبارتند از:

۱ - مطالعه اوضاع زمان ظهور جهت بررسی و تبیین تفاوتهای موجود در اعصار مختلفه:

نمونه این نوع مطالعه تطبیقی خطاب به حضرت عبدالبهاء در رمله اسکندریه است که در

آن ظهور جمال ابهی را با ظهور رسول الله (ص) مقایسه می‌نمایند و در کتب مختلف

بهایبی (مثلاً فرائد) راجع به این نوع بررسی اوضاع زمان ظهور شواهد فراوان می‌توان

یافت. ما در این بخش به نقل همان خطاب مبارکه بسنده می‌کنیم. حضرت عبدالبهاء

می‌فرمایند، قوله العزیز:

" زمان حضرت رسول علیه السلام رسید نیز حضرت رسول طلوع نمود ولی در یک

بیابانی شنزار خالی از آب و علف که از سطوت ملوک دور بود و قوه عظیمه مفقود

(۱) در امر مبارک بنا به این تقسیم‌بندی از شروع دعوت شیخ احمد اجاسی تا صعود

حضرت عبدالبهاء مولی الوری در (۱۹۲۱ میلادی اوضاع زمان ظهور در نظر گرفته می‌شود.

قوای نافذه سایر ممالک در آنجا نفوذی نداشت بلکه محصور در چند قبائلی بود که در نهایت ضعف بودند فقط بالنسبه به یکدیگر صولتی داشتند و قبيله اعظم آنها قریش بود که قوه اعظم آنها هزار نفر بود که در مکه حکومت می نمودند و در بادیه العرب زندگی می کردند از انتظام و اقتدار فی الحقیقه عاری بودند و سلاحشان عسارت از شمشیر و نیزه و عما بود حضرت به قوه قاهره امرالله را بلند نمود و این معلوم است که هر نفسی که قوه قاهره ببیند فوراً خضوع کند و خاشع گردد هر عاصی فوراً مطیع شود اگر انسانی را هزار کتاب نصایح بخوانی متاثر نشود دلالت کنی و بیاناتی نمایی که در سنگ تاثیر نماید در او ابداً اثر نکند به جزئی قوه قاهره چنان متاثر شود که فوراً خاضع و خاشع گردد و امثال امر نماید. حضرت به قوه قاهره امرشان را بلند کردند و علمشان را برافراختند و شریعت الله انتشار یافت اما جمال مبارک و حضرت اعلی در زمانی ظاهر شدند که قوه قاهره دول زلزله بر ارکان عالم انداخته بود در محلی معتکف دور از عمار نبود در قطب آسیا ظاهر شدند و اعدا به جمیع انواع اسلحه مسلح بودند حکایت قبيله قریش نبود هر دولتی با پنجهزار توپ ده کرور لشکر در میدان حرب جولان می داد یعنی جمیع دول در نهایت اقتدار بودند و جمیع ملل در نهایت قوت و عظمت اگر به تاریخ رجوع نمایید از بدایت تاریخ الی یومنا هذا در هیچ عصر و قرنی دول عالم به این اقتدار نبودند و ملل عالم به این انتظام نبودند.

(خطابات یک جلدی، صص ۲ و ۳)

۲ - مطالعه اوضاع زمان ظهور جهت بررسی و تبیین شباهتهای موجود در اعصار مختلفه:

این وجه البته در ادیان گذشته هم مطرح گردیده و در امر مبارک هم اصولاً تحقیقات دانشمندان بهایی حول آن دور می زند. در ادیان گذشته قسمتی از علائم ظهور در اصل بحث در باره این شباهتهاست مثلاً:

" ان فی قاسمنا اربع علامات من اربعه نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامه من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامه من یوسف السجن و التقیه و العلامه من محمد یظهر بآثار مثل قرآن " (ایقان مبارک، ص ۲۱۳، منقول از بحار الانوار)

" یا حسرة علی العباد ما یاتیه من رسول الا کانوا به یستهزئون " (قرآن، سوره یس)

" ان الاسلام بدا غریبا و سيعود غریبا کلا بدا فطوبی للغریب " (حدیث منقول از حضرت علی علیه السلام)

" انه قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان قاسمنا اذا قام استقبال من

جهله الناس اشد مما استقبله رسول الله من جهال الجاهليه فقلت كيف ذلك قال ان رسول الله اتى الناس وهم يعبدون الحجاره و الصخور و العيدان و الخشب المنحوته و ان قاشمنا اذا قام اتى الناس ولكنهم يتاول عليه كتاب الله و يحتج عليه به " (حديث مسطور در بحار الانوار منقول از حضرت امام حسين به توسط فضيل بن سيار)

همان طور که ملاحظه می شود در این حدیث آخر هم وجه شباهت و هم وجه افتراق ذکر شده و امثال این احادیث در کتب قبل فراوان است. و در این ظهور هم کثیره از الواح به این نوع شباهتها مدلل است. این شباهتها را به عنوان امور عام در زمان ظهور مطرح می نماییم که عبارتند از

۱ - قومی که مظهر الهی در میان آنان جلوه می نماید در ذلت و حقارت اخلاقی و اجتماعی بسر می برد. (۱)

حضرت مولی الوری اصولاً از این خصلت عام میان ادیان استفاده فرموده در اثبات مظاهر مقدسه آن را ملاک قرار داده اند. قوله العزیز:

" اما حضرت موسی ... آن ملت در نهایت ذلت بودند " (ص ۱۱ مفاوضات - اثبات پیغمبری حضرت موسی)

" در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومی و احوال بنی اسرائیل به کلی مختل و فاسد شده بود و اسرائیل در کمال ذلت و خواری افتاده بود. " (ص ۱۲ مفاوضات - بحث در اثبات حضرت مسیح)

" این قبایل و عشایر عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابر و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند ... حضرت محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ریگزار و به کلی از عمار بیزار ... اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی " (صص ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ مفاوضات - در اثبات حضرت رسول)

(۱) این مطلب در مورد انحطاط اخلاق بشر در دوران قبل از ظهور الهی به طور عام هم صدق می کند کما اینکه تاریخ قرن ۱۸ اروپا هم نشان تدنی اخلاقی را بر خود دارد. به عنوان مثال ترجمه ای از کتاب کارلایل تحت عنوان فردریک کبیر فصل اول از کتاب اول: "قرنی که تاریخ ندارد اگر هم باشد لایذکر است قرنی که مملو از خدعه و اکاذیب است که شبه آن دیده نشده به قسمی که وجدان تصور آن نتواند. به درجه ای منحط و در وادی نفس و هوی و کذب و طغی منہمک که کارد به استخوان رسیده بود... سوء اخلاق در نهایت درجه نمودار... یگانه قوه ای که جنان قرنی را خاتمه شایسته دهد همانا مره آخری ظهور مظهري است ربانی تا حیاتی جدید بر این اجسام رمیمه بخشد و این اطفالی که چون همج رعاع اند به بلوغ رساند قبل از آنکه به کلی در غمار عالم شیطانی خائض گردند."

(بهاء الله و عصر جدید ص ۴)

" اما جمال مبارک در زمانی که ممالک ایران در چنین ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تعصب جاهلانه مستهلک و تفصیل اخلاق و افکار ایرانیان را در قرون اخیره در تواریخ اروپا مفصلاً البته خوانده‌اید^(۱) تکرار لزوم ندارد مختصر این است که به درجه‌ای از انحطاط رسیده بود که جمیع سیاحان اجنبی تاسف می‌خوردند که این مملکت در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیت بود حال چنین ساقط و ویران گشته و از بنیاد برافتاده و اهالی به درجه همگی رسیده‌اند. " (مفاوضات - صفحات ۲۰ و ۲۱)

و حضرت ولی امرالله همین معنی را در کتاب ظهور عدل الهی به صورت اعتقاد اهل بهاء مخلص ساخته‌اند، قوله تبارک و تعالی :

" انبیا و مظاهر مقدسه الهیه حتی نفس مقدس جمال قدم جل ذکرها لاعظم که به اراده حی قدیر برای تربیت عباد و هدایت من فی البلاد مبعوث گشته‌اند اکثر احیان در سرزمینهایی قیام و پیام و رسالت خویش را در بین اجناس و ملل و اقوام ونحلی ابلاغ فرموده‌اند که افراد آن در بادیه‌های جهل و نادانی سرگردان و با از لحاظ فضائل روحانی و اخلاق و ملکات انسانی بالمره در اسفل درکات ذلت متنازل و دراقصی غمرات فنا و نیستی مستغرق بوده‌اند فلاکت و اسارت شدید و پرمخافتابنا اسرائیل تحت حکومت جاثو و متزلزل فراعنه قبل از خروج از سرزمین مصر که در ظل قیادت و سرپرستی حضرت کلیم واقع گردید همچنین تنزل و تدنی فاحشی که در شوهون دینسی و مراتب اخلاقی و تربیتی یهود هنگام ظهور حضرت روح نمودار بود و اوضاع و احوال قوم عرب در زمان اشراق شمس محمدی که خشونت و دناثت اخلاق و پرستش‌اصنام و اوشان از دیرزمان حالات و خصائص بارزه آن جمع را تشکیل داده و موجب خفت و هوان آن قوم گردیده بود.

بالاخره تباهی و فساد و ظلم و اعتساف و انقلاب امور و انحطاط جمهور که به کمال شدت در خطه ایران مقارن ظهور حضرت بهاء الله مشهود و در حیات مدنی و مذهبی مردم آن سامان منعکس و محسوس بود و شرح آن از قلم بسیاری از اهل تحقیق و سیاست

(۱) به عنوان مثال نظریه سیاحان غربی قسمتی از کتاب تاریخ ایران اثر رابرت گرانث واتسون سیاستمدار و مورخ انگلیسی و شاهد بسیاری از وقایع آن نقل می‌شود:

" اگر لطفی در وجود حقیقت، درستی، در روابط بین افراد، در استواری رای و استقلال اخلاقی، زناشویی محبت‌آمیز و زندگانی خانوادگی و علاقه فامیلی و در صورت لزوم آمادگی فدا کردن مال با جان برای خیر عامه و تحمل عقاید دیگران در مسائل مذهبی و مراعات انصاف نسبت به دیگران، در حق شناسی به مناسبت نیکوکاری گذشته، در ابراز شرم و سعی پیوسته به منظور خیراندیشی به حال آیندگان باشد انتظار ملاحظه چنین لطفی فعلاً در سرزمین ایران بیهوده است. "

و اصحاب سیر و سیاحت که به گردش دیار و مطالعه آداب و آثار ملل پرداخته‌اند درج گردیده کل مدل بر این حقیقت اساسیه و غیرقابل تردید است که ظهور مظاهر مقدسه الهیه همواره در بین ملل و نحلی صورت گرفته که در حقیقت غفلت‌ها بط و در بسط ذلالت سائر و سالک بوده‌اند. " (ظهور عدل الهی صفحات ۳۶ و ۳۷)

۲ - خصلت دوم عبارت از قیام مبشرینی است که مردم را از اوضاع پست خود آگاه نموده و انداز کرده و به ظهور الهی و تغییرات عظیمه بشارت می دهند.

جمال ابهی در کتاب ایقان این معنی را با این کلمات گهربار تصریح فرموده‌اند بقوله تبارک و تعالی :

" قریب ظهور آن فلک سموات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت ... در آسمان معنی نجمی ظاهر می شود که مبشر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده‌اید از جمله خلیل الرحمن ... و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت و بعد از او حکایت کلیم الله بود ... و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود و اطمینان می داد و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد ... و علامت در سماء باطنه که در سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت ... و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی ... آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند به ظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند و اِحداً بعد واحد ... تا رسید به این امر بدیع منبع ... در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتہما (۱) پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویه و قمر احدیه ... " (ایقان مستطاب صفحات ۵۲ تا ۵۵)

به طور اجمال علت این تغییر درونی، تغییرات عقول و افکار در اوان طلوع شمس حقیقت است اما بحث در باره این مبشرین خاصه معروفترین آنها در این امر مبارک یعنی شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی به تاریخ امر (موقوف گردیده.

سومین خصلت مشترک زمان ظهور این است که تقریباً در اوان ظهور همیشه بسذ

(۱) ظهور مبشرین این ظهور خاص به جناب سید کاظم و شیخ احمد نبوده بلکه در میان ملل غرب نیز کشوری از زهاد و دعوات به ظهور در سال ۱۸۴۴ بشارت داده‌اند. برای تفصیل بیشتر رجوع نمایند به جزوه مبشرین غربی اثر امین الله مصباح

نیروی مخالف امر الهی نیز بالیدن گرفته و سر می زند یعنی افکار اصلی مخالف با تعالیم الهی در این زمان مطرح می گردد و جلوه می کند مثلاً ایجاد امپراطوری روم یعنی تبدیل روم جمهوری به امپراطوری و سعی در اصلاحات مادی در بنیانهای روحانی توسط اگوست و قیصر تقریباً در حدود سالهای اول تولد حضرت مسیح انجام گرفت و آینده جهان در گرو برخورد این دو نیرو با هم بود یکی قدرتی متمرکز و تازه سازمان مجدد داده شده و دیگری دینی در حال رشد. (۱)

همچنین رشد تجارت قریش و ایجاد اقلیت تاجر و ثروتمند و شکاک قریشی (پدران ابوسفیان و معاویه و دشمنان اصلی رسول اکرم) و از بین رفتن جامعه پدرسالاری و بدوی اعراب در حدود اوایل قرن هفتم میلادی رخ داده که در نیمه آن حضرت رسول اکرم ظاهر شده (۲)

در این ظهور نیز اعظم مخالفین امر نوزاد الهی علمای شیعه در ایران بودند که شروع قدرت یافتن مطلق آنان از اواخر دوره سلطنت صفویه است (حدود ۱۱۳۰ ه. ق.) و در کل جهان ناسیونالیسم افسارگسیخته به فرمایش حضرت ولی امراللمه بزرگترین مخالف سیاسی امزالله بود که شروع آن از فتوحات ناپلئون و اصلاحات کنگره وین است (۱۸۱۵ م.) و مادیگری و الحاد و جنگ طبقات از جهت فکری بزرگترین دشمن امر الهی نیز باز با انتشار بیانیه کمونیست در ۱۸۴۸ میلادی دوباره مطرح گردید و اصولاً شروع کار کمونیستها نیز به حدود چند سال قبل از آن بازمی گردد. (۳)

پس به طور کلی در اوان ظهور مظاهر الهیه قوای نفی و انکار نیز رشدی جدید می یابند و شاید بتوان چنین گفت که از الطاف و تجلیات خفیه مظهر ظهور قوای فکری در عالم رشدی تازه می یابد و انقلابی فکری حاصل می شود و لذا روشها و علوم

(۱) ویل دورانت: تاریخ تمدن مجلد قیصر و مسیح چاپ دوم صفحات ۲۲۰ و ۲۵۴ و ۲۵۸ و ۲۷۱

۲۶ ق. م. : به قدرت رسیدن قیصر

۱۸ ق. م. : شروع اصلاحات آگوست در امور اخلاقی

۱۴ میلادی : فوت آگوست

۱۲ ق. م. : اتمام نوسازی روم و دنیای رومی از جهت اقتصادی و زیبا سازی شهر روم و شروع صلح رومی از لحاظ رفاه اجتماعی

(۲) اسلام در ایران : ایلیا پاولویچ پتروشفسکی ترجمه کریم کشاورز ص ۱۴

(۳) کارل مارکس : تولد ۱۸۱۸ دریافت دکترای فلسفه ۱۸۴۲ شروع انتشارات انتقادی ۱۸۴۳

اولین نوشته مشترک با انگلس ۴۵ - ۱۸۴۴ شرکت در دومین کنگره کمونیستها و تهیه

بیانیه کمونیستی در لندن به زبان آلمانی ... ۴۸ - ۱۸۴۵

ریمون آرون مبانی اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹

قدیم قدرت اقناع بشر را از دست می دهد و انسان مغرور به نیروی فکری خود سعی در اکمال کاستیها به وسیله قوای خود می کند ولی چون این راهها از تایید الهی دور است محکوم به زوال است و بشر شمره تلخ غرور خود را می چشد و در همین زمان خداوند هم رحمت خود را با ارسال پیامبری کامل می کند. لذا افکار و اصلاحات بشری و دیانت الهی هر دو در یک زمان به اوج خود نزدیک می شوند و با استقرار دیانت جدید - قسمت های صالحه باقی مانده از افکار بشری هم باعث می شود تا در عصر طلایی دیانت علوم و فلسفه و هنر و سایر خلاقیت های بشری به اوج برسد.

به نظر می رسد خطابه مبارک حضرت عبدالبهاء تا کیدی بر این مطلب است. حضرت مولی الوری می فرمایند:

" از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد زیرا همیشه ظلمت می خواهد مقاومت نور کند ظلم می خواهد مقاومت عدل نماید جهل می خواهد مقاومت علم نماید این عادت مستمره اهل این جهان است. " (خطبات یک جلدی، ص ۲۰۳)

قسمتی از سیر این عقاید تازه را شما در بخش های مختلف کتاب تاریخ تمدن جلد ۲ مطالعه کرده اید و به اهم این مطالب آگاه شدید و در این نوشته جای بحث در باره آنها نیست ولی اصولاً می توان اوضاع زمان ظهور را از این دید هم مطالعه نمود یعنی بررسی نمود که در زمان ظهور چه نحله های فکری تازه عرض اندام نموده و کدامیک از آنها به امر الهی نزدیک و کدام دور است و این نوع بررسی تطبیقی می تواند در آینده توسط خود شما انجام شود.

چهارمین خصیصه عام دوران ظهور ترقی فوق العاده افکار پس از ظهور است و این در اثر اشراق شمس حقیقت از افق انسانی است و بلافاصله پس از ظهور مربی عالم انسانی ترقی فوق العاده در علوم و فنون ظاهر می شود. در این قسمت دانشمندان بهایی تحقیقات فراوان نموده اند و نشان داده اند که ترقی بشری در قرن ۱۹ میلادی با قرون دیگر بل با کل تاریخ بشر قیاس نشود و این اثر را خود طلعات قدسیه تعریح فرموده اند که در اینجا لوحی از حضرت عبدالبهاء برای قارئین جویده و اهان لشدن زینت بخش این اوراق می گردد. قوله تعالی :

" شمس حقیقت کوکب لامع عالم عقول و ارواح و نفوس است و نیر اعظم جهان افکار و قلوب مربی حقیقت نوع انسان است و سبب نشو و نمای ارواح و عقول و نفوس، آن کوکب الهی را نیز طلوع و غروب و نقطه اعتدالی و خط استوایی و بروج متعدده ای حال مدتی است که آن نیر اعظم افول نموده بود جهان عقول و نفوس تاریک شده بود

قوه نشو و نماى وجدانى به کلى مفقود گشته بود اکتشافات عقلى منتهى شده بود
الحمد لله صبح حقيقت دميد و انوار بر آفتاب تابيد جميع کائنات در حرکت است هر
دم حياتى تازه حاصل و هر روز آثارى عجيب با هر بايد که خفتگان بيدار شوند و
غافلان هشیار گردند." (خطابات یک جلدی - ص ۱۴)

در مورد ترقیات حاصله از طلوع شمس حقیقت مقالات حضرت دکتر داوودی و جناب
راسخ شامل تحقیقات متعدده در این مورد است که مطالعه خواهید فرمود. جز چهار
روش فوق به روش دیگری نیز می توان خصال مشترک زمان ظهور را بررسی نمود و آن
بررسی جزیی از آن با دوره ای دیگر است که حتما لازم نیست در تمام ظهورات صدق
نماید. یعنی مثلا شرایط ظهور حضرت رسول اکرم و حضرت موسی به هم شبیه بوده و شباهت
بعضی از احکام این دو دین را به این طریق می توان توجیه نمود که در بیابان
امکان ساختن زندان و مجازاتهای طولانی و تدریجی نبوده و مجازاتها باید قاطع و
سریع و آتی باشد. حضرت مولی الوری نظر به همین مطلب دارند وقتی می فرمایند:

"حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود بس
اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمایند اگر دندانی
بشکند دندانش را بشکنند..." (خطابات یک جلدی - ص ۱۰)
و همین مطلب در مورد بعضی احکام اسلام هم صدق می کند.

و به عنوان نمونه ای دیگر نصی از حضرت ولی امرا اله از کتاب گدایان سزای جلد
۱ زیبایین اوراق می گردد که تحلیل صفات مشترک ایرانیان با امم قبل است:
"اما مردمی که این شمس ازلیه در بین آنان اشراق نمود... از لحاظ ذلت و
حقارت چون سبطیان در ایام حضرت موسی در مصر و از جهت عناد و حمیت جا هلانه مانند
یهود در عهد حضرت روح و در ضلالت و دوری از حقیقت به مثابه عبده او شان در جزیره
العرب هنگام ظهور حضرت ختمی مرتبت محسوب می شدند." (قرن بدیع، جلد ۱، ص ۶۸ و ۶۹)
پس به این ترتیب ما می توانیم اوضاع زمان ظهور را به طرق مختلف بررسی
نماییم و در هر حال توجه داشته باشیم که این بررسیها همه سعی در فهم خصال عام و
خاص عهدی است که مظهر امر در آن ظاهر شده تا شاید بدین طریق به فهم دقائق آثار
و نموس طلعات مقدسه توانا تر گردیم.

ربنا وفقنا علی معرفة امرک العظیم.

دانشجویان عزیز مقالاتی به‌درس اضافه گردیده که توضیحات زیر راجع به آن

ضروری است :

اصولا در صورت وجود متنی تهیه شده جهت تدریس از طرف افراد بهایی لزوم چنین اضافاتی نبود اما باید توجه داشت که از جهت تاریخ نویسان غرب قرن نوزدهم با همه اهمیت و سرعت ترقی قرن استاز قرون جدید و جنبه خاصی برای آن قابل نیستند. آن را حلقه زنجیری از سلسله ترقی بشر می‌شمارند و این برعهده احباست که نشان دهند قرن طلایی^(۱) تمدن غرب چه نقایص و چه تواناییهایی داشته. سیئات و حسنات آن کدام است و چگونه حسناتش در پرتو ظهور جلوه خارق العاده نموده و سیئاتش به وسیله مظهر ظهور تعدیل گردیده و راه اصلاحش نمایان شده. لذا تا تدوین چنین متنی باید که تفرق و تنوع بیان و تکرار این تحقیقات را به جان خرید. (۲)

(۱) متنی معروف از جان مینارد کینز اقتصاددان معروف در توصیف اروپای عصر طلایی: " آن عصری که در اوت ۱۹۱۴ به پایان رسید چه دوره فوق العاده‌ای در پیشرفت اقتصادی بشر بود... هر ساکن لندن می‌توانست در حال نوشیدن چای در رختخواب انواع محصولات را از سراسر جهان به هر مقدار که مناسب می‌دانست به وسیله تلفن سفارش دهد و حقا انتظار داشته باشد که به سرعت در خانه‌اش به او تحویل گردد و در همان لحظه و به همان وسیله می‌توانست ثروت خود را در منابع طبیعی و موهبت‌ها جدید هر گوشه‌ای از جهان به‌کار گرفته و بدون تلاش و حتی زحمت در شمره و امتیازات آینده آنها شریک شود... و می‌توانست در صورت تمایل بدون گذرنامه و دیگـر تشریفات و سایل ارزان و راحت سفر به هر کشور و آب و هوایی را بلافاصله برای خود فراهم سازد و می‌توانست مستخدم خود را به شعبه بانک همسایه فرستاده و هر مقدار فلزات قیمتی که مناسب بداند تهیه کند و می‌توانست آنگاه به خارج سفر کند... و در اثر کوچکترین دخالتی بسیار ناراحت و متعجب می‌شد. اما از همه مهمتر آنکه او این وضعیت را عادی، محتوم و دائمی می‌شمرد مگر آنکه درجهت بهبود بیشتر تغییری یابد." (تاریخ اقتصادی اروپا در قرن بیستم صص ۵ و ۶ و تالیف شپرد کلاف و...)

(۲) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "عصر عصر حضرت بیچون است و قرن قرن حی قیوم لهذا این عصر و قرن در جمیع مراتب تفوق و امتیاز بر سایر قرون دارد و در نزد اهل دانش و فضلی این عصر از مورخین و غیره محقق و مسلم است که مآثر این قرن از مفاخر پنجاه قرن افزون است و این قرن حکم آفتاب دارد و قرون ساثره حکم نجوم این عصر نظیر بحر است و ساثر اعصار به‌مثابه نهر مثلا اگر آثار و اکتشافات و معارف و صنایع و بدایع و فنون و علوم پنجاه قرن را با این قرن نورانی مقایسه کنی البته فضائل این قرن رحمانی بر مآثر جمیع قرون ماضیه افزون است. مثلا اگر تالیف و کتب قرون اولی بتمامها و قرون وسطی با سرها و قرون اخیره با جمعها جمع گردد یقین است که تالیف و صحائف این قرن عظیم افزون است و همچنین صنایع و بدایع و اکتشافات فنییه و مشروعات مفیده و مدنیت کامله و اتساع افکار و ازدیاد فهم و ادراک و ظهور اسرار کاشفات و بروز حقایق ممکنات. این قضیه مسلم عموم

— بقیه زیرنویس ۲ در صفحه بعد

اولین این مقالات تلفیقی از مقاله " اوضاع اجتماعی جهان در آستانه ظهور است " که در باره انقلابهای صنعتی انگلستان و سیاسی فرانسه و اثرات آن در جهان و خاصه در اروپا است. مقاله دوم اثر جناب راسخ است که این وجود مبارک در این مقاله به بیان ۴ (چهار) وجه مختلف حاصله در هنگام ظهور مظاهر مقدسه پرداخته‌اند و شواهد آن را بلا استثنا از جامعه غرب آورده‌اند و نشان داده‌اند که این قرن چگونه سریعاً رو به رشد نهاد و این رشد چگونه علقه‌های اخلاقی را سست نمود و مشکلات تازه ایجاد نمود. در این مقاله نیز جناب راسخ ریشه‌های فکری این قرن و انقلابات آن را بررسی می‌فرمایند و اشکالات اندیشه‌های علیت‌گرایی مطلق، ماشین‌گرایی، توجه بیش از حد به علوم طبیعی را در این قرن بیان می‌فرمایند. این مقاله نیز وجهی دیگر از دیدگاه امری در باره قرن طلایی غرب را نشان می‌دهد.

جز این دو مقاله قسمتی از مقاله موقعیت زمان طلوع شمس حقیقت‌اثر دکتر مجذوب‌به این مجموعه اضافه گردیده که مربوط به اوضاع عثمانی در این دوره می‌شود و به این ترتیب از عثمانی که راه بین‌آسیا و اروپا قرار گرفته به آخرین مجموعه مطالب می‌رسیم که در باره اوضاع ایران در نیمه قرن نوزدهم است و ترکیبی از دو مقاله می‌باشد که در اولی ساختار قدرت قاجاری مورد بررسی است و در قسمت دوم اطلاعات مکمل آن در مورد شرایط عمومی زندگی و بالاخره با وجود تفاوت مطالب و تنوع مآخذ حیف‌دیده شد که قسمتهایی از فصل الخطاب یعنی نصوص الهیه به این وجیزه اضافه نگردد. این قسمت منتخبی از توفیق قد ظهر یوم المیعاد است که در آن سرنوشت رؤسای ارض و دیدگاههایی راجع به شکل‌گیری و تحولات و بزرگترین بازیگران ملل در قرن نوزده و بیست بیان شده علت‌ذلت و تحولات آنها توضیح داده شده و موقعیت آنان در جمع ملل واضح شده و به نظر می‌آید که این منتخب بسیار در روشن نمودن دیدگاه دانشجویان مؤثر باشد خصوصاً که در آن راجع به قدرت رسیدن سلسله قاجار و دسائس ابتدای آن که شما در تاریخ ایران مطالعه می‌فرمایید شرحی دقیق و موجز و شهادتی

— ادامه زیرنویس ۲ نقل از صفحه قبل

است و کل اقرار و اعتراف می‌نمایند ولی از سبب حصول این علویت و ظهور این فضائل و موجد این ترقی و فلاح و نجاج غافلند. افسوس که بر خوان نعمت حاضرند و از خوانسالار غافل به حرکت فوق‌العاده ناظرند ولی از محرک‌ذاهل و در این روضه غنا و حدیقه غلباء در نهایت شوق و شغف و انبساط ولی از باغبان بی‌خبر. باری تضرع به درگاه کبریا نمایند که این خفتگان را بیدار کند و این غافلان را هشیار نماید و این اطفال را به درجه رشد و بلوغ رساند تا بدانند که به عنایت چه پدری مهربان این شادی رحمت را رضیع‌اند و این مهدالطف را طفل عزیز تا انتباه رفع اشتباه کند و بیداری هشیاری بخشد و به‌شکرانه حضرت باری پرورزند. " (مکاتیب، ج ۴، صص ۹۹-۹۷)

بلیغ داده شده. " پادشاهان قاجاریه که اعضای یک قبیله اجنبی ترکمن بودند در حقیقت تخت و تاج ایران را اغصب کرده و آغا محمدخان خواجه موهب سر آن سلسله چنان سفاک و خسیس و خونخوار بود که کسی در خاطره هیچ ایرانی مانند او منفور و ملعون عموم قرار نگرفته است. شرح سلطنت این پادشاه و جانشینهای بلافاصله اش همانست که بربریت و جنگهای داخلی و ملوک الطوائفی و بی‌گیری و راهزنی و دوره مظالم قرون وسطی می باشد. "

با آرزوی موفقیت شما

اوضاع اجتماعی جهان در آستانه ظهور

مقدمه

عالم انسانی در آستانه ظهور امر اعظم الهی از نظر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی، هنری و حتی فکری آنچنان تحت تاثیر شگرف انقلاب عظیم صنعتی انگلستان و انقلاب کبیر سیاسی فرانسه شکل گرفت که می توان به دقت دوره آستانه ظهور را دوره انقلاب توامان نام نهاد.

کتاب تاریخی بسیار بخصوص در باره دگرگونیهای اجتماعی انسان بین سالهای ۱۸۴۸ - ۱۷۸۹ (پنجاه و پنج سال قبل از ظهور تا سال چهارم پس از آن) تالیف و در اکثر آنها این دوره از تاریخ تکامل بشری به همین نام یاد شده است. (۱) زیرا در آن زمان جهان بر محور اروپا و به بیانی دقیقتر فرانسه - انگلستان می چرخید. (۲) بنا بر این به منظور بررسی اوضاع اجتماعی انسان در آستانه ظهور بایستی به مطالعه جوامع اروپایی بخصوص فرانسه و انگلستان مبادرت شود و تنها بدین وسیله ممکن است تغییرات اجتماعی و جهت حرکت جماعات انسانی را در آینده روشن ساخت. در این دوره از تاریخ بسیاری کلمات جدید به وجود آمد و با لغاتی به مفهوم و معنای جدید به کار رفت.

صنعت، صنعتی، کارخانه، طبقه متوسط، طبقه کارگر، کاپیتالیزم (سرمایه داری)، سوسیالیسم (روئیم خاص اقتصادی و حکومتی)، آریستوکراسی (اشرافیت)، راه آهن، لیبرال (آزادخواه)، ملیت (ناسیونالیسم)، دانشمند، مهندس، بحران، آمار، جامعه شناسی (سوسیولوژی) از جمله کلمات جدید است.

این کلمات و مفاهیم آن به تنهایی نمی تواند عمق تغییراتی را که انقلاب توامان (۱۷۸۹ - ۱۸۴۸) در جهان و اجتماعات انسانی به وجود آورد نشان دهد و فقط پیدایش کشاورزی و استفاده از فلزات را می توان با این انقلاب مقایسه نمود.

این انقلاب شکل جماعات بشری را تغییر داده و می دهد و ارزیابی نتایج و ثمرات آن هنوز ممکن نیست. زیرا دگرگونیهای ناشی از آن الی الان در سطوح ملی و بین المللی در جریان است. این انقلاب در حقیقت موجب فتح و ظفر صنعت و ظهور برنامه های اقتصادی جدید، اجتماع بورژوازی (۳)، طبقه متوسط و اجتماع آزاد نخست در اروپا و امریکای شمالی و سپس در سایر نقاط عالم گردید. این انقلاب توامان در

۱ - من جمله کتابهای Europe in the era of, The Age of Revolution By E.J. HOBSBAWM social transformation By V.T. KNAPP

۲ - مقدمه کتاب " دوره انقلاب " The Age of Revolution

۳ - مفهوم بورژوازی در جزوه " تاریخ جهان ۱ " قرون وسطی آمده است.

دو کشور آغاز شد و سپس به تمام جهان سرایت کرد.

انقلاب فرانسه سیاسی و از آن انگلستان صنعتی بود اما هیچ یک محلی و محدود نبوده جهان متمدن آن روز را فراگرفت. وقوع انقلاب در این دو کشور اتفاقی نبود و انقلابی بود مخصوص اروپای شمال غربی و مستعمرات آن که در هیچ نقطه دیگر از جهان نمی توانست واقع شود. و نتیجه آن فقط می توانست غلبه سرمایه داری آزاد باشد. این مقاله بیشتر به اروپا و بخصوص اروپای شمال غربی می پردازد و فی الواقع اروپایی است. البته از آنجا که اثر مهم انقلاب توامان، استعمار بخش اعظم کسره خاک به وسیله رژیمهای غربی و بخصوص انگلستان بود. این بررسی، جهان انسان و تغییرات اجتماعی را شامل می شود، زیرا پیش از آنکه بخار، موتورهای بخار و توپهای غرب به شرق رود ایده و فکر غربی جهان را مسخر ساخت و امپراتوریهای قدیم را متزلزل گردانید، هندوستان اسیر شد، کشورهای اسلامی مضطرب شدند و آفریقا باز و بی دفاع ماند، حتی چین بزرگ در سالهای ۲۲ - ۱۸۳۹ (آستانه ظهور امر بدیع) باز شد. در سنه ۱۸۴۸ هیچ نقطه‌ای در ربع مسکون از غلبه غرب در امان نماند. فقط زمان مانع بود. زیرا اثر انقلاب توامان نه تنها پیروزی جامعه بورژوازی جدید بود بلکه تدریجا در پی این گسترش انقباضی آغاز می شد و به صورت قیام مردم جهان علیه غرب ظهور می کرد.

در کشورهای اسلامی سلاحهای اروپایی در کشتار خود ایشان به کار رفت، در دهه ۱۸۳۰ ترکان قیام کردند و سپس مصریان. در قاره اروپا نیز به سال ۱۸۴۸ فضای کمونیزم، سوسیالیسم را درهم کوفت. گرچه اثرات این انقباض در قرن بیستم آشکار شد ولی هسته اولیه آن در سنه ۱۸۴۸ (دقیقا آستانه ظهور) شکل گرفت.

دوره تاریخی انقلاب توامان که با ساختمان اولین کارخانه سیستماتیک جهان جدید و انفجار انقلاب فرانسه به سال ۱۷۸۹ آغاز شد، با اتمام اولین شبکه راه آهن و انتشار مانیفست (۱) کمونیزم پایان یافت.

جهان انسان در دهه ۱۷۸۰ میلادی (نیم قرن قبل از ظهور)

در یک جمله، جهان دهه ۱۷۸۰ (۱۲۰۰ هجری قمری) را می توان چنین تعریف کرد:

"جهانی به مراتب کوچکتر و در عین حال به درجات بزرگتر از جهان امروز"

کوچکتر زیرا حتی مردم باسواد و جهان دیده در عمر خود اندکی از آن را می دیدند. نقاط عقب افتاده (از نظر علمی و اقتصادی) و جوامع بدوی از این هم کوچکتر بودند زیرا دنیای بزرگ یک بیسواد سبیلی یا کشاورز برمه‌ای به همان روستای زادگاهش

خلاصه می شد.

از سطح وسیع اقیانوسها قسمتهایی شناخته و نقشه آن تهیه شده بود. ولیکن حتی اعماق متوسط دریاها مجهول و دانش انسان به آن تا اواسط قرن حاضر نیز نزدیک به صفر بود. در آن زمان حدود اصلی قاره‌ها و جزائر معین، ولی در بسیاری نقاط تقریبی بود. ارتفاع اغلب کوههای اروپا نسبتا مشخص بود ولیکن در امریکای لاتین کاملا مبهم، در آسیا صد درصد مجهول و در افریقا به جز سلسله جبال اطلس هیچ یک معین نشده بود.

به جز چین و هندوستان در همه جهان مسیر رودها نامعلوم، مبهم و اسرارآمیز و تنها برای معدودی سیاح و شکارچی روشن بود. در بسیاری قطعات عالم فقط تا چند کیلومتر داخل خاک را می شناختیم و نقشه جهان شامل نوار سفیدی در حاشیه قارات بود. نه تنها جهان شناخته شده کوچکتر بود، که جهان واقعی هم.

البته آمار صحیحی از آن زمان در دست نیست ولی قطعی است که کره خاکی ما جمعیت اندکی داشت شاید کمتر از یک سوم امروز. آسیا و افریقای آن روز نسبت بیشتری از جمعیت را جای می داد.

تمرکز جمعیت در چین و هندوستان و اروپای غربی بود. و چنین بود که نفوس انسانی کمتر و نقاط قابل سکونت کوچکتر بود. آن روزگاران گرچه کره خاک آنقدرها سرد نبود (در مقایسه با دوران یخبندان کوچک) ولی اکثر مردم در مناطق معتدله و استوایی زندگی می کردند. بیماریهای بومی مثل مالاریا هنوز بیداد می کرد خصوصا در سواحل ایتالیا که می رفت تدریجا مسکن بسیاری انسانها شود. فرم ساده و ابتدایی اقتصاد و زندگی، جمعیت را در نقاط بخصوصی گرد می آورد.

برخلاف آنچه گذشت جهان آن روز به سبب ارتباطات محدود بزرگتر بود و بسیار هم بزرگتر. گرچه در مقایسه با قرن شانزدهم وضع بهتر شده بود و حتی قبل از تاسیس راه آهن راهها وسیعتر شده و پست بهتر و آسانتر.

مسافرت با گاریهای ده دوازده نفری سریعتر بود ولی فقط استخوانها تکاننده می شد آن هم در صورتی که گاری با فنرهای چرمی مجهز می بود والا مسافر تا چند روز بیمار و علیل می ماند. در اکثر نقاط سرعت سفر، سرعت پیاده همراه کالسکه بود. سفرهای دریایی و تجارت بحری آسانتر، ارزانتر و سریعتر بود البته به شرط آنکه باد موافق باشد و هوا خوب. نزدیکی به بندر یا دریا نزدیکی به دنیا بود.

اخبار به پایتختهای مختلف زودتر می رسید تا به دهات و شهرهای نزدیک. بنا بر این در اواخر قرن هیجدهم (۵۰ سال قبل از ظهور) جهان برای بسیاری

از ساکنان آن به غایت بزرگ و گُل و گشاد بود . اکثر مردم در صورتی که سانه و حادثه‌ای مثل سربازگیری آنان را در بدر نمی‌کرد در ده یا شهر زادگاه خود می‌مردند. روزنامه محدود و معدود بود و فقط برای طبقه متوسط عالی ، اخبار توسط مسافران و بخش مشترک جامعه (بازرگانان ، روزنامه نگاران ، پیشه‌وران سیار ، کارگران فصلی ، زائران ، قماربازان ، دزدان و سربازان البته در مواقع جنگ) منتشر می‌شد.

الف : جامعه

جهان ۱۷۸۹ جهانی روستایی بود و تنها با توجه به این واقعیت می‌توان دنیای آن روز را مجسم کرد. در کشورهایی مثل روسیه ، اسکاندیناویا و بالکان که هنوز شهرواده نشده بود به تفاوت ۹۰ تا ۹۷ درصد مردم دهقان بودند. در نقاطی که جمعیتی کوچک ظاهراً شهرنشین شده بود باز اکثریت عظیم روستایی بودند.

تفاوت شهری و دهاتی بسیار عظیم بود و اکثراً نماینده‌ها و ادبیات فولکلور و ضرب‌المثلها به تمسخر دهاتیان که بی سواد و ابله و ساده لوح و هالو تلقی می‌شدند می‌پرداخت . در بسیاری نقاط به ظاهر هم دیواری (دیوار قلعه) دهات را از شهرها جدا می‌کرد . اغلب دولتها هم سعی می‌کردند اختلاف و تباین فاحش بین شهرک و ده را کاملاً حفظ کنند تا ترتیب‌آخذ مالیات از شهری و دهاتی مشخص بماند (مثل کشور پروس)^(۱) در کشورهای آسیایی شهرکها کوچکتر و کمتر بود ولی جمعیت آنها بیشتر و البته شهر به معنای واقعی در هر کشور یکی یا چند بیشتر نبود. در هر نقطه مسکونی محله‌ها معین و برای مذاهب مختلف متفاوت بود : محله یهودیها در طهران و همدان ، محله آرامنه در اصفهان ، محله پارسیان در شهرهای هندوستان . محله یهودیها یا آلمانیها یا ایتالیاییها در شهرهای اروپایی به شکل جزایری کاملاً مشخص و مجزا بود. افراد شهری و دهاتی از یک دین و مذهب نیز کاملاً از هم متمایز بودند ، شهریها لباس متفاوت داشتند و اکثراً بلندتر و باریکتر بودند و به وضع ظاهر خود و امتیازشان از دهاتیها سخت به خود می‌بالیدند . اینان اغلب مختصر سواد داشتند و تاحدی با هوشتر بودند . اما از نظر اقتصادی شهرک کاملاً متکی به دهات اطراف بود . و بیشتر ساکنان آن از نظر خوراک و گاهی پوشاک چشم به دست دهاتیان داشتند . طبقه متوسط و کارگران در واقع دلال و واسطه فروش اجناس بین ده و شهر بودند (دلال میوه ، گوسفند و غلات) جمعی نیز وکیل دعاوی که برای صاحبان املاک و اشخاص متنفع کار می‌کردند . گروه کوچکی تاجر که بافته‌ها و ساخته‌های

دستی دهات را جمع و در شهرها می فروختند ، پیشه‌وران و مغازه‌دارانی اندک هم — نیازهای محدود شهریها و دهاتیانی را که برای خرید مایحتاج خود به شهر می آمدند، اغلب با معاملات پایا پای مرتفع می ساختند . کمتر اتفاق می افتاد که بازار نسبتاً بزرگی با محصولات کارخانه‌های کوچک وجود داشته باشد . در اروپای جنوبی ، در آسیا ، در خاورمیانه و ایران اکثر نجبا و حتی اشراف و اربابان و خانها به اتکا اجاره ملک خود زندگی می کردند .

ب : اقتصاد کشاورزی

شاید بتوان گفت محور اصلی اقتصاد جهان در نیم قرن قبل از ظهور ، کشاورزی بود . در سراسر دنیا ، گردش اقتصاد بر این مبنا بود که البته به انحاء مختلف اداره می شد . در اروپای غربی به شکل استعماری و بر اساس نظام فئودالی ، در آسیا فقط به اندازهٔ سدجوع بود و در اروپای مرکزی به صورت ارباب و رعیتی اداره می شد . آنچه مهم است ، محور بودن کشاورزی است . گفتیم شهرها کم بودند و آن معدود هم متکی به اقتصاد روستا . اقتصاد روستا هم متکی بر کشاورزی بود . پس جهان بر پایه اقتصاد کشاورزی استوار بود و کمتر امور دیگر دخالتی در این مسئله داشت .

ج : حکومت و طبقات اجتماعی

از لحاظ سیاسی دنیای قرن نوزدهم بخصوص نیمه دوم آن، دوران تاسیس و تحکیم دولتهای مستقل و عصر اوج قدرت حکومت ملی و حل و فصل مسائل جهانی بر اساس حفظ منافع و مصالح ملی و همچنین دوران رقابتها و مبارزات شدید سیاسی و اقتصادی بین دول بزرگ اروپا بر سر تصرف اراضی و به دست آوردن مستعمرات و سعی در حفظ توازن قوا و کوشش در طریق تکثیر آلات و ادوات حربیه و در نتیجه تحمیل مالیاتهای سنگین بر رعایا و تعمیم نظام اجباری و ازدیاد حس انتقام و کینه‌جویی و تعرض و بروز جنگها و تبادلات و اغتشاشات گوناگون و عقد و نسخ پیمانهای متعدده سیاسی و نظامی و تشکیل کنفرانسها و مجامع مختلفه صلح بدون اخذ نتیجه و از همه مهمترین عصر رواج تعصبات شدید ملی و نژادی و انتشار فلسفه تنازع بقا و غلبه زور بر حق و انتشار ادبیات مخصوص به منظور ترویج این گونه افکار و تعصبات و بهره برداری سیاسی از چنین طرز فکر بخصوص در اروپا می باشد (۱)

۱ - فشار سرمایه‌داران و صاحبان کارخانجات به دولتهای خود برای حمایت از تجارت خارجی و حفظ سرمایه‌ها و منافع آنان در کشورهای دیگر و کوشش و توفیق صاحبان کارخانجات اسلحه‌سازی در قویتر و مسلحتر کردن دولتهای خود به منظور ترساندن و زور گفتن به دیگران و مجبور بودن دولتها به قبول نظریات آنان به علت قروضی که به ایشان داشتند . تضاد منافع و نزاع بین سرمایه‌داران و کارگران و کوشش روزافزون — ادامه زیرنویس در صفحه بعد

در ایران دوله‌ها و سلطنه‌ها هر یک صدها ده و هزاران روستایی را در تیول داشتند. اینان با قدرت حکومت می‌کردند. در هندوستان مهاراجه‌ها چنین اوضاعی داشتند و در همه نقاط دنیا مالکان به قول سیاحی فرانسوی "چون شیر در جنگل غرش می‌کردند و نعره‌شان هر موجودی را به وحشت می‌انداخت." (۱)

در نودبان طبقات اجتماعی پایینتر از اینان یک دسته مردم می‌زیستند که خود را در امور سیاسی و دولتی داخل کرده به علت عدم تمایل به اشرافیت طبقه‌ای خاص را تشکیل می‌دادند.

در تمامی اروپا و آسیا و بخشهای شرقی آفریقا ساختمان اجتماعی کشاورزی بوده، با آنچه گذشت چندان تفاوتی نداشت. به این معنی که از کشاورز و رعیت و یا کارگر هر کس که مالک زمین می‌شد آقا و عضو طبقه ممتاز به حساب می‌آمد و به عبارت دیگر نجابت و شرافت و در واقع امتیازات اجتماعی و سیاسی حتی مقامات عالی دولتی بدون داشتن ملک و املاک ممکن نبود. در بسیاری کشورهای اروپای غربی و آسیای میانه سیستم فئودالیسم هنوز برقرار بود و در تمامی نقاط حتی انگلستان رابطه‌ای مستقیم بین ملک و مقام دولتی وجود داشت.

در کلیه کشورها رعیت و کارگر (بی زمین) از بسیاری حقوق اجتماعی محروم و یا متکی به ارباب بود. در بعضی نقاط محدود کشاورز سهم مالکانه می‌پرداخت و به اصطلاح زارع آزاد بود. البته این زارع آزاد باز نوعی تعهد و اجبار داشت و آن اینکه مثلا باید گندم خود را به آسیای ارباب بفرستد و گهگاه به بیگاری به خانه او برود، سهمی به کلیسا بپردازد و نوعی مالیات به شاهزاده تقدیم دارد.

بعضی زارعین پولدارتر واسطه فروش تولیدات کشاورزی در بازارها بودند و برخی بی دست و پا ترها قسمتی از سال را به کار زراعت و قسمتی را در مقابل مزدی ناچیز در ملک دیگران و یا کارخانه‌ها کار می‌کردند. در ایران زارعین زمستانها را در شهرکها به کارگری می‌پرداختند و دیگر فصول را در مزارع جان می‌کنند. در چند منطقه محدود کشاورزی ابتدایی یک مرحله پیشتر رفته به زراعت کاپیتالستی تبدیل شده بود. انگلستان از این نظر مقام اول را داشت.

ادامه زیرنویس ۱ نقل از صفحه قبل

احزاب سوسیالیست افراطی برای از بین بردن سرمایه‌داران و درهم شکستن قدرت آنان و به دست آوردن زمام حکومت جهت کارگران، تشدید مشکلات اجتماعی و اقتصادی در اثر ازدیاد جمعیت و هجرت و تجمع افراد در شهرهای بزرگ صنعتی و بالاخره دخالت روزافزون دولتها در مسائل اجتماعی و اقتصادی نیز از جمله مشخصات دنیای نیمه دوم قرن نوزدهم و مقارن طلوع شمس حقیقت است. (نقل از مقاله موقعیت زمانی طلوع شمس حقیقت به قلم دکتر محمود مجذوب).

در مجموع در قرن هجدهم آرام آرام کشاورزی و تجارت توسعه می یافت و شهروندان بیشتر می شدند، در نیمه دوم قرن جمعیت جهان نیز فزونی گرفت. دنیای کشاورزی به جز بخش کوچکی از آن کند و کاملاً ابتدایی بود. جهان تجارت، صنعت و تکنولوژی و کوششهای روشنفکرانه آرام آرام شکل می گرفت. و البته این تغییرات محلی بود.

در حقیقت تاجران اروپایی مردان موفق قرن محسوب می شدند. اینان با مالکان محلی که درآمد ملکی سرشار داشتند رقابت می کردند. جهان آن روز جهانی ساکت و آرام بود با اقتصادی کشاورزی و مختصر تحرک صنعتی که بخصوص در اروپای غربی در کار توسعه بود. در آنجا تاجران رهبران اجتماع بودند چنانچه اروپای شرقی را لردها و فئودالها اداره می نمودند، محصولات کشاورزی آزاد (که بسیار اندک بود) و تولیدات کارگران کشاورزی را تاجر به بازار می رسانید و چنین بود که تدریجاً کاپیتالیسم اولیه صنعتی به وجود می آمد. زیرا زارع و صنعتکار هر دو متکی به بازرگان بودند هم برای فروش فرآورده ها و هم برای تهیه مواد اولیه و نیازهای روزانه و البته اگر کشاورز بافنده هم بود این اتکا بیشتر می شد و بنا بر این تنها تاجر محترم و معزز نه کارخانه دار و صنعتگر و در این میان فقط صاحبان صنایع آهن آن هم در انگلستان اهمیت و قدرتی یافتند.

فعالیتهای تجاری و صنعتی آرام آرام توسعه می یافت و دنیای آن روز (اواخر قرن هجدهم) حتی در انگلستان قدرت خود را مدیون این توسعه اقتصادی بود که از دهه ۱۷۸۰ تقریباً در تمامی کشورهای اروپایی آغاز شد. کشورهای شرق هنوز کاملاً در خواب بودند.

علوم مختلفه هنوز در مراحل ابتدایی سیر می کرد و تنها مختصر گسترش و تحولی در دانش شیمی که در خدمت صنعت بود پدید آمد. از نظر اجتماعی و سیاسی تدریجاً ایدئولوژیها و افکار جدید متولد شد.

جالب اینکه مرکز تنویر افکار و زادگاه ایدئولوژیهای نوین نیز همان دو کشور مهد انقلاب (انگلستان و فرانسه) بود و ایده های نو اکثراً به زبان و فرمول فرانسوی جهانی می شد.

البته طبقه عالی و ممتاز با قدرت مطلقه حکومت می کرد و کلماتی مثل آزادی، برادری و برابری انسانها عجیب و مضحک می نمود و بدیهی است جز با قلع و قمع اساس

زیرنویس) نقل از صفحه قبل

فئودالیسم و کلیسا ممکن نبود آزادی به وجود آید. و چنین بود که موج تنویر افسکار نیز در جهت منافع خانها، اربابها، فئودالها، منارکها و مستبدین حرکت می کرد و تنها در انگلستان و ممالک متحده آمریکا مختصر و هنی به دستگاه حکومت نجبا و اشراف وارد شد.

به استثناء انگلستان و چند کشور کوچک که افتخار آغاز شورشهای اجتماعی را در قرن هفدهم داشتند در تمامی جهان جباریه حکومت می کردند و نقاطی مثل لهستان که اشراف و ستمگرا نش به ضعف گراییده بودند دچار آنارشی (هرج و مرج اجتماعی) شدید شده به جنگ همسایگان شرافتاده بود. منارکی (حکومت فردی) ارشی با اتکا به نجابت و شرافت مالکیت و مختصر تکیه بر کلیسا و سایر دستگاههای مذهبی جامعه را اداره می کرد. در اواخر قرن هجدهم ترقیات انگلستان سبب شد بعضی مستبدین آرام - آرام به فکر پیشرفتهای اقتصادی، اجتماعی و اداری بیفتند. ولی اکثر آنان از تنویر افکار و تحولات اجتماعی نیز در جهت ازدیاد منافع و درآمدهای خود بهره می گرفتند. در حالی که طبقه متوسط و تحصیل کرده از تنویر افکار، بهبود وضع عمومی را امیدوار بود. با وجود آنکه فرد مستبد به این طبقه نیازمند بود تا آرامشی نسبی ایجاد شود و این طبقه خود به حاکم مطلق العنان و سلطان مقتدر نیاز داشت که دست زورگویان را کوتاه کند، مستبد نمی توانست و نمی خواست مالکیت ارشی و نجابت و شرافت ملکی را از میان ببرد زیرا خود بر فئودالیت (به اصطلاح روشنفکران) متکی بود و به کمک آن درآمد مالیاتی خود را زیاد می کرد. از این روی عادلترین سلاطین کمتر به فکر مردم می افتاد تا رژیم ارباب رعیتی را برانندازد. آنچه رژیم ارباب رعیتی را اندکی متزلزل کرد اثر مستقیم و یا غیرمستقیم انقلاب فرانسه و بخصوص انقلابات ۱۸۴۸ (چهار سال پس از ظهور) بود. بنا بر این درگیری مخفی و تدریجاً آشکار بین قوای دنیای کهنه (رژیم فئودالی) و جامعه نوزاد بورژوازی دائمی بود و دهها سال طول کشید تا تنها در انگلستان به پیروزی بورژوازی منتهی شد. و قبل از نیمه قرن نوزدهم این همه شورشها و درگیریها اثری نبخشید و با وجود انقلاب و آزادی امریکای شمالی امپراتوری انگلستان هنوز با قدرت تمام روش قدیمی خود را ادامه می داد.

مع هذا تا دهه ۵۰ - ۱۸۴۰ (دهه ظهور) در تمامی نقاط جهان حتی انگلستان هنوز تمرکز پول و دارایی در طبقه لردها و اربابان بود و در ایالات جنوبی ممالک متحده آمریکا پنبه کاران، مالکان و شروتمندان عظیمی بودند که برای خود جامعه آریستوکراتیک نوظهوری به وجود آوردند و به قول والتر اسکات (Walter Scott)

کاخ اشرافیت خود را بر کرده، برده‌های سیاه و زارعان سرخ استوار می ساختند، بردگانی که با حداقل بخور و نمیری هر روز به ثروت آنان می افزودند. بدیهی است در این جوامع تدریجا نوعی بورژوازی در سایه منافع و درآمدهای صنعت و سهام متولد می شد. طبقه متوسط گرچه هر روز فزونی می گرفت ولی هنوز قدرت قابل ملاحظه‌ای نداشت. در انگلستان در سال ۱۸۰۱ فقط صد هزار نفر مالیات دهنده با درآمد سالانه بیش از یکصد و پنجاه پوند وجود داشت. و در سال ۱۸۵۱ این تعداد به حدود سیصد و چهل هزار خانواده (یک میلیون و نیم نفر در مقابل بیست و یک میلیون انگلیسی) رسید. (۱) و (۲)

فقر عمومی بود و در این زمان (۱۸۵۱) تعداد خانواده‌هایی که بیش از پنج هزار پوند در سال درآمد داشتند در حدود چهار هزار بود (در این رقم آریستوکراتها و اشراف نیز به حساب آمده‌اند) در حالی که بیش از هفت هزار و پانصد و هفتاد و نه نوکر کالسکه‌چی در استخدام بود و شصت و چهار و هفت هزار کلفت و پنجاه هزار آشپز در خانه اعیان خدمت می کردند.

در سایر نقاط عالم نسبت طبقه متوسط از این هم پایینتر بود. طبقه کارگر معادن، راه آهن، کارخانه‌ها و غیره (پرولتاریای جدید) به سرعت رو به فزونی داشت. مع‌هذا در صنعتی‌ترین کشور جهان (انگلستان) از چند صد هزار افزون نبود و بنا بر این در مقایسه با جمعیت کشور قابل چشم‌پوشی بود. ولیکن در این جامعه بخصوص اولین هسته مرکزی سازمان و تشکیلات کارگری نضج می گرفت و با این تعداد کم، قدرت و ظرفیت سیاسی بزرگی را دارا بود.

شکل سیاسی جهان در دهه ۵۰ - ۱۸۴۰ (دهه ظهور) بسیار تغییر یافته بود ولیکن نه بدانسان که روشنفکران در ابتدای قرن انتظار داشتند. استبداد و قدرت مطلقه در تمامی نقاط عالم هنوز برقرار بود.

گفته شد که جوامع اروپایی و غیر آن در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم (آستانه ظهور) بدون تحرک بودند (هر طبقه جای ثابتی داشت، تغییری در طبقات دیده نمی شد، هر انسان در همان طبقه از اجتماع که زاده می شد می مرد). و بنا بر این اشرافیت ارثی بود و طبقه آریستوکراتهای اجتماع از دو دسته مردم مرکب بود: دسته اول صاحبان ثروت و نفوذ و قدرت که تملک بی حدشان در زمینها سبب

۱ - صفحه ۳۶۳ The Age of Rev.

۲ - با توجه به تغییر ارزش پول از آن زمان تا زمان فعلی، یکصد و پنجاه پوند معادل دو میلیون و چهارصد هزار تومان و پنج هزار پوند معادل هشتاد میلیون تومان می شود.

می شد در مقام اول، قدرت سیاسی و اقتصادی و رهبری را در دست داشته باشند. دسته دیگر نجبا و اشراف درجه دوم بودند با اهمیتی کمتر و تعدادی بیشتر. اینان اشرافیت را از طبقه اول به عاریه داشتند و به این ترتیب جوامع انسانی از طبقه اشراف، طبقه متوسط (با تعداد قلیل) و طبقه پست (اکثریت جامعه) تشکیل می شد. در طبقه متوسط یک دسته عالی وجود داشت که اکثرا بانکدار و تاجر بودند و دسته دیگر که در سطحی خیلی پایینتر قرار می گرفت اغلب به زراعت و پیشه‌وری اشتغال داشتند و به زحمت می شد آنان را جزو طبقه متوسط به حساب آورد. طبقه اشراف و نجبا و آنان که از زندگی مرفه برخوردار بودند تعدادشان در کشورهای اروپایی کمتر از پانزده درصد و در کشورهای آسیایی و افریقایی بین دو تا ده درصد جمعیت بود. بقیه مردمان از حداقل نیازهای زندگی، خوراک معقول، پوشاک درخور و مسکن شایسته نیز بی نصیب بودند. شهرنشینان تا حدی بهتر زندگی می کردند ولی روستاییان در حد حیوانات دست و پای می زدند. سه چهارم جمعیت اروپا و بیست و پنج ششم مردم کشورهای آسیایی و نزدیک به تمامی افریقاییان را فقرا، بردگان، اجیران کشاوری و شکارچیان بدوی تشکیل می داد. آنان که در غایت فقر و بیچارگی محروم از همه چیز به اصطلاح فقط زنده بودند.

از یکصد و هشتاد و نه میلیون جمعیت اروپا در آن زمان (چهل سال قبل از ظهور) کمتر از چهار میلیون طبقه اشراف را می ساخت. صاحبان نفوذ و ثروتمندان بزرگ در پهنه اروپا از ایرلند تا روسیه به زحمت به پنج هزار خانواده می رسید. این پنج هزار خانواده خون دویست میلیون انسان را می مکیدند و شمره تلاش و زحمت طاقت فرسای آنان را نوش جان می کردند. (۱)

مصیبت در کشورهای خاوری شدیدتر بود. سلاطین و امرا و عمال دولت به تعدادی بسیار اندک از همه امتیازات زندگی برخوردار و صاحب اختیار جان و مال و ناموس مردم بودند. در این کشورها درد بی درمان دیگری نیز وجود داشت و آن استعمار و استثمار بود و دخالت علنی کشورهای غربی در امور داخلی و حتی در دربارها. و شمره این وضع نابسامان فساد دستگاه حکومتی و رواج رشوه و ارتشا و شنبلی و بیکارگی بود. در مورد کشور مقدس ما ایران تاریخ قاجار می نویسد:

"... در ایران معمول گردیده بود که اهمیت زیادی برای نظریات و تماطلات سفرای خارجی قائل شوند و ایشان را در اموری که مخصوص دربار ایران بود شرکت دهند

۱ - صفحه ۳ کتاب "اروپا در عصر تحولات اجتماعی - ۱۷۰۰ تا حال"
(Europe in the era...) اثر ونسان تاپ

نفوذ دولتهای انگلیس و روسیه رو به توسعه می رفت و بر حسب مقتضا و تمایس اولیای مملکت نفوذ یکی بر دیگری می چربید . تا به حدی دخالت سفرای اجانب در ایران رسوخ یافته بود که اغلب اتباع ایران تقاضا داشتند تحت حمایت دول بیگانه قرار گیرند. " (۱)

" بدبختانه بی حقیقتی و نادوستی ایرانیان ضربالمثل است ... از کلیه قبایح که در کردار ایرانیان دوره قاجار وجود دارد از همه مهمتر اشتها و عشق روزافزون برای تحصیل درآمد غیرمشروع می باشد که آن را مداخل می گویند . در انگلیس کلمه ای که این لغت را به معنی واقعی معنی کند نداریم ، اما به ذائقه و گوش ایرانی خلی شیرین است ... " (۲)

(ایران هشتاد سال و هندوستان قریب هفتاد و هفت سال پس از اعلان امر بدیعی تدریجا از قید اسارت غروب به در آمدند و سایر کشورها نیز کمی زودتر و با دیرتر ...)
نجابت و شرافت ارثی بود و همراه با تولد نوزاد طبقه ، رتبه ، مقام ، حقوق ، امتیازات ، وظایف ، علائم ، لباس ، رژیم غذایی ، نوع تعلیم و تربیت و حتی نحوه حرکت و رفتار و تکلم او تعیین می شد . اینان معتقد بودند که برای حکومت و آقایی و سروری ساخته شده اند . از هنگام تولد نباید نوجمی چشمش به چیزهای پست افتد ، همواره باید به خویشان احترام گذارد ، پیوسته باید از دید مردم عادی برکنار ماند و دائما باید از سطحی بسیار بالا به مردمان بنگرد . کار برای او حرام است و ننگ و عار ، تمامی اوقات مبارک باید با شرافت به خواندن و معاوره بگذرد ، همواره باید در افقی پاک و مقدس ، عالی و برتر مشی فرماید . پسر ارشد جای پدر را می گرفت و اولاد دیگر با در دست گرفتن کلیساها و مقامات نظامی و درباری هر نوع امتیاز و ثروت را به خود اختصاص می دادند . نمونه ای از این موجودات ارتش لویی پانزدهم را تشکیل می داد ارتشی با هجده مارشال ، دویست و بیست و شش سرلشکر و پانصد و چهل فیلدمارشال ، چهارصد و شصت و شش سرتیپ و بیست و چهار بازرس قشون با حقوق و مزایای بیش از ده هزار لیور در سال . (۳)

اینان سربار جامعه مفلوک ، فقیر و محروم فرانسه بودند و چنین بود وضع انسانها در تمامی نقاط جهان .

تعداد اشراف در کشورها متفاوت بود . فرانسه چهارصد هزار ، اسپانیا پانصد

۱ - صفحه ۲۷۵ تاریخ قاجار نوشته واتسن

۲ - صفحه ۲۵۲ تاریخ قاجار نوشته واتسن

۳ - صفحه ۴ کتاب (Europe in the era)

هزار ، مجارستان سیصد هزار (۱) ، ایران یک هزار خان و امیر و هندوستان چند هزار مہاراجہ .

اینان با تعداد قلیل قسمت اعظم دارایی و زمین کشورها را صاحب بودند . چهار صد خانوادہ در انگلستان بیش از ۲۳ درصد اراضی مزروعی کشور را در اختیار داشت و ہزار فامیل در ایران تمامی خاک قابل کشت را مالک بود .

و چنین بود کہ پنج درصد انسانہا صاحب ہشتاد درصد داراییہا بودند . در رو ^{سیہ} رژیم ارباب رعیتی آنچنان شدید و رنج آور بود کہ مزدوران کشاورزی حقیقتاً چون بردگان زندگی می کردند .

ارباب نمی بایست با رعیت و بردہ یکجا زندگی کند .

در طبقہء پایینتر اجتماع خدمتگزاران دولت و نوکران خاصہ ، بانکداران و صاحبان صنایع و مشاغل آزاد قرار داشتند و تعداد آنان تدریجاً افزون می شد و با انقلاب صنعتی روز بروز بہ اکثریت نزدیک می شدند . اینان اغلب از دو راہ بہ شرافت می رسیدند : یا از راہ شمشیر و شجاعت (بارہا خود را بہ خاطر ارباب بہ خطر انداختن و جانبازی کردن) و یا با کسب افتخار از طریق خدمتگزاری .

تدریجاً می رفت تا در اجتماع طبقہء متوسط تجارتی بہ وجود آید . البتہ این تغییرات در کشورہای اروپایی در اوان ظهور امر اعظم و در کشورہای آسیایی دہہا سال پس از آن واقع شد .

فقر متن اصلی زندگی انسانہا بود . حتی در کشورہای اروپایی ، شہرہا کوچک (زیرا لازم بود دہات آنہا را پشتیبانی و تغذیہ می کردند) و رشد جمعیت در ہر قرن (از قرون وسطی تا قرن نوزدہم) حدود بیست درصد بود (در حالی کہ در قرن ظهور جمعیت دو چندان شد ، پس از پنجاہ سال از ظهور در ہر نیم قرن جمعیت جہان دو برابر شد و این رشد ہر روز رو بہ فزونی است بہ شانی کہ امروز کنترل جمعیت یکی از مهمترین مسائل بین المللی است) .

تودہء مردم از دانہ و غلات تغذیہ می نمود و گوشت و میوہ و شیر و سایر لبنیات جزء اجناس لوکس محسوب و فقط بہ مصرف خوراک خانوادہہای اشراف و نجیبان می رسید . کمبود ویتامین و پروتئین و مواد معدنی انسانہا را هموارہ در معرض بیماریہای سل ، تیفوس و وبا قرار می داد . مرگ و میر اطفال بسیار فراوان و طول عمر انسان در بہترین کشورہای جہان بیست و ہشت سال بود . (۲)

۱ - صفحہ ۴ کتاب (Europe in the era ...)

۲ - صفحہ ۷۷ کتاب (Europe in the era ...)

در نیم قرن قبل از ظهور سل در اروپا کشتار می کرد . کمبود ویتامین A در تمامی جهان بیماریهای پوستی و نقصان قوه بینایی را شایع کرده بود . هر از چند گاه تیفوس و وبا تمامی جهان را جاروب می کرد و صدها هزار انسان را در هر کشور به خاک هلاک می افکند .

یوهان سباستین باخ مرد مشهور عالم موسیقی بیش از نیمی از اطفال خود را در دوران طفولیت به این ترتیب از دست داد . در اروپای آن روز زنان حداقل پنج سال کمتر از مردان زندگی می کردند . در کشورهای شرقی این فاصله بیشتر بود زیرا اکثر زنان در سنین باروری و سرزا می مردند . مسوول تمامی این نابسامانیها کمبود مواد غذایی فقر غذاها از ویتامینها بخصوص A ، C و E و از مواد معدنی چون کلسیم و مواد آلی چون پروتئین و عدم بهداشت بود .

فقر آنچنان شدید بود که اکثراً اطفال خود را سر راه می گذاشتند در پاریس هر سال بیش از شصت نوزاد در کنار خیابانها و کلیساها رها می شد . در کشورهای شرقی اوضاع به مراتب اسفناکتر بود .

و بدینسان جهان انسانی در آستانه ظهور امر اعظم فلاکت زده و نابسامان می نمود . گرچه مدتها قبل انقلاب صنعتی شروع شد لکن هنوز تغییرات مهمی در جوامع بشری به وجود نیامده بود زیرا عملاً تبدیل جامعه اروپایی از کشاورزی به صنعتی و بهبود وضع زندگی و بالا رفتن سطح آن از دهه ظهور آغاز شد .

انگلستان در دهه ۱۸۴۰ (دهه ظهور) آلمان در دهه ۱۸۷۰ و روسیه در دهه ۱۹۱۰ شاهد دگرگونیهای عظیم بود و اولین صنعتی که وجه اجتماع را تغییر داد بافندگی بود که در سال ۱۸۵۰ (شش سال پس از ظهور) قریب پانصد هزار مرد و زن و کودک را به کار گرفت . در واقع اثر قوه نابغه الهیه به ناگهان آفاق را احاطه نمود ، در افکار پرتو افکند ، کشورهای عالم را یکی پس از دیگری از مراحل خواب آلودگی کشاورزی به تحرک و بیداری صنایع بخار ، آهن ، فولاد ، شیمی و بالاخره الکترونیک کشانید و بدانسان چشم بینایان را خیره ساخت و عقل دانایان را به حیرت آورد .

حرکتی آنچنان سریع به سوی کمال علمی و تکنولوژی در عالم انسان حادث کرد که تصورش حتی برای فلاسفه اوائل قرن نوزدهم ممکن نبود . حرکتی که هر روز بسا شتابی بیشتر قافله انسانیت را در شاهراه دانش و صنعت به پیش می راند . و این چنین بود که در او ان ظهور طبقه کارگر شکل گرفت . در انگلستان بین ۱۸۳۶ و ۱۸۴۹ (حین ظهور) تعداد کارگران بافندگی دو برابر شد (با وجود به خدمت

گرفتن ماشینهای بخار) (۱) و همین طبقه بود که با تشکل و سازمان یافتن و بارهبری کشاورزان شورشایی را آغاز کرد که در سال دوم ظهور امر اعظم قریب هفتصد هزار نقاط مختلف اروپا را به لرزه آورد. اجتماع انسانها می رفت که بیدار شود. فرد آدمی اظهار وجود کند. توده مردم عرض اندام نماید. (۲)

در این زمان (نیمه قرن نوزدهم، حین ظهور) خانواده‌های مرفه طبقه متوسط اجتماع به تدریج جای اشراف را می گرفتند و بدین ترتیب می رفت تا قدرت سیاسی اقتصادی و اجتماعی از ید اقلیت خارج و به اکثریت تفویض گردد. و چنین بود که توده‌های خلق از حالت بی تفاوتی و عدم تحرک به شکل فعال درمی آمد. سطح زندگی بالا می رفت. انسانهایی که زیر یوغ آریستوکراسی گنگ و لال و ناتوان بودند در اثر قوه نافذه کلمه‌الله و سریان علم کلیه الهیه در صنعت و تکنولوژی قیام نمودند. گرچه فقر و مرض کاملاً از بین نرفته بود ولیکن آرام آرام امراض عفونی و همهگیر (اپیدمیک) تحت کنترل درمی آمد و پنجاه سال پس از ظهور امر بدیع طول عمر انسانها به پنجاه سال رسید (به یاد داریم که پنجاه سال قبل از ظهور فقط بیست و هشت سال بود).

قبل از سال ۱۸۴۸ (آن زمان که انقلاب باب و بابیون ایران را مضطرب و آفاق را نگران کرد و افراد عادی انسانی مصدر وقایع عظیمه شدند) تاریخ شرح حال سلاطین، امرا و قطبهای ثروت و قدرت بود نه مردم عادی آنان به حساب نمی آمدند. از این تاریخ تدریجاً طبقات مردم از مزد بیشتر و سطح زندگی بهتر بهره‌مند شدند. توده‌ها از نظر اقتصادی، تغذیه، تعلیم و تربیت و سیاست رشد نمودند. ظرف پنجاه سال پس از ظهور در آلمان مؤدها شصت درصد و در انگلستان چهل و پنج درصد افزایش یافت. (۳)

جوامع انسانی خلق شد. حکومتهای مردم بر مردم پدید آمد. سلطنت مشروطه در اکثر نقاط عالم تاسیس یافت و ناسیونالیسم خلقت و کمال یافت. این پدیده جدید به شکل مفرط خود در جهان دائم التوسعه و روابط روزافزون اقتصادی و فرهنگی آن که جهان وطنی و انترناسیونالیسم را ایجاد می کرد بیتی عظیم شد که توجه همه را به خود جلب نمود و می بایست دست قدرت خداوند آن را درهم شکنند. نفوس انسانی باید به خطاب " همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" مخاطب می شدند و به آیه محکمّه

۱ - صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲ (Europe in the era ...)

۲ - به جزوه تاریخ جهان ۲، قرن نوزدهم مراجعه شود.

۳ - صفحه ۱۳۶ کتاب (Europe in the era ...)

" این یک شهر عالم یک وطن و یک مقام محسوب " متوجه و به ندای احلای " لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم " بیدار و هشیار می شدند. (۱)

بلی روابط جوامع و ملل بسیار نزدیک شده بود. در این قرن (قرن ظهور) حرکت توده‌ها به حدی شدید و سریع شد که بشر قرن هجدهم تصور آن را نمی کرد. آدمیان بی شمار از کشورهای شرقی به ممالک غرب سفر و هجرت نمودند. از هندوستان و ایران و حتی چین و ژاپن بسیاری نفوس زندگی در مغرب زمین را اختیار کردند. از سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۹۰ (بیست سال قبل از ظهور تا پنجاه سال پس از آن) قریب چهل میلیون انسان اروپایی این قاره را ترک کرد. (۲) مهاجرت‌های بسیاری به خارج از اروپا آغاز شد. اینها و بسیاری نمونه‌های دیگر شواهد زنده‌ای هستند که کوچک شدن جهان و نزدیک شدن راهها و لزوم تاسیس مدنیتی جهانی و حکومتی فوق حکومت عالم را ایجاب می کرد.

جنگهای دائمی بین سالهای ۱۷۱۳ - ۱۶۸۹ و ۴۸ - ۱۷۴۰ و ۶۳ - ۱۷۵۶ و ۸۳ - ۱۷۷۶ و ۱۸۱۵ - ۱۷۹۲ بین کشورهای اروپایی وضع نابسامان جهان آن روز را نشان می دهد: درگیری جهان قدیم و جدید (۳) بیش از همه در منازعات بین دو قدرت بزرگ زمان (انگلستان و فرانسه) آشکار می شود. انگلستان در این نبرد اجتماعی برنده شد و فرانسه با وجود برتری بسیار از نظر وسعت و قدرت و ثروت و منابع طبیعی و انسانی در این مبارزه صدمات بسیار دید.

پس از شکست جنگ هفت ساله ۶۳ - ۱۷۵۶ انقلاب مستعمرات امریکایی فرصتی به فرانسه داد که اوضاع را برگرداند، به این ترتیب که با ممالک متحده امریکای شمالی (تازه تاسیس) متحد شده انگلستان را به سختی شکست داد ولی در عوض موجب تقویت مقدمات انقلاب سیاسی در خود گردید.

به طور کلی در دوران قبل از انقلاب توامان اروپا در واقع به جهان حکومت می کرد.

تنها امپراتوری چین از غلبه آن در امان ماند و حتی قدرتهای اسلامی (به مرکزیت ترکیه) بارها و بارها به وسیله کشورهای اروپایی بخصوص اتریش و روسیه به لرزه درآمد. اروپا با تجارت بحری خود بازار برده را اداره می کرد، و خاورمیانه و نزدیک را دشمن دستخوش هیجانات می نمود، هندوستان را به استعمار کشید،

۱ - از آیات قلم اعلی

۲ - صفحه ۱۷۴ کتاب (Europe in the era ...)

۳ - یعنی صنایع جدید انگلیس در مقابل فرانسه با صنایع قدیم.

امپراتوری مغول را از میان برد و ایران و کشورهای خاورمیانه را کاملاً زیر نفوذ و تسلط گرفت .

و چنین بود که ترقی روزافزون اروپا و کاپیتالیسم غرب دنیا را مسخر ساخته با ظهور انقلاب توامان قدرتش به اوج رسید. تردیدی نیست که موج انعکاسی این استیلا و تسلط باید تدریجاً پا می گرفت .

انقلاب

۱ - انقلاب صنعتی

هر چند انقلاب صنعتی انگلستان در اواخر قرن هجدهم آغاز شد اثراتش در جماعات انسانی تا سالهای ۴۰ - ۱۸۳۰ (چند سال قبل از ظهور) آشکار نبود و در واقع از این زمان ادبیات جهان را به شدت تحت تاثیر قرار داد .

می توان گفت که پیدایش طبقه پرولتاریا و انتشار مانیفست کمونیسم در اروپا به سال ۱۸۴۸ و شکل سوسیالیستهای انگلستان و فرانسه بین سالهای ۳۰ - ۱۸۲۰ بیش از هر چیز دیگر تحت تاثیر انقلاب صنعتی انگلستان و انقلاب سیاسی فرانسه تحقق پذیرفت . (۱)

از نظر اجتماعی این انقلاب از یک طرف موجب ظهور ایدئولوژیها و سازمانهای بسیاری نظیر رادیکالهای انگلستان، جمهوریخواهان فرانسه و دموکراتهای جاکوبینی آمریکا بین سالهای ۴۸ - ۱۸۱۵ (حین ظهور امر اعظم) شد و از طرف دیگر زمینه را برای پیدایش روابط جدیدی در جامعه شناسی و اقتصاد فراهم ساخت، روابط کارگر و کارفرما، کارخانه و صنعت با مقیاس بزرگ، تجارت و سود و سرمایه و بالاخره کار و مصرف و تولید .

در انقلاب صنعتی شاید یکی از برجسته ترین پدیده ها راه آهن است که یکی از منابع الهام در ادبیات و عامل مهمی در ارتباطات و بالنتیجه تغییر شکل جوامع بشری بود .

در پرتو انقلاب صنعتی سرمایه از یک طرف تدریجاً ارزش کیفی بیشتر یافت و منافع حاصله از آن سالانه به سیصد و هفت درصد رسید (۲) و این خود مسائل جدیدی را مطرح نمود. از طرف دیگر روز به روز افزایش کمی شدید پیدا کرد. به شانی که در سالهای ۵۰ - ۱۸۴۰ (دهه ظهور امر بدیع) سرمایه های بزرگ در انگلستان به طور متوسط حدود شصت میلیون پاوند (لیبره انگلیس) رشد سالانه داشت .

۱ - The Idea of the International Revolution (glasgow 1953)

۲ - صفحه ۶۲ Rev. The Age of

بررسی این اثرات انقلاب صنعتی و تمرکز ثروت بر اجتماع انسانی مسائله‌ای بسیار مهم است. شهرهای بزرگ به وجود آمد، اجتماعات انسانی بزرگتر تشکیل شد، ایدئولوژیهای جدید فرم گرفت، قوانین جدید لازم بود، سیستم اجتماعی جدید ضروری می نمود و ظهور نهضتی عظیم و روحانی اجتناب ناپذیر می گشت.

۲ - انقلاب سیاسی

"ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمایید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم عسز مختوم." (۱)

سن ژوست (Saint - Just) در ۲۴ آوریل ۱۷۹۳ نوشت :

"بزودی ملل روشنفکر انانی را که تاکنون بر آدمیان حکمرانی کرده‌اند به محاکمه خواهند خواند. سلاطین ستمگر به بیابانها فرار خواهند نمود و با وحش درنده که نظیر خود ایشانند همخانه خواهند شد و حقوق طبیعی تامین خواهد گشت." اگر اقتصاد قرن نوزدهم در انگلستان و زیر اثر انقلاب صنعتی شکل گرفت، سیاست و ایدئولوژی این قرن در فرانسه زاده شد. انگلستان مدل راه آهن، کارخانه و طرح اقتصاد نوین را که زیربنای ساختمان اقتصادی قبل را دگرگون می ساخت و حتی وضع اجتماعی جهان انسانی را تغییر می داد به وجود آورد و فرانسه طعم انقلاب را به افراد و جماعات بشری چشاند و ایده براندازی را خلق کرد.

آنچه بین سالهای ۹۳ - ۱۷۸۹ بر جهان حکومت می کرد آن قدر ظالمانه بود که ملل جهان را علیه حکومت برانگیخت.

لازم بود که حقوق انسانی مطرح شود، قرارهای ظالمانه از بین برود، نظم جدیدی به وجود آید، اساس نوینی تاسیس گردد و مدنیتی تازه متولد شود. این را عالم انسانی احساس می کرد... مقیاسات جدیدی لازم بود، هندسه‌ای بدیع ضروری می نمود و جهانی جدید با تمام جنبه‌های مختلف آن می بایست خلق شود. این را همه شواهد و علائم نشان می داد...

فرانسه طرحهای نوین قانونی به وجود آورد. سازمانهای تازه علمی تاسیس کرد، سیستم مقیاسات متریک را وضع و به بیشتر کشورهای عالم صادر کرد. تدریجا می رفت که روحی جدید در کالبد امکان دمیده شود. اواخر قرن نوزدهم جهان دستخوش تغییرات و بحرانی بسیار در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی (به خصوص حکومتی) گشت و آخرین دهه آن (نیم قرن پس از ظهور) جهان کاملاً منقلب بود.

در امریکای شمالی ۸۲-۱۷۷۶ ، در ایرلند ۴-۱۷۸۲ ، در بلژیک و لیژ Idege ۹۰-۱۷۸۷ ، در هلند ۷-۱۷۸۳ و حتی در انگلستان ۱۷۷۹ انقلاباتی خونین رخ داد بدانسان که این عصر " دوره انقلابات خونین" نام گرفت. (۱)
تا قبل از ظهور امر اعظم الهی انقلاب فرانسه خونینترین و مهیبترین انقلابات محسوب بود.

در اواسط قرن نوزدهم (دهه ظهور) لغت ترکی " وطن" (توکی اسلامبولسی از منشا عربی) که پیش از آنجه به آدمیان اشاره کند به خاک کشور اطلاق می شد تدریجا جای خود را به کلمه پاتری (Patrie) (که بیشتر توجه به انسانها دارد) می داد و عنوان نویدبخش " آزادی" در مقابل اصطلاح مستهجن " بردگی" خلق می شد. اولین بارقه های آزادی بشر و نیازه آن در سال (۲) ۱۷۸۹ توسط جمعیت بورژوازی " اعلام حقوق انسانها و همشهریها" بر علیه امتیازات نجبا و اشراف درخشیدن گرفت و گفته شد که:

" انسانها تحت قوانین واحد آزاد زاده شده آزاد زندگی می کنند." (۳)

سالهای ۹۹ - ۱۷۹۴ را سالهای انقلاب فرانسه نام دادند. گرچه جهشها و مبارزات در آن کشور مدتها ادامه داشت و فی الحقیقه بشر نه تنها در این قطعه بلکه در تمام نقاط عالم در جستجوی نظم نوین و بدیعی بود.

ملیت و جهان دوستی

" هر دسته از مردم ما موریت خاصی دارند. این ما موریت در جهت همکاری با دیگر انسانهاست و به منظور تحقق هدف کلی انسانیت. ما موریت ملت تا سپس ملیت است. ملیت مقدس است." (۴)

تا قرن هجدهم ملیت و مردم به حساب نمی آمدند. انقلابات این قرن تدریجا انسانها را به حساب آورد و ملیت (ناسیونالیسم Nationalism) خلق شد. سازمانهای ملی، ایتالیای جوان، لهستان جوان، سوئیس جوان، آلمان جوان (۱۸۳۰)، فرانسه جوان (۶-۱۸۳۱) و ایرلند جوان (دهه ۱۸۴۰ دهه ظهور) متولد شد. انسانها به علم و دانش روی آوردند. حرکتی عظیم در عالم احداث شد. آثار آن در ششوق منعکس گردید. در مشرق زمین نیز ملیت خلقت یافت و تدریجا قوت گرفت. ناسیونالیسم

۱ - The Age of Democratic Revolution (1959) by R.R. PALMER

۲ - سال انقلاب کبیر فرانسه و اشارات بعدی هم مربوط به همان انقلاب و بنیان آن است.

۳ - از مهمترین اثرات این انقلاب رفع تعصبات دینی و مذهبی به میزان زیاد بود (به نقل از مقاله دکتر داوودی - نظر اجمالی به قرن نوزدهم میلادی)

۴ - اروپای جوان ۱۸۳۸ (Young Europe 1838)

به شکل مفرط خود می رفت تا بت بزرگ قرن شود. کمونیسم بت دوم و ماتریالیسم (ماده - پوستی) غرب بت سوم به سرعت پا می گرفتند. (۱)

جنگ

پس از دوره انقلاب (۹ - ۱۷۹۴) مردم فرانسه به شدت در ترس و وحشت فرو رفته گرسنگی آنان را تهدید می کرد. این ترس و تهدید و خشم ناشی از آن چنان فرانسیان را در مانده کرد که نیرویی عظیم و مهیب، مهیبتتر از اولین انفجار اتمی (۲) به وجود آورد. نیرویی که می توانست تمامی رژیمهای حکومتی جهان را چون پر گاه به یک سو براند. مشکل بزرگ هدایت این نیروی شگرف بود تا از آن در جهت حل مسائل اقتصادی و استقرار و ثبات سیاسی بهره گیری شود. تردیدی نیست که این مشکل نه در آن زمان و نه هنوز پس از دو قرن از آن تاریخ حل نشده و کوششهای انسانهای برتر به جایی نرسیده است. تغییرات سریع و مکرر رژیم حکومتی و سیاسی فرانسه (هفت بار دگرگونی در هفتاد سال) نمونه ای از تلاش مذبحخانه آدمیان در راه رسیدن به نظمی نوین و باثبات است.

طبقه متوسط اجتماعات انسانی روز به روز از نظر تعداد و قدرت بیشتر و بزرگتر می شد و مردانی چون لنین و ناپلئون که تاریخ نظیر آنان را به یاد نداشت به وجود آمدند.

از سال ۱۷۹۲ تا ۱۸۱۵ در اروپا جنگ و محاربه مداوم بود. همزمان با آن در لوان (۳) (Levant) و هندوستان (در دهه ۱۷۹۰) و در امریکا (۱۴ - ۱۸۱۲) نیز نبردهای خونین جریان داشت. محاربات آلمان (۱۴ - ۱۸۱۳) (۴) جنگهای پروس و فرانسه (۱۸۰۰ - ۱۷۹۵ و ۷ - ۱۸۰۵ و ۱۸۱۲) و نیز منازعات قطع نشدنی فرانسه با همه کشورهای بین سالهای ۱۸۱۲ - ۱۷۹۴ که مهمترین آن اردو کشی ناپلئون به روسیه بود (۶۱۰ هزار سرباز فرانسوی به روسیه رفتند و تنها یکصد هزار نفر آنان بازگشتند) (۵) نمونه هایی از جنگهای دائمی این دوران است.

اثر این محاربات در جهان انسانی بسیار عمیق و وسیع بود. از نظر نظامی همه کشورها را به یک نوع تسلیح و تجهیز وادار کرد.

این تسلیح و تجهیز اوضاع سیاسی عالم را تغییر می داد و وضع زندگی و رژیم

۱ - اروپای جوان ۱۸۲۸ (Young Europe 1838)

۲ - انفجاری که در چند لحظه هیروشیما را نابود کرد، صد هزار انسان را کشت و اثر حیات را در مساحتی وسیع معدوم ساخت.

۳ - منظور خاورمیانه است.

۴ - صفحه ۱۰۷ The Age of Rev.

۵ - صفحه ۱۱۲ The Age of Rev.

اقتصادی نوینی را ایجاد می کرد. مخارج باهظه جنگ اقتصاد کشورها را شدیداً به خطر انداخت. وسایل و تجهیزات جدیدی (حتی چاپ اسکناس) را ایجاد نمود و مالیاتهای سنگینی را به مردم تحمیل کرد. بدبختانه این آغاز بحران بود.

آزادی

"دوست یکتا می فرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانایی جوشیده از او بیاشامید." (۱)

"آزادی، آن هزارستان خوش آوایی که صدای رسایش مدهوشان را هشیار می کند و خواب آلودگان را بیدار... چگونه می توان امروز به چیزی جز نبرد به خاطر آزادی و با برای درهم کوفتن آن فکر کرد؟ آنان که نمی توانند انسانیت را دوست بدارند بگذار ظالمانی جبار باقی بمانند. ولكن چگونه می توان بی تفاوت بود" (۲)

از سالهای ۱۶ - ۱۸۱۵ تمامی کوشش پادشاهان و امرا برای آن بود که از انقلاب و شورش مجدد مردم فرانسه جلوگیری کنند. با تمام این تلاشها سه موج عظیم انقلاب (۳) بین سالهای ۴۸ - ۱۸۱۵ (سی سال قبل از ظهور تا چهار سال پس از آن) مغرب زمین را به لوزه درآورد. در آسیا اولین انقلاب عظیم "شورش هند" (۴) و "طغیان تی پینگ" (۵) در دهه ۱۸۵۰ (چند سال پس از ظهور) و اکثر براندازیها یک قرن پس از اروپا آغاز شد (هندوستان ۱۹۲۱ هشتاد سال و ایران قریب ۶۰ سال پس از ظهور امر اعظم).

در اثر این انقلابات تنویر افکار حاصل شد. نفوس انسانی زنده شد و حرکتی عظیم در جمیع شئون حیات روحانی انسان پدید آمد. قرن جدید آغاز شد. قرن افکار، قرن انوار، قرن آثار، قرن ترقیات عظیمه، و قرن مکاشفات روحانیه.

مبارزه به خاطر آزادی و با علیه آن در تمامی جهان جریان داشت. انسانها تدریجاً با کوشش و جانبازی آزاد می شدند. حق رای می یافتند و به حساب می آمدند. فرد انسان اهمیت می یافت. اثرات این جهاد عمومی خاورزمین را متاثر می کرد و

۱ - از آثار قلم اعلی (دریای دانش)

۲ - Ludwig Boenne 1831, 4, Fev.

۳ - از این سه موج انقلاب نخستین آن بین ۲۴ - ۱۸۲۰ در بنواهی مدیترانه، اسپانیا، ناپل و یونان آغاز گردید. امریکای لاتین قیام کرد و در ۱۸۲۲ اسپانیای امریکای جنوبی آزاد شد. دومین موج بین سالهای ۲۴ - ۱۸۲۰ غرب روسیه و امریکای شمالی را فراگرفت. حکومت فرانسه (بوربونها) و هلند و لهستان را واژگون کرد، اسپانیا، پرتغال و ایرلند را متزلزل ساخت. سومین و بزرگترین آن در ۱۸۴۸ شمره تمامی بحرانهای حاصله بود و بهمنه فرانسه، ایتالیا، آلمان، امپراتوری هابسبورگ و سوئیس (۱۸۴۷)، اسپانیا، دانمارک و رومانی را در هم کوفت.

مردم شرق را آرام آرام بیدار می ساخت. دنیا آماده می شد تا نبأ عظیم را بشنود. گرچه هنوز رژیم ارباب و رعیتی در روسیه، اتریش، امپراتوری عثمانی، چین، ایران و هندوستان برقرار بود و برده فروشی و برده داری همه جا رواج کامل داشت و ظلم و بیداد به غایت شدید بود ولیکن موج تغییرات پا می گرفت.

دین و ایدئولوژی

تا سال ۱۸۴۴ (سال ظهور) در اکثر نقاط دنیا لفظ "مؤمن" با زارع و کشاورز مترادف بود. (نجبا و اشراف مقدستر از آن بودند که "مؤمن" باشند) تنها در کشور انگلستان مختصر تغییری در عرف عموم پیدا شده ایدئولوژیهای جدید را شناسیم (Rationalism) و روشنفکری (Illuminism) و فرما سونری (Fremasonry) ضد مذهبی به وجود آمده بود. این ایدئولوژیها در طبقات تحصیل کرده اثر نامطلوب بخشیده اعتقاد آنان را نسبت به دین و مذهب سست نمود و تدریجا لامذهبی عمومی را به وجود آورد "وجه عالم به لامذهبی متوجه" شده می رفت به روزی رسد که "ذکر آن جائز" نبود. در تمام نقاط جهان حقیقت دین فراموش گشت. توده مردم به رسوم و عادات تعصب آمیز آن متشبث و از حقایق محروم. مردم تحصیل کرده قولا و عملا به روحانیات پشت کرده نجات خود و بشریت را در علم و صنعت جستجو می کردند. استثنای معدودی رهبران روشنفکر ادیان تمام افراد طبقه متفکر که زاده انقلاب توامان و رفرمهای (Reforms) اجتماعی جهان بودند و نیز طبقه کارگر و سوسیالیستها بخصوص مارکسیستها دین را افیون جامعه می شمردند و روز به روز از روحانیات فاصله می گرفتند. آنچنان عقاید ضد دین رواج یافت که اعلام کردند:

"تردیدی نیست کتاب مقدس کلام خدا نیست." (۱)

علائم روز خدا "یوم الله" - رستاخیز "قیامت" - روز مهیب غضب خدا، روز داوری - "یوم الدین" آشکار می شد.

در انجیل جلیل مردم این روزگار را چنین یاد می کند:

"اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد. زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانتکار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند. که صورت دینداری دارند لیکن قوت آن را انکار نمایند... دائما تعلیم می گیرند لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید." (۲)

و نظیر این توصیف را امیر موه منان در حدیث معروفی آورده اند:

" اذا مات الناس الملوثة و اضاعوا الامانة و استحلوا الكذب و اكلوا الربا و اخذوا الرشا و شيدوا البنیان و باعوا الدين بالدنيا و استعملوا السفهاء و شاوروا النسا و قطعوا الارحام و اتبعوا الاهوا و استخفوا بالدما و كان الحلم ضعفا و الظلم فخرا و كانت الامرا فجرة و الوزرا ظلمه و العرفا خوفه و القبرا فسقه و ظهرت شهادات الزور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطغيان و حليت المصاحف و زخرفت المساجد و طولت المنارات و اكرم الاشرار و ازدحمت الصفوف و اختلقت الاهوا و نقضت العقود و اقترب الموعود ... و علت اصوات الفساق و استمع منهم و كان زعيم القوم اذلهم ... و تشبه النماء بالرجال ... قلوبهم انتن من الجيف و امر من الصبر ... خير المساكن يومئذ بيت المقدس ليا تين على الناس زمان يتمنى ادهم انه من سكانه " (۱)

(زمانی که مردم ترک نماز کنند و امانتداری ضایع شود، دروغ به راحتی گویند و ربا آسان بخورند، رشوه بگیرند و دین را به دنیا بفروشند، دیوانگان مصدر کار شوند و زنان طرف مشورت قرار گیرند، نسبتها و صله ارحام از بین برود و پیروی از هوی و هوس رایج شود، خون بی بها شود و صبر و حلم به ضعف تعبیر شود و ظلم موجب افتخار باشد، امرا بدکار، وزرا ستمگر، عرفا خائن، قرآن خوانان فاسق و شهادت دروغ شایع و فسق و فجور و بهتان و گناه و طغیان علنی گردد، آنگاه که قرآنها تزیین و مساجد پر زور و زبور، مناره ها بلند و شیران محترم و صفها طولانی و هوسها گوناگون، عهدها شکسته ... و صدای دعوت به گناه بلند شود و اجابت گردد و پست ترین ناسر رهبر قوم باشد ... و زنان شبیه مردان ... قلوب مردم آن زمان کنند مردار گیرد و تلختر از صبر زرد باشد ... آن روز بهترین اماکن جهان بیت المقدس است که هر نفسی آرزو می کند در آن ساکن باشد.)

این لامذهبی بیش از همه معلول علل زیر بود:

۱ - مشاهده عدم تناسب احکام و مقررات دینی با گسترش روز افزون جوامع بشری و ارتباطات وسیع آن.

۲ - مباینات ظاهری آیات الهیه و تاویل و تفسیر علما دین با اصول و قواعد علمیه.

۳ - توجه بیش از حد به مادیات و ظهور مکتبهای اقتصادی نوین نظیر اقتصاد کلاسیک

(لسه فر) سوسیالیسم، کاپیتالیسم و بخصوص کمونیسم.

۱ - صفحه ۲۲۳ ترجمه فارسی مجلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی (مورخ زمان سلطان حسین

صفوی) طبع ۱۳۲۲

۴ - حرص و آز و شهرت پرستی و تجمل دوستی روزافزون نوع انسان و انهماک افراد در شهوات نفسانیه .

گرچه تعداد نفوس منسوب به دین اسلام و بعضی شعب مسیحیت روزافزون بود (بر-خلاف کاتولیسیم و پروتستانیزم) ولی این فقط ظاهر قضیه بود و هر آن بیشتر حقیقت دین فراموش می شد . در فاصله سالهای ۱۸۴۴ - ۱۷۹۲ مسیحیت در تمامی نقاط عالم تبلیغ شد و بخصوص در دهه (۱۸۴۴ - ۱۸۳۴) طبق گواهی تاریخ نقطه‌ای در جهان باقی نماند الا آنکه شریعت مسیح در آن راه یافت . وعده حضرت مسیح در سال ۱۸۳۴ تحقق یافت که فرمود: " چون این مزده ملکوت (انجیل) در تمامی امتهای تعلیم شود " (۱) مسیح آخر زمان ظاهر خواهد شد و روز " یک رمه و یک شبان " درخواهد رسید .

جامعه اسلامی نیز در جهت شرق در شمال غربی چین و اندونزی و در جهت غرب در سنگال و سودان و برخی جزایر اقیانوس هند توسعه یافت و تجار مسلمان (که تجارت داخلی افریقا را در انحصار داشتند) اسلام را به قبایل جدیدی ابلاغ نمودند . پیشرفت این شریعت بخصوص مدیون مخالفت آن با برده‌داری و برده‌فروشی بود که به شدت توجه اهالی سودان را جلب کرد . تاریخ تمدن بشر این توسعه اسلام را پس از قرنهای سکون و توقف به نام " تجدید حیات اسلام " در سالهای (۱۸۴۸ - ۱۷۸۹) ثبت نمود . (۲)

متأسفانه حقیقت فدای اسم و ظواهر می شد و جهان انسانی کاملاً به طرفی بند و باری و فساد می رفت زیرا دنیای متمدن (اروپا و آمریکا) با هر نوع تجدید حیات روحانی به مبارزه برخاست ، و علم و تکنولوژی را در برابر دین علم نمود .

تجدید حیات کلیسای کاتولیک و پروتستانیزم و حتی دیانت یهودی و اسلام و نهضت‌های مذهبی خاور دور مانع تسلط لیبرالیزم نشد . و اکثر رهبران این نهضت‌ها در اثر امواج انقلاب از حقیقت دین و روحانیت منحرف و به تمامی در جویانات سیاسی و اجتماعی قرار گرفتند .

جهان انسانی به سوی مرگ و نیستی می رفت . نجات بخشی الهی و طبیعی ملکوتی لازم بود . انقلابی صد درصد روحانی به اراده لایزال الهی می بایست تا عالم بشری را صرفنظر از ایدئولوژیهای مختلف ، ادیان مختلف ، رسوم مختلف ، نژادهای مختلف ، اجناس مختلف و ملیتهای مختلف به خدای یگانه دعوت نماید و در سراپرده وحدت و حقیقت و روحانیت پناه دهد .

در دنیای ۱۸۴۴ - ۱۷۸۹ از نظر کمی دین حکومت می کرد و از نظر کیفی

تکنولوژی و ایدئولوژی غیردینی. مردم در این دوران دو دسته بودند، یک دسته معتقد به پیشرفتهای جامعه و یک دسته منکر آن، دسته‌ای حرکات علمی و تکنولوژی را در جهت ترقی عالم می‌دید و دسته دیگر آن را مزاحم می‌شمرد.

تا سال ۱۷۸۹ لیبرال‌های بورژوا هرگونه جهش عالم بشر را در جهت پیشرفت می‌دانستند بخصوص در انگلستان و فرانسه. البته اختلاف ایدئولوژیها و عقاید، بسیار بود و تلاشها فراوان. لیبرالیسم کلاسیک، کاپیتالیسم، اندیویدوالیسم، رادیکالیسم و بسیاری ایسمهای دیگر پدید آمد (۱) و نیز مکتبهایی که از تالیف ایدئولوژیهای دیگر، خلقت یافت مثل بررسیهای مارکس که از ترکیب اقتصاد سیاسی انگلستان و سوسیالیسم فرانسه با فلسفه آلمانی نتیجه تجربی اخذ کرده با بررسی تاریخ و به قول خودش تغییرات کمونیسم ابتدایی و جوامع طبقاتی مالا نتیجه و هدف حرکات جامعه و آینده آن را پیش‌بینی نمود.

کانت، نیچه و هگل (Kant - Niche - Hegel) فلسفه کلاسیک آلمان را با وجود اختلاف عقایدشان با فلسفه انقلاب توامان تلفیق نمودند. کانت فلسفه آلمان را با انعطاف بورژوازی آن بررسی نمود و هگل اقتصاد لیبرال کلاسیک را با فلسفه آلمانی ترکیب و پایه و اساس اولیه را برای مارکس آماده ساخت، و این شخص اخیر که در واقع وارث عقاید اقتصاددانان کلاسیک و فلاسفه مادی بود اساس کمونیسم را بنیان نهاد. مکتبی اقتصادی - مادی که می‌رفت جهان انسان را بیش از هر نیروی دیگر به سوی بی‌دینی سوق دهد و یکی از عظیمترین بتهای عالم بشر را بسازد. بستی که می‌رفت بیش از هر بت دیگر در تمام طول تاریخ پرستش شود و سبب مرگ روحانیت گردد، گرچه کاپیتالیسم غرب نیز از نظر ماده پرستی و اتئیسم (خدا شناسی) از کمونیسم کوچکتر نخواهد بود.

برخی از دانشمندان و متکفرین قرن نوزدهم که از سرچشمه افکار طبیعی دان مشهور انگلیسی جازلز داروین سیراب گردیده بودند بر این اعتقاد شدند که جهان عرصه تنازع بقا است و موجودی می‌تواند در این تنازع و کشمکش باقی بماند که قویتر بوده و قابلیت تطابق با محیط را بیشتر دارا باشد. دانشمندان مذکور از عقاید داروین راجع به مسئله تنازع بقا و انتخاب انبساط چنین نتیجه گرفتند که بین کلیه موجودات جهان هستی حتی در عالم انسان تنازع بقا یعنی کشمکش قوی با ضعیف و اضمحلال ضعیف امری ذاتی و طبیعی است. این افکار که مورد توجه عده‌ای از متفکرین قرار گرفته بود در نیمه دوم قرن نوزدهم بخصوص اواخر قرن مزبور و اوائل قرن

۱ - در جزوه تاریخ جهان ۲ به چگونگی پیدایش شیزمهای مختلف اشاره شده است.

بیستم در مدارس و مجامع اروپا تدریس و تفهیم می گردید تا آنجا که جمعی از دانشمندان و سیاسیون این عقیده را در مورد اجتماع و روابط بین ملل مختلفه مصداق داده گفتند جنگ در عالم انسانی و بین ملل امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است و ایجاد صلح و سلام و اخوت عمومی و دائمی بین افراد بشر امری مستحیل و ممتنع می باشد. بنا بر این هر ملتی که ضعیف و وامانده باشد در عرصه تنازع بقا مغلوب و معدوم می شود و ملل قوی و نیرومند پایدار و برقرار می مانند.

نیچه فیلسوف آلمانی بخصوص در نوشتجات خود از این طرز فکر دفاع نموده و حق را با صاحبان زر و قدرت دانسته و معتقد گردیده است هر ملتی قوی و نیرومند باشد حق بقا و زندگانی دارد و ملل ضعیف محکوم به زوال و نیستی می باشند. پس از نیچه سیاسیون و نویسندگان و متفکرین دیگری در آلمان از این افکار جداً طرفداری کرده و آن را بر وضع ملت آلمان منطبق نموده و گفتند نژاد آلمان مافوق همه نژادها و نخبه نژاد آریا است لذا باید قوی و نیرومند شود و به وسیله نیرو و قدرت بر دنیا حکومت نماید و بر سایر نژادها سیادت یابد. در فرانسه و ممالک دیگر نیز افرادی از این افکار تبعیت و آن را تبلیغ می کردند. این طرز تفکر و اعتقاد به نژاد برتر و بالاتر و رواج تئوری برتری نژادی Racism به طوری که می دانیم پس از جنگ جهانی اول در آلمان به اوج شدت خود رسید تا آن زمان که بالاخره منجر به فاجعه جنگ دوم جهانی گردید.

مسئله اقلیتهای نژادی و مذهبی که از تاریخ انعقاد معاهده برلین در سال ۱۸۷۸ مورد توجه قرار گرفته بود نیز از جمله مشکلات لاینحل اجتماعی و سیاسی نیمه دوم قرن نوزدهم به شمار می آید. هدف انعقاد معاهده برلین و اقدامات بعدی دول مبتنی بر این اساس بود که به یک مشت افرادی که در نتیجه جنگها و تحولات سیاسی و ایجاد ممالک جدید مغلوب حکومت و سیاست مردمی دیگر می شدند که با آنان از لحاظ زبان و نژاد و مذهب و آداب و رسوم هیچ گونه اشتراکی نداشتند و نسبت به ملت حاکم و غالب در اقلیت بودند آزادی اجرای مراسم دینی و رسوم نژادی و تعلیم و تعلم به زبان خودشان داده شود. ولیکن متأسفانه مشکل اقلیتهای نژادی و مذهبی و مسلوب بودن حقوق آنان همچنان ادامه یافت و موجب بروز انقلابات و اغتشاشات عدیده بخصوص در دو امپراتوری اتریش و عثمانی گردید. چنانچه در عهدنامه برلین دول معظم حمایت چهار ملت از ملل بالکان یعنی بلغارها، صربها، رومانیها و یونانیهای تحت اداره ترکان مسلمان را به عهده گرفتند و سلطان عثمانی هم متعهد شد که متعرض زبان و مذهب و اجرای آداب آنان نشود ولی بد علت رقابتهای سیاسی ممالک

بزرگ اروپا در بالکان و سوء سیاست سلاطین عثمانی و وجود تعصبات دینی و نژادی هیچ وقت اقلیتهای نژادی بالکان به حال آراش باقی نماندند بلکه پیوسته بین دولت عثمانی و ملل بالکان نزاع و کشمکش در میان بود تا آنکه به تدریج و تا اوائل قرن بیستم تمام آنان از تحت سلطه امپراتوری عثمانی خارج شدند. در امپراتوری اتریش نیز مزاحمت روزافزون مجارها و اسلاوها و ادعای استقلال نژادهای مختلفه تحت حکومت امپراتوری موجب ایجاد مشکلات فراوان و بروز انقلابات و اغتشاشاتی گردید که تا نیمه اول قرن بیستم ادامه یافت و در دوران جنگ جهانی اول به اوج شدت رسید و موجب استقلال اقلیتهای نژادی و اضمحلال امپراتوری اتریش و مجارستان گردید و این مشکل یعنی مسلوب الحقوق بودن اقلیتهای مذهبی و نژادی و کشمکشهای ناشیه از آن تا قرن بیستم نیز ادامه یافته و هنوز هم به شهادت حضرت ولی امرالله ارواحنا لتبییناته الفدا در اکثر اقالیم جهان آثار و مشکلات ناشیه از آن به چشم می خورد.

نیروی عظیم و شگرف لازم است تا این بتهای بزرگ را درهم شکنند و روحانیتی بسیار عمیق و زیبا باید تا افکار و انظار مسحور عالمیان را از جادوی کمونیسیم و کاپیتالیسیم رهایی بخشد و به خدا و حقیقت جلب نماید.

علوم

"... امروز به پیروزی دانای بکتا، آفتاب دانایی از پس پرده جان برآمد و همه پرندگان بیابان ازباده دانش مستند و به یاد دوست غرسند، نیکوست کسی که بیاید و بیاید." (۱)

رابطه علم با اجتماع انسانی از رابطه هنر با جامعه جداست. مع هذا دانش نیز در این دوره (آستانه ظهور) سخت تحت تاثیر انقلاب توامان بود. زیرا از طرفی انقلاب تعهداتی جدید بر علوم تحمیل کرد، از سویی امکانات تازه ای برای دانش و دانشمند به وجود آورد، و از سوی دیگر زمینه هایی نوین به جهت تفکر و تعمق فراهم ساخت.

اما دگرگونی وضع جهان در این قرن تنها در زمینه صنایع نبود و به تسخیر ماده بی جان اختصاص نداشت. بلکه انسان به موجودات جاندار نیز دست انداخت و علاوه بر قلمرو ماده، عرصه حیات را جولانگاه فکرت خویشتن ساخت. پیکر نبات و حیوان را در هم شکافت و به کشف اسرار زندگی آن دو پرداخت. کوشید تا با استفاده از قوانین علوم و استمداد از فنون حاصله از آنها زندگی را چنانکه هست بشناسد. وبا شناختن آنها به دفع خطر و رفع ضرر پرداخت. بیماریهای تن را بهبود بخشید و

پیشانیهای جان را زایل سازد. ظهور زیست‌شناسی از بدایع قرن نوزدهم است. فن طبابت که از روزگار دیرین وجود داشت با ظهور این علم جدید جانی تازه گرفت و با اتکا بر قواعد استوار سر و سامان به دست آورد و تا بدان جا پیشرفت که آثاری که در روزگار کهن در حکم اعجاز بود به طرزی معقول پدیدار ساخت. صنعت داروسازی که از قرن هجدهم با ظهور علم جدید شیمی بنای محکمی یافته بود در استخدام آن قرار گرفت و بدین ترتیب باید گفت که ارتقا معرفت انسان در باره موجودات جاندار و کوشش در بهبود وضع زندگی آنها که از ممیزات این قرن عجیب است مرهون ظهور زیست‌شناسی و پیشرفت شیمی و متفرعات این دو علم بود.

انسان در اواخر این قرن از ماده بی جان و موجود جاندار تجاوز کرد و به عالم انسان روی آورد. طبع حریص و فکر کنجگاو او اکتفا به این نکرد که بر طبیعت جسمانی استیلا جوید یا در حیات نباتی و حیوانی تفحص کند. قصد شناختن خویشتن کرد و برای وصول به مقصود از همان راهی رفت که از آن پیش در شناختن اشیا دیگر رفته بود. از فیزیک و شیمی در معرفت به احوال اجسام یاری گرفته و از این معرفت در ابداع فنون و صنایع بهره‌ها برده بود.

زیست‌شناسی را در شناختن نبات و حیوان به کار برده و از این جهت سوده‌ها به دست آورده بود. پس چرا نباید همین وسایل را در خویشتن بیازماید. مگر روان انسان را چه امتیازی بر جان گیاه و حیوان است که آنچه در اینجا به کار رفته و شمر بخشیده است در آنجا بی اثر و بی ثمر ماند. بدین سان بود که انسان در بیان حال خود نیز زبان دانش‌گشود و کشف مجهولات وجود خویش را از نیروی علم خواستار شد. مدعی آن گردید که خود او بی آنکه از منبع قدسی الهام پذیرد قادر به کشف اسرار وجود انسانی است و چون این راه‌های پنهان را به نیروی دانش با زیابند می‌تواند در ارشاد افراد نوع انسان و اصلاح اجتماع بشری کامیاب شود و بر مشکلات حیات آدمی فائق آید و نظمی مطابق با کمال مطلوب در عالم انسان برقرار سازد. بدین ترتیب معرفت به کیفیات روحی افراد انسان و احوال اجتماعات بشری نیز در اواخر همین قرن به صورت علم درآمد و استفاده از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در ترفیه و تنظیم امور انسانی رونقی به‌سزا یافت.

شک نیست که بررسی علوم حتی در دوره انقلاب (۱۸۴۸ - ۱۷۸۹) تنها با تجزیه و تحلیل روابط و حرکات اجتماع میسر نیست، و اکثر فعالیت‌های علمی انسان زمیینه و علل ذهنی قدیم دارد. ولکن نمی‌توان انکار کرد که خالصترین دانشها و منزویترین دانشمندان باز تحت تاثیر افکار جامعه و شکل اجتماع و پدیده‌های آن می‌باشند و

ظهور مسائل جدید و دید تازه نسبت به مشکلات قدیم و ارائه راه‌حلهای نوین برای معماهای دیرین معلول اثرات اجتماعی است. دانش انسانی در این عصر دستخوش تغییرات بسیار شد. گرچه نجوم هنوز تحت تاثیر عقاید نیوتون (در چهارچوب افکار او) باقی بود ولی از یک سو دانشهای دیگر بخصوص ریاضیات و علوم تجربی (مثل شیمی و...) تحولات فراوان یافت و مبانی علوم جدیدی (مثل ژئولوژی - زمین شناسی) به وجود آمد و از سوی دیگر تزریق عقاید و ایده‌های انقلابی در برخی علوم (مثل بیولوژی - حیات شناسی، علم موجود زنده) اساس آنها را دگرگون ساخت.

احتیاجات جدید حکومتها و صنایع به روشهای علمی نوین نیز در شکل دادن دانش موه‌ثر بود. در انگلستان صنایع عمده بافندگی، زغال، آهن، راه آهن و کشتی سازی بود. از طرفی مهارتهایی که این صنایع را دگرگون ساخت بسیار و بیش از حد تجربی بود. (۱)

از طرف دیگر دانش همگام با توسعه فرهنگ و تعلیم تکنیک و مختصری با کمک نیروی تحقیق و تفحص که لازمه این دوره از انقلاب بود پیشرفت نمود و در این کیفیت اثر انقلاب توامان کاملاً روشن است زیرا انقلاب فرانسه روش تعلیم علم و تکنیک را در آن کشور تغییر داد.

در انگلستان ثروت حاصله در اثر انقلاب صنعتی سبب تاسیس لابراتوارهای خصوصی شد و طبقه متوسط را پی کسب دانش و تکنیک فرستاد.

بنا بر آنچه ذکر شد انقلاب توامان تعداد دانشمندان و محققین و نیز نتایج علمی حاصله را چندین برابر کرد و جهان دانش را از دو طریق توسعه داد:

اول - از راه پیشرفت تجارت و اکتشاف نقاط جدید و سرزمینهای ناشناخته و تهیه زمینه‌های نوین برای تفکر علمی.

ثانی - از راه تعمیم فرهنگ. انقلاب سبب شد که دانش انسان کشورها و مردمانی را که تا این تاریخ کمترین فعالیت علمی نداشتند دربرگیرد و از این راه به توسعه و گسترشی بیشتر دست یابد.

البته دانش و دانشمندان هنوز در محدوده زبان خود زندانی بود (سه زبان وجود داشت) و تنها به کمک ژورنال‌لیست (روزنامه نگار) بود که می توانست همکاران خود در دیگر کشورها تماس بگیرد. تدریجاً ژورنال‌لیست و دیگر موه‌ساتی با ارتباط جهانی خلقت می یافت و مختصر تبادل نظر دانشمندان را ممکن می ساخت.

احساس می شد که در دنیا نیازهای عمومی و روابط گسترده‌ای در مقیاس جهانی

عنوان می شود. روابط و نیازهایی که قوانین جهانی را ایجاد می نمود می بایست ایدئولوژی جدیدی با مبانی جهان وطنی بر اساس وحدت ادیان، وحدت زبان، و وحدت خط، وحدت تعلیم و تربیت و ... پایه گذاری شود.

در این عصر در علوم فیزیک کلاسیک تقریباً تحولی حاصل نشد و این دانش بر مبنای اصول نیوتونی باقی ماند. تنها پدیده نوین در این زمینه که بلافاصله مورد بهره برداری قرار گرفت کشف نیروی برق یا به عبارت صحیحتر الکترومغناطیس بود.

به طور خلاصه می توان گفت نجوم و فیزیک در چهارچوب تحولات قرن هفدهم با قسی ماند، در حالی که دانش شیمی در نیم قرن آستانه ظهور دگرگونی و توسعه چشمگیری داشت. در واقع این دانش است که بیش از همه علوم در اثر انقلاب صنعتی انگلستان و بخصوص صنعت بافندگی تحول یافت.

به عنوان نتیجه می توان عوامل زیر را از جمله محرکات انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان و بالاخره تحولات و تغییرات عظیم و بی سابقه قرن نوزدهم دانست:

از بین رفتن کشمکشهای داخلی و به وجود آمدن امنیت و راحت نسبی و بالا رفتن سطح زندگی مردم، ایجاد راههای جدید تجاری و رونق داد و ستد و ازدیاد رفت و آمد و روی کار آمدن شهرهای مهم تجاری که مرکز تجمع افرادی روشنفکر و دنیا دیده شده بود، ترجمه و انتشار کتب فلاسفه یونان قدیم و ایجاد روحیه تفکر و تتبع و تجربه و تحقیق طبق روش تمدن یونانی، رواج استعمال کاغذ در اروپا و اختراع ماشین چاپ و بالنتیجه بالا رفتن سطح اطلاعات عمومی، مسافرت مارکوپولو و مازلان و کشف راههای تازه و پیدا شدن قاره جدید امریکا و مسافرت به دور دنیا و در نتیجه اثبات کروییت زمین، طغیان روزافزون علیه سلطه و قدرت پاپها بخصوص توهمان و عقاید خرافی آبا کلیسا و شروع نهضت های مذهبی و بروز انشعاب و انشقاق در دیانت مسیح به وسیله افرادی چون ویکلیف انگلیسی و ژان هوس اهل چک و بخصوص مارتین لوتر آلمانی در اوائل قرن شانزدهم، دست اندازی و تصرف قطعات و اقالیم دیگر در امریکا و آسیا و آفریقا از طرف اروپاییان و بهره برداری از منابع و معادن طبیعت موجوده در آن قطعات، شروع دوره تجدید حیات علمی و صنعتی و ادبی و هنری در اروپا موسوم به عصر رنسانس و رواج بازار بحث های علمی، فلسفی، ادبی، هنری و به وجود آمدن حس تتبع و انتقاد و سعی در شناختن روحيات و حقیقت وجود انسان و پیدایش معارف و اطلاعات جدید راجع به خود انسان، ظهور متفکرین و مکتشفین بزرگ چون کوپرنیک و فرانسیس بیکن و هابس و جان لاک انگلیسی و گالیله ایتالیایی و پاسکال و دکارت

فرانسوی و اسپینوزا پرتغالی، کپلر و لایبنیتز و کانت و هرشل آلمانی و گروسیوس هلندی در قرون ۱۶ و ۱۷ و اوائل قرن هجدهم و رواج بازار استدلال و تحقیق و تجربه، بر افتادن رسم فئودالیت در اروپا و تشکیل دولتهای مستقل در فرانسه، انگلستان، اسپانیا و هلند و بسط قدرت دولت مرکزی، ترقی سرمایه‌داری و رواج تجارت و داد و ستد بین قطعات و ممالک مختلفه بر اثر کشف راههای عمده و برقراری امنیت نسبی، تاسیس بانکها و ایجاد اسناد تجاری از قرن ۱۶ به بعد اول بار در ایتالیا و سپس ممالک دیگر، پیدایش و توسعه راههای آبی و رواج کشتیرانی و تشکیل کمپانیهای مهم تجاری از قرن ۱۷ به بعد و به وجود آمدن طبقه‌ای مرکب از تجار و صاحبان کارخانجات و بانکها با ثروت هنگفت در مقابل قدرت و نفوذ روحانیون و نجبا و اشراف قدیم و درگرفتن نزاع بین آنها، بیداری افکار و رشد سیاسی و اجتماعی و شیوع افکار جدید در قرن هجدهم بر اثر ظهور متفکرین و نویسندگان مقتدر بخصوص در فرانسه و انگلستان که از سیستم اجتماعی و سیاسی موجود انتقاد می‌کردند.

علم و فلسفه و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات که اساس آن از قرن ۱۶ و ۱۷ به بعد نهاده شده بود در نیمه دوم قرن نوزدهم بسط و تعمیم کلی حاصل نموده و موارد عملی آن و استفاده از علم و صنعت در زندگی روزمره افراد و تأمین رفاه و آسایش انسان توسعه یافت. بهره‌برداری بیشتر از قوه الکتریسیته و بخار آب، اختراع تلگراف و تلفن و بی سیم و وسائل ارتباطیه سربخسیر، ابداع سینما و گرامافون و عکاسی و صدها اختراع و ابتکار کوچک و بزرگ دیگر، پیشرفتهای قابل ملاحظه در علم - الحیوه و بی بردن به علل برخی امراض و دفع آنها و شناختن سلول و میکروب و اختراع میکروسکوپ و واکسن و سرم، ترقیات بی سابقه در علوم طبیعی مانند زمین شناسی، حیوان شناسی و گیاه شناسی و همچنین سایر رشته‌های علوم مثل شیمی (بخصوص شیمی آلی و استفاده عملی از آن)، تاریخ و جغرافیا، باستان شناسی، زبان شناسی، علم اجتماع، روان شناسی و پسیکانالیز، تحول قابل ملاحظه در علم فیزیک جدید که از اقسام اشعه و امواج مجهول و ساختمان ماده و خواص فلزات بخصوص رادیوم و اورانیوم و قوانین نسبیت و استفاده از نیروی عظیم خورشید و قوای مستولی بر طبیعت یعنی نسور و حرارت و الکتریسیته و مغناطیس و حرکت و بخار و غیره بحث می‌کند و استفاده روزافزون عملی از این علم در راه رفاه و آسایش جسمی و مادی افراد بشر، تاسیس انجمنها و مجلات و نشریات علمی، فلسفی و ادبی و همچنین کتابخانه‌های عمومی و آکادمیها و دانشگاهها و مراکز تحقیق و تتبع و نظائر آنها سبب شد که قرن نوزدهم بخصوص نیمه دوم آن از قرون سابقه ممتاز و مشخص گردد و قرن تحولات عظیم و

بی سابقه اجتماعی، سیاسی و علمی و پیدایش اختراعات و اکتشافات جدیده نامیده شود. متاسفانه این پیشرفتها و اختراعات و اکتشافات و بهره‌برداری از آنها در طریق رفاه و آسایش افراد بشر موجب ایجاد کبر و غرور بیش از اندازه شد و انسان که به موازات این ترقیات مادی و ظاهری تحول و تغییر لازم روحی و معنوی حاصل نکرده بود علم را کافی و شافی و خلال تمام مشکلات دانسته تصور نمود قدرت آن را دارد که دامنه استفاده‌های عملی از علوم و صنایع و اختراعات و اکتشافات را تا آنجا توسعه دهد که طبیعت را کاملا مقهور و تحت اراده و اختیار خود درآورده نسلهای آینده را از هر جهت قرین بهروزی و سعادت کامل سازد. این افکار و تصورات غلط و سطحی و ناشی از غرور و رواج آن سبب شد که اکثر معتقدات دینی از قبیل اعتقاد به حیات بعد از ممات و مجازات و مکافات اخروی و لزوم دیانت و احتیاج به مربی حقیقی و همچنین فضائل و کمالات اخلاقی مانند فداکاری و گذشت در راه مصالح عمومی دستگیری از ضعفا و بینوایان و اقدام به امور خیریه و رعایت جانب عدالت و انصاف در امور مورد بی‌اعتنایی و استهزا افرادی که خود را روشنفکر و متجدد می‌دانستند قرار گیرد و این افکار و معتقدات مغایر شوه‌ون و مقتضیات دوره ترقی علم و صنعت عصر طلایی انگاشته شود و هر کس پایبند این نوع افکار بود کهنه‌پرست و دور از قافله ترقی و تمدن بشر به‌شمار آید. در نتیجه رواج این گونه افکار به تدریج هر فکر و اعتقاد دینی یا اخلاقی که در زندگی روزمره و رفع حوائج جسمی و مادی نقش عملی ایفا نمی‌کرد متروک ماند.

کشف حقایق و مسائل و نظریات تازه در باره سابقه موجودات زنده و تاریخ کره زمین و تحقیق در مورد کیفیت به‌وجود آمدن حیات و تطور آن در کره خاکی به وسیله دانشمندان و متفکرین چون هومبولت، چارلز لایل، لامارک، هاکسلی و داروین که با معتقدات دینی و آنچه که پیشوایان ادیان از ظاهر عبارات کتب مقدسه استنباط کرده و ترویج می‌دادند تفاوت کلی داشت سبب جدایی و دور شدن روزافزون دین از علم و نزاع بین ارباب علوم و پیشوایان مذهبی گردید. متاسفانه اوهام و خرافات و بدعتهایی که به اسم دیانت به وسیله عده‌ای از رؤسا دین و روحانیون "به‌ظاهر آراسته و به باطن کاسته" ترویج می‌گردید دامنه این اختلاف و جدایی را وسعت داد تا آنجا که جمعی از نویسندگان افراط را به آن درجه رساندند که وجود ادیان را مانع ترقی و تعالی جامعه بشری دانستند و بین دیانت حقیقی و اوهام و خرافاتی که به اسم دیانت ترویج می‌شود فرقی ننهادند و به سوءاستفاده‌هایی که از ادیان الهیه می‌شود توجهی نکردند. رواج این گونه افکار آمیخته به غرور و توجه

شدید به علوم و فنون ظاهری از یک طرف و بروز تشمت و کشمکش بین پیروان ادیان مختلفه و ترویج اوهام و خرافات و بدعتها به وسیله برخی از پیشوایان مذهبی از طرف دیگر سبب ضعف ارکان دیانت و فراموشی اصول روحانی و اخلاقی ادیان و بی خبری از خدا و توجه به مادیات و جسمانیات و همچنین تضعیف و یا اضمحلال مؤسسات و تشکیلات دینی و محدودیت قدرت و اختیار رؤسا و پیشوایان دینی و بالاخره تفکیک دیانت از سیاست در نیمه دوم قرن نوزدهم گردید و این ضعف و سلب قدرت رؤسای مذهبی روز بروز بر شدت و حدت خود بیفزود تا آنکه در قرن بیستم در ممالک مسیحی و کشورهای اسلامی به حد اعلای خود رسید.

آنچه از تمامی مباحث فوق نتیجه می شود اینک نوعی بیداری در اجتماعات بشری و در علوم و هنرها حاصل شد. ولکن به علل خاص که یکی از مهمترین آن تباین تئوریهای جدید با معانی ظاهره آیات الهیه است و دیگری مخالفت مجامع دینی با محافل علمی. ثمره این ایدئولوژیها برای انسانی که دریچه های جدیدی را به روشنایی با چشمهای خواب آلوده خود می دید گمراهی و سردرگمی بود که بیش از پیش او را از خدا و حقایق روحانیه دور می ساخت. به این تصور که دانش و تکنولوژی با این ظلیعه بهار جانفزایی که دارد خواهد توانست انسانیت را به سعادت واقعی و رفاه کامل رساند.

در پایان به عنوان نتیجه کلی از مباحث فوق بررسی اوضاع ایران و جهان در زمان ظهور تقریر جناب دکتر راسخ آورده می شود.

بررسی اوضاع ایران و جهان در زمان ظهور

نطق جناب دکتر واسخ

سروران عزیز موجب کمال افتخار بنده است که در باره اوضاع ایران و جهان به هنگام ظهور حضرت ربّ اعلیٰ مطالبی در محضر فضلی امر مطرح کنم به امید آنکه از خرمندانش این عزیزان شخصا خوشه‌ای برچینم و از نظراتشان و ارشاداتشان بهره‌ای بگیرم.

در کتب مقدسه معمولا از ظهورات الهی به جریان و سریان یک قوه روحانی تعبیر شده است. این قوه روحانی هم جاذب است و هم دافع. هم حیات بخش است و هم میراننده هم پیونددهنده است و هم گسلنده. در مجموع چنانکه از آثار مبارکه استنباط و استنتاج می‌شود این قوه روحانی چهار خاصیت عمده دارد: اولاً این قوه حرکتی در جهان به وجود می‌آورد شور و هیجانی برمی‌انگیزد. ثانیاً این قوه خلق انسان تازه و جامعه جدید و تمدن بدیع می‌کند. ثالثاً این قوه تضاد و تغایر و تباین در عالم به وجود می‌آورد.

و بالاخره این قوه قدسیه دافعه جاذبه موجب بسط روابط الفت و وداد بین اینا انسان می‌شود. این مطلب که قوه قدسیه دافعه جاذبه در خاتمه تاریخ، (۱) در غایت تاریخ که عصر این ظهور بدیع منبع است به این چهار صفت اصلی که صفت ایجاد نشئه و حرکت، صفت ایجاد تخالف و تناقض، صفت خلاقیت و بالاخره صفت ایجاد وحدت باشد در کتب مقدسه به صراحت بشارت داده شده است امری است مسلم. همه ما می‌دانیم که در قیام قیامت صفات و علائمی که در کتب مقدسه ذکر شده است اولاً حاکی است از انتشار یک حیات تازه و جنبش بی سابقه آن زمان زمانی است که در آن تمام نظامهای گذشته فرو می‌ریزد و تغایر و تباین بین مردم پدید می‌آید و در عین حال ظهور جدید منشا خلق تازه و تمدن بدیع است نه فقط اموات را احیا می‌کند بلکه زندگی تازه به تمدنهای گذشته می‌بخشد و بالاخره از علائم این ظهور این است که همه افراد بشر را در ظل خیمه یگانگی و یکونگی درخواهد آورد. تصور نمی‌کنم نیازی باشد ذکر یکایک آثار مبارکه که بر این چهار خصوصیت عصر آخر یعنی روز قیام قیامت دلالت دارد در قرآن مجید فی المثل از این تحرک، از این فرو ریختن نظامات گذشته، از این احیا اموات و از این غلبه اصل وحدت به کرات سخن رفته است به عنوان نمونه چند آیه از قرآن مجید را ذکر می‌کنیم:

"اذا السماء انفطرت و اذا الكواكب انتشرت و اذا البحار فجسرت و اذا

۱ - منظور از خاتمه و غایت تاریخ خاتمه عهد بشارت است به ظهور این امر الهی نه پایان تاریخ به معنی پایان سیر ترقی بشر و رکود او.

القبور بعثت علمت نفس ما قدمت و اخرت" (سوره ۸۲ آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - سوره انفطار - سوره مکیه)

که اگر فرصت بود در باره هر یک از این عبارات که دنیایی معانی و حقائق را دربردارد به بحث و تجزیه و تحلیل می پرداختیم، ملاحظه می کردید که چگونه این حرکت و جنبش، این تناقض و تغایر، این احیا اموات و در عین حال میراندن زندگان، و بالاخره این بروز و تجلی نظم جدید در همین چند آیت قرآنی منعکس شده است. در انجیل، در انجیل متی و در سایر اناجیل به تفصیل بحث از سقوط ستارگان، پوشیده شدن خورشید و تزلزل قوای ارض و نظایر آن، قیام مردگان از قبور می شود که این علائم در همه کتب مقدسه حاکی از این حقیقت است که در یوم ظهور چهار علامت عمده تحقق می پذیرد و این علائم اربعه همه نتایج حلول آن قوه قدسیه است. این قوه قدسیه حرکت و جنبش در عالم وجود پدید می آورد. این قوه قدسیه عامل اشتداد تناقضات و تغایرات است. قوه دافعه است کششها و کشمکشها برمی انگیزد در عین حال این قوه قدسیه منشا خلاقیت است و در این قوه قدسیه گرایشی به ایجاد وحدت و عمومیت مشاهده می شود. حال ببینیم که واقعا قرن نوزدهم و بخصوص نیمه اول قرن نوزدهم چگونه با اوصاف و مشخصاتی که از یوم ظهور حضورتان معروض شد تطبیق می کند. عرض کردم که قرن نوزدهم به صفت حرکت و تحرک به کمال خوبی می تواند توصیف بشود. قرنی است که در آن تحرک در افکار، تحرک در شالوده ها و انظمه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی حتی تحرک در سیر آدمی در مکان، تحرک در جمعیت و بالاخره آنچه جهش و انقلاب نامیده می شود در همه شئون زندگی بشر به چشم می خورد شنیده اید که اخیرا کتابی در امریکا انتشار یافته است به نام "لطمه روحی" یا ضربه روحی ناشی از آیین شده Future Shock از یک جامعه شناس به نام تافلر Toffler. در این کتاب ملاحظه می کنید که حتی سرعت و شدت تحرک صوری که از قرن نوزدهم به بعد پدید آمده است، اصلا در تاریخ گذشته بشر مثیل و نظیری نداشته. اجازه فرمایید چند رقم حضورتان مطرح کنم: در قرن ۱۸ ارا به هایی که چندین اسب آنها را می کشید سرعت حمل بار را به ۲۵ الی ۴۰ کیلومتر در روز رسانده بود و دلجانهایی بالنسبه سریع مسافربر با تدابیر مختلفی که من جمله از جهت تعویض اسبها در منازل اتخاذ شده بود روزانه ۸۰ الی ۹۰ کیلومتر راه می پیموده، استثنائاً کالسکه های سبک و چالکی بود. نامه بر که سرعت سیر را به ۱۴ کیلومتر در ساعت افزایش داده بود و این میزان بالاترین سرعتی بود که بشر تا پایان قرن هیجدهم شناخته بود. می دانیم که قرن نوزدهم با کشف قوه بخار و استفاده از آن در کشتی و ترن ناگهان سرعت تحرک را به نحوی سابقه

افزایش می دهد. اولین قطار حامل مسافر در ۱۸۳۰ در انگلستان به حرکت می افتد با سرعت ۲۴ کیلومتر در ساعت و شاید شنیده باشید که ملکه ویکتوریا وقتی شنید که می خواهند تری بسازند که بیش از ۳۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد بانگرانی پرسید: چگونه ما می توانیم خودمان را با چنین سرعت فوق العاده و استثنایی تطبیق بدهیم؟ و امروز موشکهای قاره پیما با فضا نورد بیش از ۴۰،۰۰۰ کیلومتر در ساعت پشت سر می گذارند. اولین کشتی عظیم مسافربری در حدود ۱۸۴۰ با قوه بخار سه راه افتاد و ساعتی ۱۳ کیلومتر یعنی همان حد نصاب قرن هیجدهم سرعت داشت اما این سرعتها با شدت تمام رو به افزایش گذاشت. با اختراع هواپیما توسط برادران رایت در سال ۱۹۰۳ سرعتها و حرکاتی که پیش از آن هرگز بشر شناخته بود به میان آمد. تحرک صوری و تجلی این تحرک صوری در قرن نوزدهم در تسهیل وسائل ارتباطی نیز آشکار است مثلاً می دانیم که در حوالی ظهور، نخستین تلگراف برقی مخابره شد. تلفن از پدیده های قرن نوزدهم است و به این طریق رفت و آمد و دادوستد و مبادله اخبار و افکار سرعتی پیدا کرد که هرگز همانند نداشت. نمونه دیگر تحرک در قرن مورد بحث ما جستجوی راه های نو و تکاپوی انقلابی در این قرن است.

یکی از محققان جامعه شناس تمام قرون گذشته را بر اساس شاخصهایی مقایسه کرده است و به این نتیجه رسیده که قرن نوزدهم منقلب ترین قرنی بوده است که اروپا تا آن زمان به خود شناخته بود معذک این محاسبه بیشتر بر پایه کمیات است. اگر به هم ریختگی معنوی نظامهای قدیم را که بیشتر حالت کیفی دارد در نظر بگیریم اهمیت جنبه انقلابی قرن نوزدهم بیشتر آشکار می شود. کافی است که در اینجا فقط به بعضی انقلابات اشاره کنم: انقلابات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره جمعیتی. همه ما آشنا هستیم با انقلاب کبیر اجتماعی و سیاسی فرانسه در آخر قرن هیجدهم و می دانیم که این پدیده، این واقعه، که نخست اختصاص به جامعه فرانسه داشت به زودی در تمام اروپا سرایت پیدا کرد نظام قدیم فئودالی با تسلط اشرافیت و نجابت و مالکسان اراضی و مزارع جای خود را به نظام تازه ای داد که تسلط طبقات متوسط نوظهور کاسب و صنعتگر باشد یعنی بورژوازی این شهرنشینان بعد از انقلاب تجاری قرون وسطی که نخست حکومتهای شهری را به دست گرفتند و بعد توانستند به تحقق سرما پهداری و به دنبال آن تقویت نظام صنعتی که با انقلاب صنعتی انگلستان پیش آمده بود توفیق پیدا کند بورژوازی قدرت سیاسی و اقتصادی را در مغرب زمین از قدرتهای دیرین یعنی لشکریان و نجبا و اشراف قدیم و احیاناً روحانیون باز گرفت و این طبقه به کلی جامعه مغرب زمین را منقلب کرد، طبقات متوسط و طبقات کارگری در قرن نوزدهم به سرعت

اهمیت و وسعت پیدا کردند و چنانکه می دانید آمدن نهضت‌های سوسیالیزم، که نخست جنبه انسان دوستانه و به اعتباری تخیلی داشت و بعد به مبارزات شدید سیاسی روی آورد به طبقه کارگر در قرن نوزدهم اهمیت بیشتری داد. ساده‌تر عرض بکنم قرن نوزدهم قرن دگرگونی کامل نظام اجتماعی و سازمان اجتماعی مغرب‌زمین است و تکرار می‌کنم دموکراسی و سرمایه‌داری و تحقق و توسعه انقلاب صنعتی نتیجه استیلای این طبقات نوظهور یعنی بورژوازی و طبقات متوسط و طبقات کارگری در جامعه غرب است. قرن نوزدهم قرن انقلابات سیاسی بی سابقه‌ای است. می‌دانیم که نهضت‌های ملیست‌در این قرن شدت بسیار می‌گیرد. البته شکی نیست که در تاریخ همیشه به‌نحوی اندیشه ملی و تعلق ملی وجود داشته است اما آنچه به نام ناسیونالیته و ناسیونالیسم تعبیر می‌شود پدیده خاص قرن نوزدهم است هر چند ریشه‌های آن در قرنهای گذشته جستجو بشود ولی در برابر تسلط و استیلای حکومت‌های بیگانه جنبش‌های ملی در قرن نوزدهم کمال قدرت و شدت را به خودش می‌گیرد و جالب‌توجه آن است که به موازات این نهضت‌های ملی جنبش‌در جهت جهان‌گرایی یا ایجاد یک نظام بین‌المللی از همین زمان شدت پیدا می‌کند. مقدمه این گرایش به سوی جهان بزرگ در کنگره وین دیده می‌شود که در حقیقت پیشرو و مبشر مجمع اتفاق ملل و سازمان ملل متحد است. نکته کمتر مهم از دو انقلابی که عرض کردم انقلاب اقتصادی در آغاز قرن نوزدهم است به دنبال انقلاب صنعتی که عبارت بود از استفاده از نیروی بخار، کاربرد ماشین‌در کارخانه و حمل و نقل و بالاخره انتقال صنعت از خانه به کارخانه. این انقلاب صنعتی سرمایه‌داری نوظهور را تقویت بیشتر کرد سرمایه‌داری که در ابتدا به موازات جنبش‌های دموکراسی صورت رقابتی و آزاد داشت بعداً متدرجاً انحصاری یا حتی بر برنامهریزی شد. ضمناً با این توسعه صنعت و مقتضیات صنعت استعمار به صورت تازه‌ای از نیمه دوم قرن نوزدهم مطرح شد زیرا ضرورت فروختن کالاهای صنعتی یا تهیه مواد خام کالاهای صنعتی گشایش مرزهای مغرب‌زمین را به سوی کشورهای دیگر اقتضا می‌کرد. وقتی صحبت از تحوّل می‌شود باید در نظر داشته باشیم که جامعه غربی و مجموعه جوامع شرقی با به اصطلاح امروزینها جهان سوم قبل از قرن نوزدهم از یک سلسله جامعه‌های کوچک و پراکنده و در خود فرورفته و به خود تنیده تشکیل می‌شد یعنی اساساً اجتماعات قبل از قرن نوزدهم روستاهای کوچک بود. روستاهای منفرد با جامعه بومی خودش با آداب و رسوم تنگ و محدود بین خودش و این قرن نوزدهم است که جمعیتها را با شدتی بی‌سابقه در تاریخ بشر از درون دهات بیرون می‌کشد به سرعت شهرهای صنعتی و بعد بازرگانی و بعد خدماتی در سراسر عالم پدید می‌آید. پیش از این قرن ما شهر چند

میلیونی بسیار بسیار به ندرت داشتیم و اصولاً تعداد شهرها در دنیا فوق العاده ناچیز بوده است. کمتر از ۴٪ جمعیت دنیا قبل از قرن ۱۹ شهرنشین بود. در قرن نوزدهم این نسبت به ۲۰٪ رسید و الان چیزی در حدود ۳۰٪ جمعیت دنیا ساکن شهرهاست و پیش-بینی می کنند که در قرن آینده بعد از سال ۲۰۰۰ متجاوز از ۵۰٪ جمعیت دنیا شهرنشین باشند اما تنها به سوی شهرها نیست که جمعیت‌های متحرک روی می آورند بلکه به سوی سرزمینهای تازه: در فاصله ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۴، امری که در سراسر تاریخ دنیا حتی در قرن بیستم سابقه ندارد، ۶۰ میلیون نفر آدم به مهاجرت بین المللی دست می زنند. مکرر بنده به این بیان حضرت عبدالبهاء اشاره کردم که می فرمایند: "و جهان نیسان هر چند غافلند ولی به جان در جستجوی تو" این تلاش، این جستجو، این تکاپو در یک جامعه را کد، در یک جامعه ساکن باید تجسم بفرمایید قرن هیجدهم را با تعصباتش، با محدودیت‌هایش، با تنگ بینیهای روستایش، تا معلوم بشود که چگونه آغاز این قرن حرکتی و نشئه‌ای و نشاطی در سراسر عالم می افکند. سابقاً صدها سال ضرور بود برای اینکه جمعیت جهان افزایش قابل ملاحظه پیدا کند شاید شنیده باشید که برآورد کرده‌اند^{ند} که جمعیت عالم در زمان حضرت مسیح در زمان میلاد مسیح چیزی در حدود ۲۰۰ میلیون بوده است یعنی کمتر از جمعیت امروز آمریکا جمعیت عالم در سال ۱۷۰۰ میلادی حدود ۷۰۰ میلیون بوده است یعنی ۱۷۰۰ سال ضرور هست برای اینکه جمعیت عالم سه برابر و - نیم بشود. اما از آغاز قرن نوزدهم جمعیت دنیا در یکصد سال دو برابر می شود. در فاصله ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ جمعیت دنیا دو برابر می شود و لابد شنیده‌اید که امروز کمتر از ثلث قرن ضرور است برای اینکه جمعیت عالم به دو برابر افزایش پیدا کند یعنی جمعیت ما در سال ۲۰۰۰ چیزی در حدود ۶/۵ تا ۷ میلیارد نفر خواهد بود. ملاحظه می کنید که این تحرک، این حرکت انقلابی در تمام شئون زندگی، از جمله در سازمان جامعه، در نظام سیاسی، در روابط و مناسبات اقتصادی، و بالاخره در احوال جمعیتی عالم به تاثیر این قوه قدسیه در قرن نوزدهم پدید آمده است. دومین خصوصیتی که از تاثیرات این قوه قدسیه برشمرده‌اند به تاثیر آن صفت دافعه ایجاد تناقضات، ایجاد کششها، کشمکشها و اختلافها در عالم است. عرفا و متصوفه معمولاً خدا را به دو نوع صفت توصیف می کنند: صفات جلالیه و صفات جمالیه، صفات جمالیه آن صفاتی است که قوه جاذبه و وحدت بخش الهی را متجسم می کند. خداوند منشا ترکیب است و مظاهر الهی منشا ترکیب، ترکیب اجتماعات و ایجاد وحدت هستند و صفات جلالیه که در حقیقت با این اصطلاح قوه دافعه در لوح قرن تطبیق می کند یعنی در عین حال که آن قوه ترکیب یک نظام جدید می کند انظمه قدیمه را از هم می گسلد و این از بزرگترین

بدایع عالم است. بنده تصور می‌کنم در همان زمان که گفتگو در باره دیالکتیک به شکل مادی خود در مغرب زمین مطرح بود و مارکس در نیمه قرن نوزدهم نظریات هگل را ابتر کرد و به صورت دیالکتیک مادی خودش مطرح کرد در امر مبارک در بیانات الهی این دیالکتیک معنوی که قرن‌ها پیش از آن زرتشت بیان کرده بود و به احسن وجه ارائه شد. این تضاد بین جذب و دفع، بین سازندگی و ویران کردن.

هر بنا خواهند کابادان کنند. نی که اول کهنه را ویران کنند؟

این خصوصیت بهار معنوی است در عین حال که می‌بارد و آثار زمستان را می‌شوید و می‌برد در عین حال جوانه‌های تازه را می‌رویاند و می‌شکوفاند. این خصوصیت دوگانه قوه قدسیه است. قرن نوزدهم قرن آغاز تضادها و تناقضهایی است که در تمام تاریخ بشری سابقه است. به قول سوروکین جامعه‌شناس معاصر، ریشه این تناقضات را در تناقض اندیشه و سنجش انسان به خود باید جست. قرن نوزدهم در عین حال که قرن تجلیل انسان است و قرن تعلیه انسان است و قرن شناسایی حقوق انسان است زیرا می‌دانید تمام آن جنبشهای حقوق فطری که از قرون ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ آغاز می‌شود در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم به ثمر می‌رسد. حقوق بشر، حق آزادی، حقوق برابری و نظائر آن در این قرن شناخته می‌شود یعنی در همان زمان که جمال مبارک می‌فرمودند: "من منشور آزادی بشر را در دست دارم" و بعد تشریح می‌فرمایند که در کتاب مستطاب اقدس و بیانات دیگر که آن آزادی که غربیان به آن می‌نازند آن درخور انسان نیست، در هر حال قرن نوزدهم قرنی است که مقام انسان در آن پذیرفته شده، تجلیل شده تا به جایی که انسان خود را از خدا بی‌نیاز می‌داند و به اصطلاحی که مکرر در مجامع عرض کردم انسان خدا را به تصور خود از تاریخ بیرون می‌کند و در عین حال قرن تذلیل و تقلیل انسان است یعنی نه فقط از منظر معنوی که فی‌المثل اهل بهاء به آن معتقد هستند بلکه از منظر خود مردم زمان، انسان بی‌ارزش می‌شود. شناخت ارزش انسان در کوششهای مختلفی جلوه‌گر می‌شود. مثلاً: اصل تعلیمات عمومی و اجباری در سال ۱۸۷۰ پذیرفته و اعلام می‌شود. حق رای جز در مورد زنان که به قرن بیستم موکول می‌شود در آخر قرن نوزدهم تعمیم پیدا می‌کند. در انگلستان فقط در ۱۸۶۷ هست که کارگران حق رای به دست می‌آورند. نهضت‌های سوسیالیسم و وضع قوانین مختلف که کار شبانه کودکان را منع می‌کند، کار روزانه را به ۱۲ ساعت محدود می‌کند حقوقی را برای کارگر قائل می‌شود. در مکاتیب فلسفی و اجتماعی عصر همان‌طور که اشاره کردم انسان به مقام الوهیت اعتلا داده می‌شود انسان پرستی و اعتقاد به اینکه انسان به مدد علم و فن‌گره همه مشکلات را خواهد گشود در همه جا رواج

پیدا می‌کند. فلسفه ابرمرد و ستایش‌مرد برتر مورد توجه بسیاری از متفکران می‌شود کسانی مثل گویوی فرانسوی جهان آینده را لامذهب می‌دانند و کسانی مثل اگوست کنت فرانسوی معتقدند که مذهب فقط یک مرحله کهنه در مراحل تکامل ذهن و فکر و فرهنگ و تمدن بشر است.

و همین انسانی که در حقیقت می‌خواهد خلیفه خدا بر روی زمین بشود بدون قبول خدا، همین انسان از طریق امپریالیزم استعمار نو، استثمار ملل دیگر نشان می‌دهد که برای انسان و حیات انسان مطلقاً ارزش‌قائل نیست.

اینجا سرآغاز مکاتبی است که بعداً ما به نام نیهیلیزم یا به قول امروزیها نیست‌انگاری و نظائر آن می‌شناسیم، مکاتبی که امروز در جامعه غربی بسیار گسل کرده است و جلوه نموده است. مکاتبی که در آن انسان در برابر انسان فی الحقیقه مانع است سد است دیگر در انسان مرآت اوصاف علوی دیده نمی‌شود. این انسان انسانی است که به آسانی می‌شود او را به یک فرمان معدوم کرد و مطلقاً غم او را نخورد. بنده گاه مثال این داستان بسیار زیبای سوه تفاهم از آلبر کامو را در مجامع عرض کرده‌ام. در این کتاب داستان به این ترتیب هست که دختری و مادری در یک هتل دور افتاده تصمیم می‌گیرند برای اینکه خودشان را از این وضع فقر و پریشانی نجات بدهند اولین مسافری را که شب به آنجا می‌رسد مشروط بر اینکه متمکن و متمول باشد بکشند و به دریا بیندازند و با ثروتش بروند و در سرزمین آفتابها به جای آن محیط غم‌آلوده و گرفتار مه و بارندگی زندگی کنند و از زندگی بهره گیرند. اتفاقاً آن مرد توانگری که به این خانه می‌آید پسر آن مادر و برادر آن دختر است که سالها خانه و خانواده خودش را ترک کرده است. مادر چون به هر حال مادر است هر چند پسر خودش را نمی‌شناسد اما قلبش گواهی می‌دهد که دلش نمی‌خواهد این شخص را بکشد. با دخترش صحبت می‌کند و به این جملات تفوه می‌کند که گویی معرف یک قرن است. معرف روحیه یک قرن است. مادر به دخترش می‌گوید: من نمی‌دانم چرا این جوان را که دیدم دیگر دست و دلم نمی‌گردد به اینکه او را بکشم. دختر با عصبانیت می‌گوید که: مادر تو می‌دانی که میان ما و آن آفتابهای دلپذیر جنوب یک سایه هست و آن سایه این مرد است و اگر از میان برداشته شود ما به آن چشمه خورشید سعادت می‌رسیم. این جمله جمله‌ای است که ادیبی بر زبان یک زن سنگدل در داستانی می‌گذارد اما فی الحقیقه معرف داستان یک قرن و روحیه یک عصر هست. باز خود این سوروکین مثالها می‌زند که در همان موقع که ما انسان را به اوج علوی می‌بریم در همان موقع شیمیست و فیزیسیست و فیزیولوژیست در تعریف انسان چه می‌گویند:

انسان مجموعه‌ای است از ذرات و مواد شیمیایی و رفلکسها یا انعکاسها. روان شناس چه می‌گوید؟ انسان مجموعه‌ای است از غرائز. برای فیزیسیست انسان اتمی است مثل سایر اتمها مجموعه‌ای است از الکترون و پروتون دیگر در انسان آن تجلی ملکوت، تجلی اوصاف الهی مطرح نیست. انسان رابطه خودش را با منشا خودش و مبدا خودش قطع می‌کند. این هست ریشه اساسی تناقضات عصر ما. اما این تناقضها در همه شئون زندگی جلوه‌گر می‌شود: تضاد در میان طبقات، در میان نژادها، در میان دولت‌ها که به صورت افزایش بی سابقه و بی مانند جنگ، خشونت در روابط انسانی جلوه‌گر می‌شود. تضاد میان کمیت و کیفیت با غلبه کمیت نسبت به کیفیت و تضاد میان مادیت و معنویت که در قرن ما نمونه‌های آشکاری دارد. تجلی دیگر این تضاد و تناقض قرن نوزدهم سرگردانی انسان بین اصل عقل و اصل احساس یا هیجان است. در آغاز این قرن به دنبال آن دوره اشراق، دوره انوار قرن هفدهم و هیجدهم عقل‌گرایی و تفکر عقلی بر جامعه غربی حکومت می‌کند اما به زودی گویی جامعه غرب عقل دوراندیش را آزموده است و می‌خواهد: "بعد از این دیوانه سازد خویش را" نخست نهضت ضد عقل در ادبیات در هنر به صورت رمانتیسم مثلا در آثار گوته - شیلر - با یرون - کلاریج - لاما رتین و دیگران ظاهر می‌شود. در موسیقی نزد بتهوون، شوپرت، شوپن و بعد در سایر هنرها من جمله نقاشی. این نهضت ضد عقل کم‌کم از اواخر قرن نوزدهم اهمیت بیشتری پیدا می‌کند مثلا در روان شناسی به صورت عقیده به اصالت غرائز، عواطف و هیجانات نزد فروید. در جامعه‌شناسی اعتقاد به اینکه غرائز و انگیزه‌های عاطفی انسان است که کارگردان زندگی اوست مثلا نزد پارتو در روشهای سیاسی نازیسم و فاشیسم در ثلث دوم قرن بیستم جلوه روشنی از نهفته‌های فطرتی هستند. بنا بر این قرن نوزدهم به آنچه که بنیاد تمام تمدن صنعتی و مادی و پیشرفته غرب است یعنی عقل، تردید می‌کند و نهفته‌های ضد عقل حاکی از این است که جامعه غربی چگونه گرفتار این تعارضها و تناقضهاست. اجازه دهید که به یک جلوه دیگر از این تناقضات هم اشاره بکنم. و آن این است که در عین اینکه جامعه غربی تصور می‌کند به اوج کمال رسیده و ناز بر فلک و حکم بر ستاره می‌کند، در همان زمان کسانی معتقدند که جامعه غربی به پایان خودش نزدیک می‌شود این است ریشه نهفته‌های هزاره با MILLENARISME که در مغرب زمین به صورت مختلف پیدا می‌شود و کسانی پیش بینی می‌کنند قیام قیامت را به زودی. این است منشا اندیشه کسانی مثل اسپینگلا که قائل بودند: "آخر الزمان تمدن غرب فرارسیده است" و بالاخره امروز اندیشه پایان گرفتن شکوه و عظمت تمدن غرب را بجزترین اندیشه بین روشنفکران است مثلا نزد اقتصادشناسان و اکولوژیست‌هایی

که معتقدند رشد و توسعه تمدن صنعتی ناچار بشریت را به فنا خواهد کشاند پس از یک طرف خوش بینی انسان به آینده خوش بینی کسانی که می گویند تمدن بشری به سوی فراغت، رفاه برای همگان، خوشبختی برای همه کس پیش می رود که مظاهرش از آدام اسمیت، استوار میل، گرفته تا کنون هزاران نفر هستند و از سوی دیگر کسانی هستند که می گویند: "میقات تمدن و میقات تمدن صنعتی اقتصادی و مادی غرب فرارسیده است."

ملاحظه می کنید که این تضادها و تناقضها در قلب تمدن و تفکر غربی و جهانی چگونه رخنه و نفوذ پیدا کرده است. عرض کردم که قرن نوزدهم در عین حال قرن خلاقیت است چون فرصت ما قلیل است فقط اشاره می کنم که: اکتشافات و اختراعات علمی که در این قرن به ظهور رسید در تمام تاریخ بشریت سابقه نداشت. علل و عوامل پیشرفت علوم را بحث نمی کنم. فرصت برای این کار نیست. شاید مجملات در یادداشتها بی که حضورتان ارائه شده است ملاحظه بفرمایید ولی بخصوص در علم شیمی و فیزیک و در فنون مربوط به زندگی مادی بشر با کاربرد علم در بهبود زندگی بشر بود که این قرن موفق به پیشرفتهای بی سابقه ای شد. کافی است عرض کنم که در این قرن است که بعضی از بزرگترین اختراعات و اکتشافات که زندگی آدمیان را به کلی تغییر داد به مرحله اجرا درآمد. قبلاً اشاره به بعضی از مظاهر علمی و فنی این قرن کرده ام و تصور می کنم به همین مقدار باید در این موقع قناعت کرد.

چهارمین خصوصیتی که در عصر ما حضورتان مطرح کردم گرایش به عمومیت و جهان نگر است. قبلاً اشاره کردم که از آغاز قرن نوزدهم است که در عین شدت گرفتار عواطف و احساسات ملی دید جهانی و جهان نگر در تاریخ غرب پدید می آید. یکی از دانشمندان اتویشی حساب کرده است در فاصله کنگره وین تا پایان جنگ جهانی اول در حدود ۱۶،۰۰۰ قرارداد بین المللی منعقد شد در صورتی که در تمام تاریخ غرب پیش از آن شما حتی به چند ده معاهده بین المللی برخورد نمی کنید. در زمینه های بازرگانی، امور سیاسی و کنسولی، امور پولی، پستی، تلگرافی، ارتباطات، راه آهن، ماهیگیری، حق چاپ، حق اختراع مسائل مربوط به بردگی و الفنا بردگی که اولین کنفرانس آن در اروپا تشکیل شد در زمینه های مختلف دیگر مقاوله ها نامه ها و قراردادهایی به امضا رسید. از کنگره وین تا جنگ جهانی اول حدود ۱۸۰۰ مجمع بین المللی تشکیل شد و هر روز آهنگ این عمومیت و جهان نوعی افزایش پیدا کرد فی المثل تعداد اجلاسهای بین المللی در دهه ۱۸۵۰ - ۱۸۴۰ یعنی درست هنگام ظهور فقط ۹ تا بود یعنی در ده سال ۱۸۵۰ - ۱۸۴۰ فقط ۹ مجمع بین المللی تشکیل شد در حالی که در دهه ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ این تعداد به ۹۲۱ رسید. در سال ۱۹۱۱ قبل از شروع

جنگ جهانی اول حدود ۳۰۰ سازمان دانشی بین المللی به وجود آمده بود که نزدیک به ۲۶۵ تای آن از مقوله سازمانهای مسوول در امور عقلی و علمی بوده.

یک تجلی دیگر این جهان بینی و جهان گرایی در همان احیای امپریالیسم و امپریالیسم نو باید جستجو بشود. معمولا برای تاریخ استعمار و امپریالیسم سه دوره قائلند: دوران باستانی، آشوری و بابلی، ایرانی و یونانی، رومی و مغولی.

امپریالیسم قرون ۱۵ تا ۱۸ که مقارن است با کشف سرزمینهایی در امریکای شمالی، جنوبی، هندوستان، جنوب آفریقا، جنوب شرقی آسیا توسط ملل اروپایی و استقرار در آن و یک دوران انحطاط نسبی امپریالیسم بین ۱۸۰۰ و ۱۸۷۰ و بالاخره همراه با توسعه انقلاب صنعتی چنانچه قبلا اشارت رفت از ۱۸۷۰ به بعد مجدداً امپریالیسم جدید پیش و کم عالمگیر و نفوذ خود را بر حدود دو ثلث سرزمینهای جهان می گسترده. از جمله این سرزمینهایی که در قرن پیش گرفتار نوعی استعمار شده کشور ما بود. استعمار صوری و اشکال مختلف داشت و شکل شدیدترش الحاق سرزمینها و تحت الحمایه قرار دادن آنها بود و شکل خفیفترش تحصیل امتیازات نظیرش در ایران فراوان بود و ایجاد منطقه نفوذ که اصولاً ایران آن زمان به دو منطقه نفوذ تقسیم شده بود. البته استعمار و استثمار همیشه نتایج و اثرات عمیقی در اجتماعات تحت نفوذ خود باقی می گذارد که تاریخ آن زمان کشور ما شاهد آن است و تصور می کنم مراجعه به کتبی مثل آثار کنت دوگوبینو، لرد کرزن، براون و دیگران معرف این حقیقت است. بنده تصور می کنم که در سخنان اما تید ارجمند دیگر که در باره حیات حضرت رباعلی، آثار و نفوذ و اشاعه کلمه حضرت رباعلی سخن خواهند گفت اشاراتی به خصوصیات ایران در آن زمان باشد، ایران به علت تسلط نفوذ خارجی و غلبه منافع اقتصادی و سیاسی خارجی از این جریان تحولات عظیم بین المللی به دور بود و این از اسرار الهی است که همیشه ظهور در نقطه ای واقع می شود که به حساب یک جامعه شناس، به حساب یک محقق و متفکر جور در نمی آید یعنی درست در نقطه ای که این تحرکات در آن نبوده، درست در نقطه ای که این تناقضها و تضادها هنوز شکل قاطعی پیدا نکرده بود، درست در نقطه ای که از این خلاقیت و از این آفرینش علم و فن و فرهنگ بهره ای نبوده بود. درست در نقطه ای که هنوز در آن حالت روستایی و نظام سربسته فئودالی زندگی می کرد. در چنین نقطه ای بود که حق این چراغ ظهور و هدایت را برافروخت.

از توجه شما بسیار متشکرم

اوضاع و احوال ایران در زمان ظهور

مطالب مربوط به مبحث اوضاع و احوال ایران در زمان ظهور در ۴ قسمت تهیه و تنظیم شده است :

۱ - مقاله موقعیت زمانی طلوع شمس حقیقت نوشته جناب دکتر مجذوب که تصویری کلی از وضعیت ایران در زمان ظهور را نشان می دهد و به عنوان جمع بندی مطالب و نتیجه گیری محسوب می گردد.

۲ - مقاله ویژگیهای ساختار قدرت در ایران نوشته آقای محمدعلی اکبری که در آن با ویژگیهای توزیع قدرت در عهد قاجار و علل و عوامل ایجاد قدرت سیاسی آن زمان با تحلیلی دقیق و علمی آشنا خواهید شد.

۳ - مقاله در خصوص خصوصیات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دوران قاجار که بر اساس مطالب چند کتاب تنظیم شده است.

۴ - قسمتهایی از توقیع قد ظهر یوم المیعاد که در خصوص مظالم وارده از طرف حکام قاجاریه و عثمانی و عاقبت این دو سلسله می باشد و البته مطالب متعدد در ارتباط با تاریخ امر نیز دارد که شرح و توضیح مشروحتر آنها را در تاریخ امر خواهید خواند.

توجه: در مقالات دوم و سوم شماره‌هایی که در پرانتز نیست و ستاره کنار آن نگاشته نشده مربوط به خود مؤلف و اشاره به توضیحات آخر مقاله (کتابنامه) است و شماره‌های ستاره دار توضیحات اضافی است که در زیرنویس نگاشته شده.

مقدمه

با مطالعه اوضاع اجتماعی جهان در زمان ظهور و با توجه به انقلابات توامان و اثرات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و هنری و غیره آن، بالاخص در قاره اروپا پی می بریم که این انقلابات و تحولات اگرچه غرور و نخوت و دوری از خداوند را به دنبال خود داشت و لکن در عین حال مقدمات مادی استقرار نظم نوین و ایجاد وحدت عالم انسانی را به سرعت ایجاد نمود. اما در سویی دیگر و در مهد تاسیس آیین الهی یعنی کشور مقدس ایران، اوضاع بر منوال دیگر بود. اصولاً،

در خصوص این دوران کتب و رسائل بسیار از قلم مستشرقین مثل براون، کارگزاران دول خارجی مثل کورن، نویسندگان و محققان داخلی و خارجی نگاشته شده که کمتر مطلبی در جهت تایید اثرات مثبت قاجار بر تمدن ایران در آنها موجود است. و آنچه که

تقریباً همگی بر آن متفق القولند اثرات مخرب و خانمانسوزی است که سلاطین و حکام قاجاری بر فرهنگ و تمدن این سرزمین برجای گذاشتند و خالی از انصاف است اگر مردم، علما و سایر طبقات اجتماعی ایران را در این زمینه بی تقصیرانگاریم چه خود ایشان در جهت تدنی و نزول این مملکت نقش مستقیم داشتند. به قول هربرت اسپنسر فیلسوف انگلیسی "مردم هر مملکت لایق حکومتی هستند که بر آنها حکمفرمایی می کند."* (۱)

با توجه به مطالب فوق قصد نداریم به تاریخ ایران در دوره قاجار بپردازیم زیرا که ابعاد آن بسیار وسیع و از مقوله این درس خارج است. بلکه هدف این است که برای خواننده تصویری از عقب ماندگی و درجات ذلت و درماندگی مردم ایران در آن زمان ایجاد شده و آن را در مقایسه با وضعیت جهان و بالاخص اروپا در همان حیطه زمانی قرار دهد و دیگر آنکه زمینه اجتماعی مملکتی را جلوه گر سازیم که امر مبارک مقدر بود از آنجا ظاهر شده بالمال جهان را در سیطره خویش قرار دهد. درک تاریخ امر و آنچه در عصر رسولی بر متقدمین و مؤمنین امر مبارک و علی الخصوص دو مظهر مقدس الهی در این سرزمین و بعد از آن در کشور عثمانی وارد شد بدون دانستن شرایط و اوضاع اجتماعی ایران و مشابه آن عثمانی کار ساده ای نیست لذا مختصری که در این جزوه تحت عنوان اوضاع و احوال ایران در زمان ظهور جمع آوری شده تنها نمونه ای از واقعیات و حقایق مربوط به آن دوران می باشد که زمینه مطالعه تاریخ امر و درک بهتر آن را در آینده ایجاد می کند.

خاتمه مطلب را به نصوص مبارکه در این زمینه مزین می کنیم. حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرمایند قوله العزیز: "اما جمال مبارک در زمانی که ممالک ایران در چنین ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تعصب جاهلانه مستهلک و تفصیل اخلاق و افکار ایرانیان را در قرون اخیر در تواریخ اروپا مفصلاً البته خواننده باید تکرار لزوم ندارد مختصر این است که به درجه ای از انحطاط رسیده بود که جمیع سیاحان اجنبی تاسف می خوردند که این مملکت در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیت بود حال چنین ساقط و ویران گشته و از بنیاد برافتاده و اهالی به درجه همجسی رسیده اند." (مفاوضات صص ۲۰ و ۲۱)

و حضرت ولی امرالله همین معنی را در کتاب ظهور عدل الهی به صورت اعتقاد اهل بهاء مخلص ساخته اند، قوله تبارک و تعالی: "انہیا و مظاهر مقدسه الهیه حتی

۱ - باید توجه داشت که نزول ایران از اواسط صفویه شروع شد و جنگهای بی پایان در ایران قبل از قاجاریه محیطی آنچنان نامساعد ایجاد نموده بود که سلاطین قاجاریه نتایج آن بودند.

نفس مقدس جمال قدم جل ذکوره الاعظم که به اراده‌ی قدیر برای تربیت عباد و هدایت من فی البلاد مبعوث گشته‌اند اکثر احیان در سوزمینهای قیام و پیام و رسالت خویش را در بین اجناس و ملل و اقوام و نحل ابلاغ فرموده‌اند که افراد آن در بادیه‌های جهل و نادانی سرگردان و با از لحاظ فضاثل روحانی و اخلاق و ملکات انسانی بالمره در اسفل درکات ذلت متنازل و در اقصی فمرات فنا و نیستی مستغرق بوده‌اند فلاکت و اسارت شدید و پرسخافت ابنا اسراشیل تحت حکومت جاثر و متزلزل فراغنه قبیل از خروج از سرزمین مصر که در ظل قیادت و سرپرستی حضرت کلیم واقع گردید همچنین تنزل و تدنی فاحشی که در شوه‌ون دینی و مراتب اخلاقی و تربیتی بهبود هنگام ظهور حضرت روح نمودار بود و اوضاع و احوال قوم عرب در زمان اشراق شمس محمدی که خشونت و دناشت اخلاق و پرستش اصنام و اوثان از دیر زمان حالات و خصائص بارزه آن جمع را تشکیل داده و موجب خفت و هوان آن قوم گردیده بود، بالاخره تباهی و فساد ظلم و اعتساف و انقلاب امور و انحطاط جمهور که به کمال شدت در خطه ایران مقارن ظهور حضرت بهاء‌الله مشهود و در حیات مدنی و مذهبی مردم آن سامان منعکس و محسوس بود و شرح آن از قلم بسیاری از اهل تحقیق و سیاست و اصحاب سیر و سیاحت که به گردش دیار و مطالعه آداب و آثار ملل پرداخته‌اند درج گردیده، کل مدل بر این حقیقت اساسیه و غیرقابل تردید است که ظهور مظاهر مقدسه الهیه همواره در بین ملل و نحلی صورت گرفته که در حقیقت غفلت‌ها ببط و در بیدار فزالت سائر و سالک بوده‌اند.

(ظهور عدل الهی صص ۳۶ و ۳۷)

قسمتی از مقاله موقعیت زمانی طلوع شمس حقیقت

اثر دکتر مجذوب

حال به اجمال ببینیم اوضاع امپراتوری عثمانی مرکز خلافت اسلامی که قلمرو وسیع حکومت و قدرت آن شامل آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان و قسمتی از قاره آفریقا و اقالیم عربستان - عراق و سوریه و قطعات دیگر بود و در حیطة حکمرانی آن جمال - اقدس ابهی سه بار سرگون شدند و به اظهار امر علنی و اعلان عمومی امر الهی قیام فرمودند و بالاخره به حبس موءبد در سجن عکا محکوم گردیدند در نیمه دوم قرن نوزدهم و پس از آن چگونه بوده است؟

از اوائل قرن نوزدهم دولت عثمانی به واسطه نفاق داخلی و ضعف و استبداد سلاطین و رشوه خواری متصدیان امور و خودسری پادشاهان و حکام ولایات و سران لشکری و همچنین کوشش آزادی طلبانه نژادهای تابع امپراتوری و تحریکات دول اروپا بخصوص روسیه دچار هرج و مرج شده و در طریق تجزیه و اضمحلال گام برمی داشت. به طوری که نیکلای اول تزار روسیه به سفیر انگلستان گفته بود " دولت عثمانی شبیه به مورد بیماری است که دیر یا زود محکوم به مرگ است و ما ترکا و باید هر چه زودتر تقسیم شود."

ولیکن چون منافع دول بزرگ اروپا در قلمرو امپراتوری عثمانی داشا بنا یکدیگر اصطکاک داشت و هیچ یک از این دول راضی نمی شدند نفوذ دولت دیگری در امپراتوری عثمانی برقرار شود لذا با تمام فسادى که در حکومت عثمانی وجود داشت بقا و استقلال ظاهرى آن را حفظ می کردند ولی ضعف و انحطاط و فساد داخلی و کوشش روزافزون ملل و نژادهای تابع برای کسب استقلال بالاخره منجر به تجزیه و اضمحلال امپراتوری عثمانی و تبدیل آن به یک کشور کوچک آسیایی در نیمه اول قرن بیستم گردید و اندازات قلم اعلى در حق امپراتوری عثمانی و سلطان کلا تحقق یافت. در اوائل قرن نوزدهم یونان آزادی خود را به دست آورد و صربستان و مونته نگرو خود - مختاری داخلی پیدا کردند و رومانی از امپراتوری عثمانی منتزع و در سال ۱۸۶۲ دولتی جدید تشکیل داد. بلغارستان نیز به کمک روسیه به استقلال نائل آمد و تونس و فرانسه و قبرس را انگلستان تحت الحما به خود قرار دادند و ایالات یونانی و هوزه گوبین به دست امپراتوری اتریش افتاد. دولت مصر نیز فقط اسما از سلطان عثمانی تبعیت می کرد و حتی دو مرتبه رسماً علیه عثمانی وارد جنگ شد و اگر اقدامات دول اروپا نبود سلطنت آل عثمان را هم از بین می برد تا آنکه دولت انگلستان قبل از حضور در کنگره برلن پیمان مخفی با دولت عثمانی منعقد ساخته مراقبت مصر را برای

خود به دست آورد و با خرید سهام ترغه سوئز آنجا را کاملاً تحت نفوذ خود قرار داد و بالاخره در سال ۱۸۷۹ سلطان عثمانی مجبور شد به موجب فرمانی اختیارات خدیو مصر را به رسمیت بشناسد. سرزمینهای عربستان - عراق و قطعه سوریه نیز بر اثر تحولات سیاسی و جنگ جهانی اول از امپراتوری عثمانی منتزع و مستقل شدند. در سال ۱۸۷۷ جنگ بین روسیه و عثمانی که جنبه نژادی و مذهبی و قیام اسلاوها علیه مسلمانان به خود گرفته بود شروع شد و منجر به انعقاد پیمان سان استفانو و محرومیت عثمانی از متصرفات اروپایی خود گردید. به طور کلی از نیمه دوم قرن نوزدهم ملل تابع امپراتوری عثمانی بخصوص در بالکان سعی در استقرار خود نموده و برای به دست آوردن آزادی به تلاش افتادند و این تلاشها به اضافه رقابت دول بزرگ برای برقراری نفوذ خود در امپراتوری عثمانی و تجزیه آن و همچنین سوء تدبیر سلاطین عثمانی و فساد عمیق داخلی و بالاخره آزار مسیحیان و کشتار و قتل عامهای بی رحمانه ارامنه ساکن قلمرو امپراتوری که به یکصد هزار نفر بالغ گردید موجب شد که مسائل بالکان که به نام مسائل شرق معروف است سبب تزلزل صلح جهانی و بروز حوادث و انقلابات پی در پی گردد که ذکر جزئیات آن از حوصله این مقال خارج است.

عوامل داخلی و خارجی که فوقاً مذکور شد بخصوص ظلم و استبداد سلاطین آل عثمان که جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس به این عبارات به آن شهادت داده، قوله الاعلی :

" یا ایتهما النقطة الواقعة فی شاطی البحرین قد استقر علیک کرسی الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شان ناح بها الملاء الاعلی و الذین یطوفون حول کرسی رفیع نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی النور و انک فی غرور مبین."

سبب شد که انذارات قلم اعلی در همان ایام حیات جمال اقدس الهی و سپس در دوران قیادت مرکز میثاق و پس از آن تحقق یابد و ضربات تازیانه قهر و مجازات الهی به طور مستمر و شدید بر سلاطین آل عثمان که آن همه بلایا و صدمات ناروا بر مظهر ظهور روا داشتند وارد شود و منجر به سقوط سلطان عبدالعزیز از قدرت و سلطنت و قتل و محو وی گردد و این ضربات سیاط مجازات و سخط الهی مآلاً به تجزیه اراضی وسیع امپراتوری و عزل سلطان عثمانی و انقراض سلطنت سلسله آل عثمان که چند قرن دوام داشت و تبعید بازماندگان خاندان سلطنت و برجیده شدن بساط خلافت و سیادت روحانی دولت عثمانی بر عالم تسنن و ایجاد انقلاب و تحول دینی بی سابقه در بین اهل سنت و تفکیک دین از سیاست و الفای احکام شرعی و مقامات و مناصب روحانی و ضبط موقوفات

مذهبی و طرد و ترک لسان عربی و بالاخره تبدیل امپراتوری عظیم و پر شوکت عثمانی به یک کشور کوچک آسیایی منتهی شود.

اکنون در این مقام اجازه می‌خواهد به نحو اجمال اوضاع سیاسی و اجتماعی و روحانی کشور مقدس ایران را که مولد و موطن دو مظهر امر الهی و مهد آیین بزدانی و موطن اقدام اولیا و اصفیا و شهدا این ظهور مبارک است در قرن نوزدهم — مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

طلوع شمس حقیقت از افق کشور مقدس ایران در دوران سلطنت پادشاهان قاجاریه که یکی از مظلمت‌ترین و مشثومت‌ترین ادوار تاریخ این سرزمین باستانی است اتفاق افتاد و بخصوص در ایام سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه، سلطان جابر و مغرور این سلسله، مظالم و تعدیات بی شمار تحمل نمود. پادشاهان قاجاریه اعضای یک قبیله ترکمن — بودند که به غلط خود را اعقاب پیافت پسر نوح می‌دانستند و به عنوان امنای موقتی امام موعود سلطنت و حکومت می‌کردند. داستان حکمرانی ۱۳۰ ساله سلسله قاجاریه به‌طور خلاصه عبارت از جنگهای داخلی و ملوک‌الطوایفی و ضعف حکومت مرکزی و وحشیگری و یاغیگری و دوره مظالم قرون وسطایی و ظلم و جور حکام و امرا و غفلت و عقب — ماندگی و خمودت و جمودت ملت و بی سوادگی و جهالت توده مردم و رواج اوهام و خرافات و نفاق و دو دستگی بین آنها و فساد و تباهی و عدم کفایت و لیاقت دولت و توطئه‌چینی و دسیسه‌بازی درباریان و رشوه‌خواری متصدیان امور و انحطاط اخلاقی شاهزادگان و عدم احساس مسوولیت شخصی پادشاه قاجار و فقدان دویات در سیاست داخلی و خارجی کشور بوده است. در دوران حکومت سلاطین قاجاریه کشور عزیز ایران از هر لحاظ دوره انحطاط و تقهقر و ضعف را طی می‌نمود و به فرموده حضرت ولی — امرالله ارواحنا له الفدا در توطیع منبع "قد ظهر یوم المیعاد" در این دوران "ظلمت سه‌گانه هرج و مرج و ورشکستگی و ظلم مملکت را فراگرفته بود."

هر ما موری به مقتضای اوضاع و احوال هدفش جمع مال و ثروت و حفظ مقام و موقعیت خود از طریق تملق و چاپلوسی و تقدیم تحف و هدایا به مقام بالاتر و نمایی برای دیگران بود. وظیفه‌شناسی و با انجام عملی به‌خاطر رفاه دیگران از صحنه مملکت رخت بر بسته و حرص به مال و اندوختن ثروت و تا مین فردی جایگزین آن شده بسود و همین مسائل پایه و اساس بسیاری مفاسد و مشکلات دیگر فردی اجتماعی و اقتصادی گردیده بود. در چنین شرایطی روح همکاری و اشتراک مساعی — احساس مسوولیت — عشق به وطن و اعتماد به حکومت و احترام به درستی و تقوی و فداکاری به‌خاطر دیگران نمی‌توانست وجود داشته باشد. مسافرت‌های ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اروپا

نیز تاثیر جز برانگیختن حس اعجاب در آنان و تهی شدن خزانه مملکت و گرفتن قرضه نکرد و توفیقی در اخذ محاسن تمدن مغرب زمین دست نداد. متاسفانه به این مشکلات و فساد و عدم کفایت داخلی رقابت شدید سیاسی دولتین انگلستان و روسیه در تمام دوران قرن نوزدهم و تشدید رقابتهای اقتصادی آنها در نتیجه کشف منابع ثروت طبیعی و دخالتشان در امور داخلی کشور ایران و گرفتن امتیازات مختلفه نیز اضافه می شد. از لحاظ مذهبی اکثریت مردم ایران مسلمان و مذهب رسمی کشور طریقه شیعه - اثنی عشریه بود لیکن متاسفانه به واسطه رواج اوهام و خرافات و تعصبات و اختلاف آرا و تفورقه و تشتت آفتاب حقائق و معارف اسلامی تیره و تاریک شده و تعالیسم اساسیه دیانت به دست فراموشی سپرده شده بود. هر چند حیات اجتماعی مردم - مومنان مذہبی جمع شده و علما و پیشوایان مذہبی خود را در تمام مسائل و امور صاحب نظر می دانستند و مردم هم اعمال و گفتار آنها را کورکورانه تمجید و تبعیت می نمودند ولیکن در بین آنان اختلاف عقیده و نظر موجود و باب منازعات و مشاجرات عدیده بر سر مسائل لایسن و لایغنی و لعن و تکفیر یکدیگر مفتوح و غالباً آرا و فتاوی ایشان متناقض و متباین بود. چنانچه جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان در این باره چنین شهادت داده اند قوله العزیز:

"... با اینکه حکم الهی را یک می دانند از هر گوشه حکمی صادر می شود و از هر محلی امری ظاهر دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمی شود... اگر نفسی طلب حقی و پسا معرفتی بخواهد نماید نمی داند نزد کدام رود و از که جویا شود از غایت اینکسه رایها مختلف و سبیلها متعدده شده..." به جای حقایق و معارف و تعالیم اساسیه شریعت اسلام همان طور که اشاره شد افکار و اوهام و خرافات سخیفه مانند تکفیر و تنجیس سایر ملل و اقوام و احتراز از اقتباس صناعات تمدن اهل غرب و اعتقاد به تفل و تشأم و عطسه و چشم زخم و غول و جن و فال و طالع و انهما کدر شهوات نفسانی وجود داشت... وضع اقلیتهای مذہبی ساکن ایران نیز در آن ایام رقت بار بود و یهودیان و زرتشتیان مقیم ایران فی الحقیقه در دریای فقر و جهالت و ظلم و ستم غوطه ور بودند و در معرض اذیت و آزار و تحقیر و توهین و تکفیر و تنجیس مسلمین قرار داشتند. یهودیان ایران معمولاً در محله های مخصوص به خود زندگی می کردند و از اشتغال به اکثر مشاغل محروم و اغلب از طریق دوره گردی و طبابت در قرا و قصبات و نظائر آن امرار معاش می کردند. از زندگی در منازل مجلل و مرتفع و پوشیدن البسه فاخر و گذاشتن کلاه و سوار شدن در معابر محروم بودند و در روزهای بارانی حق خروج از منزل و نجس کردن مسلمین را نداشتند. هر چند یکبار که عرق عصبیت

توده مردم بخصوص در ایام سوگواری به جوش می آمد کلیمیا ن بیشتر در معرض اذیت و آزار و توهین و تحقیر قرار می گرفتند. زرتشتیان نیز که قبل از حمله اعراب دارای قدرت و عزت بودند و دیانت زرتشتی مذهب رسمی کشور بود وضعی بهتر از یهودیان نداشتند و به علامت تحقیر آنها را گبر می گفتند و انواع آزار و اذیت و سلب حقوق و آزادی را نسبت به آنان روا می داشتند به طوری که جم کشیری از ایشان هجرت نموده و در هندوستان رحل اقامت افکندند.

وضع زنان ایران نیز در قرن نوزدهم اسفانگیز بود و زنان در حقیقت از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و سیاسی محروم و در جهل مطلق به سر برده و تابع و مطیع بلا اراده مردان بودند و با آنان چون کنیزان رفتار می شد و به عواطف و احساسات ایشان کمترین توجهی نمی شد و بازار تعدد زوجات و ازدواجهای موقت بخصوص در شهرهای مذهبی رواج کامل داشت.

از لحاظ علمی و فرهنگی همان طور که قبلا اشاره شد مردم ایران در جهل و بی خبری کامل به سر می بردند و بدون اغراق ۹۹٪ اهالی ایران بی سواد بودند و تعلیم سواد اختصاص به اولاد بزرگان و امرا و شاهزادگان و طبقات ممتازه و همچنین طلاب علوم دینی داشت که آن هم محصور در فراگرفتن یک سلسله مطالب بیهوده و بی فایده بود و در ترقی و تعالی مملکت و تنویر افکار ملت کوچکترین تاثیری نداشت.

در ایران قرن نوزدهم از کودکان - دبستان - دبیرستان - دانشگاه - کتابخانه - مجله و نشریه و مراکز علم و تحقیق خبری نبود و کشور عزیز ایران از قافله تمدن و علم و فرهنگ و معارف جدید فرسنگها فاصله داشت.

از لحاظ بهداشتی و حفظ الصحه نیز با وجود آنکه مردم ایران سایر ملل را تکفیر و تنجیس می نمودند ولیکن خود گرفتار انواع و اقسام امراض مسریه و محروم از کلیه وسائل و عوامل بهداشتی و حفظ الصحه و نظافت و مراکز پزشکی و درمانی بودند و برای شفای امراض اکثرا به نذر و نیاز و توسل به رمالان و جادوگران اکتفا می نمودند.

در این دوران قوه مقننه و محاکم قانونی که به داد مظلومان برسند و در اختلافات بین مردم به عدالت حکومت کند و گناهکار و مجرم را به جزای عملش برساند وجود نداشت و در عوض مجازاتهای وحشیانه و غیرانسانی مانند زنده به گور کردن - زنده پوست کردن - به آتش افکندن - آره کردن و نظائر آنها اعمال می شد بدون آنکه تشریفات دادرسی انجام گیرد و یا محکوم و مظلوم قادر به دفاع از خود باشد.

ویژگیهای ساختار قدرت در ایران دوره اول قاجار

نوشته: آقای محمدعلی اکبری

دوران حکومت سلاطین قاجار، با پیروزی نظامی آقا محمدخان بر حکومتگزاران زند و دیگر مدعیان قدرت، در سال ۱۲۱۰ هجری قمری، آغاز شد. به قدرت رسیدن قاجارها، پس از حمله مغولان و تفوق سیاسی ایلات، تکراریک "جریان" مشخص در تاریخ سیاسی ایران بود، جریانی که بر اساس آن، یک "اتحاد ایلیاتی" با گسترش قلمرو خود و کسب حمایت بزرگان دیوانسالار و حذف تدریجی دیگر ایلات مدعی، به قدرت سیاسی دست می یافت و تا هنگامی که اقتدار سیاسی خود را در استمرار اتحاد ایلیاتی و تداوم حمایت دیوانسالاری و طبعا اداره امور کشور، نشان می داد و در مقابل خود نیز اتحاد ایلیاتی جدید و بر قدرتی نداشت، بر اریکسه قدرت باقی می ماند.

قاجارها پس از صفویان تنها قدرت ایلیاتی بازمانده ای بودند که به عنوان آلترناتیو در میان دیگر ایلات برای کسب قدرت سیاسی توانایی داشتند. آنها با مرگ کریمخان زند و افول قدرت سیاسی حکومتگزاران زند و کاهش همبستگی سیاسی آنها با دیوانسالاری^(۱) به رهبری حاجی ابراهیم خان کلانتر، میدان را برای گسترش حوضه نفوذ و اقتدار خود مهیا یافتند.

آقا محمدخان، پسر محمدحسن خان قاجار که پدرش به دست زندیه به قتل رسیده بود و خود نیز در جوانی به دست همانها خسی شده بود، توانست اتحاد ایلیاتی قاجارها را تحقق بخشد و صف بندی جدیدی را با پیوستن دیگر ایلات به این مجموعه، در برابر اتحاد ایلیاتی حاکم زندیه، پدید آورد. دیوانسالاری کشور، که هیچ گاه هویت سیاسی مشخصی نداشت و همواره در خدمت رهبران ایلیاتی حاکم بود، نیز اندک اندک با ساز جدید قاجاریه همنوایی کرد.

بر این اساس، پیروزی قاجاریه به قدرت رسیدن آنها را از نظر ساختار سیاسی، باید یک جا به جایی در سطح ترکیب اتحاد ایلیاتی حاکم دانست، زیرا ایلات "لک و لر" جای خود را به ایلات قاجاریه و همپیمانان نشان دادند و نقش معین و محدود سازمان دیوانسالاری سنتی نیز با مختصر تغییراتی حفظ شد. اگرچه حاکم شدن ایلات ترک قاجاریه نتایج کاملاً متفاوتی در مقابل سیر طبیعی حاکمیت ایلات حاکم زندیه داشت، ولی از این حیث که ایلات همچنان ساختار اصلی و ستون فقرات حاکمیت سیاسی کشور را تشکیل می دادند، می توان گفت که به قدرت رسیدن قاجارها یک جا به جایی در موقعیت ایلات

(۱) - دیوانسالاری = سیستم اداری حاکم به مملکت

حاکم بود. به طوری که اگر در زمان زندیه ایلات خاصی در ساختار قدرت و نحوه توزیع آن دخالت داشتند، با روی کار آمدن قاجار، "انحصار ایلیاتی" تازه‌ای این نقش را ایفا کرد.

به هر حال با استقرار سلطنت قاجاریه، ساختار خاصی از قدرت سیاسی سامان گرفت که در ادامه بحث به آن پرداخته خواهد شد.

* * *

قدرت سیاسی هر رژیم و ویژگیهای ساختاری خاصی دارد که بر پایه آن مناسبات قدرت و روابط حاکم بر آن شکل می‌گیرد، لذا تکیه بر ویژگیهای ساختاری قدرت نه تنها به تبیین روشمند رویدادهای سیاسی کمک می‌کند، بلکه به پژوهشگر امکان جمع‌بندی قابل اعتمادی می‌بخشد و در شبات نتایج حاصله تاثیر عمیقی خواهد داشت. بر این اساس، در بررسی روند تحولات قدرت سیاسی قاجاریه، که موضوع این تحقیق است، تعیین ویژگیهای "ساختی" آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که بر پایه آن می‌توان به تبیین قابل اعتمادتری از رویدادها و تحولات سیاسی این دوران دست یافت. با این توضیحات به بررسی مشخصات اساسی ساختار قدرت قاجاریه، در دوره اول، می‌پردازیم. این مشخصات به ترتیب عبارتند از:

(۱ - مطلق‌گرایی سیاسی (استبداد مطلقه)

مطلق‌گرایی سیاسی، مهمترین و اساسیترین ویژگی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه را تشکیل می‌دهد. در یک تعریف نسبتاً عمومی، "استبداد" به ساخت سیاسی ای اطلاق می‌شود که دارای این ویژگیها باشد: "نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت"، "وسعت دامنه قدرت خودسرانه‌ای که به‌کار برده می‌شود (البته برای تحقق این جنبه معمولاً دستگاه اداری متمرکزی باید وجود داشته باشد)^۱". به عبارت دیگر استبداد مطلقه، "حکومتی است که در آن مردم (حکومت‌شوندگان) دارای نماینده، حق رای یا هرگونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند. نامحدود بودن قدرت فرمانروا از لحاظ قانونی به نحوی که کاملاً در کار خود مختار باشد، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل که هرگونه مخالفتی را سرکوب می‌کند، سیستم قدیمی و استثماری و گاهی وجود روابط فئودالی از مشخصات این حکومت است.^۲"

با توجه به این تعاریف، به نظر می‌رسد رژیم سیاسی قاجاریه را بتوان یک رژیم استبدادی دانست که در آن کلیه اختیارات و مسوولیت‌های حکومت متوجه شخص پادشاه است. انبوه خلق‌بندگان شاهند و او ولی نعمت همه آنان^۳.

منظومه قدرت

ساختار قدرت سیاسی قاجارها، همانند تمامی رژیمهای مطلق‌گرای سیاسی، به یک منظومه شباهت دارد. منظومه‌ای که یک هسته اصلی در مرکزیت آن قرار دارد و عناصری که هر یک به میزان جایگاهی که در کل منظومه دارند، نقشی را به عهده گرفته‌اند. در این مدل هندسی، شاه هسته مرکزی منظومه قدرت را تشکیل می‌دهد و هر یک از طبقات اجتماع به میزان دوری و نزدیکی به مبدا قدرت به طرز خاصی قرار گرفته‌اند. به بیان دیگر در نظام استبداد مطلق، شاه عامل بقا و دوام ساختار سیاسی محسوب می‌شود.

از سوی دیگر بین عناصر این منظومه، که همان طبقات اجتماع هستند، با هسته مرکزی، یعنی شاه و مجموعه عناصر با یکدیگر، یک رابطه متقابل وجود دارد که تحولات عمومی هر طبقه، بخصوص طبقات ممتاز، بر نوع روابطشان با شاه به عنوان مرکزیت منظومه قدرت، تاثیرات قابل ملاحظه‌ای برجای می‌گذارد. یعنی تاثیرات از بالا به پایین و صرفاً یکسویه نیستند، اگرچه در ساختار قدرت سیاسی قاجارها غالب تاثیرات از بالا به پایین است.

بنا بر این، در یک سطح کلی و کلان و در ارتباط با منظومه قدرت، "شاه" و "عناصر اصلی" ساختار قدرت را می‌توان اساس رژیم قاجاری دانست. به عبارت دیگر شالوده ساختار قدرت سیاسی قاجارها را "شاه" و "عناصر اصلی تشکیل می‌دهند و عوامل مؤثر دیگری مانند: علما، دیوانسالاری، روابط خارجی، در واقع سطح ثانوی از مناسبات حاکم بر ساختار قدرت سیاسی را تشکیل می‌دهند. این مسئله به معنای نادیده گرفتن و یا کم اهمیت جلوه دادن عوامل فوق در چگونگی شکل‌گیری ساختار قدرت سیاسی نمی‌باشد، بلکه تاکید بر تقدم و تاخر ذاتی هر کدام از این عوامل در روند شکل‌گیری ساختار قدرت است. ۴



مدل هندسی منظومه قدرت قاجاریه

به هر حال با توجه به مسائلی که در باره "منظومه" قدرت قاجاریه بیان شد، و با تکیه بر منابع اصلی این دوران، به تبیین نقش شاه، مبانی مشروعیت و عوامل تحدیدکننده قدرت وی می پردازیم:

الف- شاه هسته مرکزی منظومه قدرت استبداد مطلقه

در ساختار قدرت سیاسی قاجاریه که مبتنی بر رژیم "سلطنت مطلقه" است، شاه نقش محوری دارد، زیرا که او مرکز کلیه قدرتهاست، عزل و نصب عالمان حکومت طبق فرمان او صورت می گیرد. تمام جزئیات دخل و خرج دولت به امضای او می رسد و دستورالعمل ولایات و فرمانهای مقاطعه گمرک و اجارات به صحنه شخصی وی است.^۵ پادشاه قاجاری بنا به میل و اراده شخصی اش، فرمان ضبط و مصادره اموال اشخاص را صادر می کند و در عمل نیز نمونه های فراوانی از این موضوع مشاهده شده است. به طوری که "اعمام و برادران و برادرزادگان و فرزندان خود او و رجال و اعیان و بزرگان مملکت هم از این گونه تعرضات شاه مصون نبودند."^۶

توصیف سرجان ملکم از استبداد مطلق قاجارها قابل توجه است: "پادشاه ایران گفته شده است که از جمیع سلاطین عالم به رعایا مطلق العنان تر و مقتدرتر است و همچنان که مسطور شد، دلیل است بر اینکه هم از زمان قدیم بر این نهج بوده حکم پادشاه همیشه قانون ملک بوده است... قاعده ای است در مردم این ملک که پادشاه هر چه بخواهد می تواند بکند و هر چه بکند بر او بحشی نیست. در عزل و نصب وزرا و قضات و صاحب منصبان از هر قبیل و ضبط اموال و سلب ارواح رعایا از هر صنف علی-الاطلاق مختار است."^۷ از بیان ملکم، به خوبی روشن می شود که شاه قاجار، تنها مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی و اداره همه امور لشکری و کشوری است. هر قدرتی از شاه ناشی می شود و سرانجام آن نیز به شاه بازگشت می کند. لرد کوزن، در این باره می نویسد که شاه سه وظیفه "قانونگذاری"، "اجرا" و "قضاوت" را خود به عهده داشت که تماما از شوه و نوات حکمران مطلق العنان می باشد.^۸

ب- مبانی مشروعیت استبداد مطلقه

تردیدی نیست که هر ساختار سیاسی برای ماندگاری خود، علاوه بر تواناییهای عملی برای کسب و حفظ قدرت و ایجاد نظم اجتماعی مطلوب و موردنظر خویش، نیاز به عوامل ذهنی ای دارد که "قدرت برهنه" آن را به "اقتدار مشروع" مبدل کند. این عوامل به تناسب جوامع مختلف و نوع رژیمهای سیاسی و بافت فرهنگی حاکم بر آن جوامع، دارای خصوصیات و ویژگیهای گوناگونی می باشند.

در رژیم استبداد مطلقه قاجاری نیز عواملی وجود داشت که به "قدرت"

پادشاهان این سلسله " مقبولیت " می بخشید و به تعبیری، حکومت آنان را " تحمل پذیر " می کرد. این عوامل را در دو دسته کلی می توان مورد بررسی قرار داد. اگرچه این دو دسته در طول قرنهای آنچنان در هم تنیده شده اند که جدا کردن آنها مشکل به نظر می رسد: نخست آن دسته از عواملی که متأثر از حکومت طولانی رژیم سلطنتی - از پیش از اسلام تا زمان قاجاریه - جز چند برهه کوتاه - در این مرز و بوم پدید آمده و باورهای اعتقادی مردم را نسبت به سلطنت مطلقه سامان داده بود، دوم، آن دسته عواملی که توسط نهادهای مذهبی خصوصاً سخنگویان رسمی آن، یعنی، روحانیت در تطبیق و هماهنگ سازی این نهاد سیاسی با اعتقادات دینی صورت می پذیرفت.

فروه ایزدی پادشاهان

آنچه که از دیرباز ایرانیان همواره تکرار کرده اند و در متون تاریخی ملاحظه می شود، اعتقاد به فره ایزدی در مورد پادشاهان است. بر اساس این باور درونی، جنس پادشاهان از دیگر ابنای بشر جداست و به واسطه موهبت الهی به درجه ای از کمال و ادراک دست یافته اند که دیگر ابنای بشر از فهم آن ناتوانند.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب " خلسه " مشهور به " خوابنامه " در این باره می نویسد: " سلطان سایه یزدان است هر که را که تقدیر الهی به این موهبت و عنایت اختصاص داد، پیکرش را به جامه قدس و شرف پوشاند و صاحب دینیم کرامت و امر حکومت گردانید. جبین او را به انوار تأیید و سعادت جاوید منور نمود و پس از آن که یک نفس نفیس را از میان کرورها مختار و منتخب فرمود. "

بدین ترتیب پادشاهان را خدا تعیین می کند و مردم را زبان آن نیست که در تعیین خداوندی سؤال و ابهام وارد کنند و هر کس که مرتکب این عمل شود متعرض به قوانین خداوندی شده است. قزوینی در تالیفش تحت عنوان " قانون " توصیف زیبایی دارد که در بخشی از آن آورده است: " ما ضعیفان از همه جا بیچاره و این جمله از همه جا آواره را نه در دروازه قدم راهرو نه در کتم عدم قراری، پس از لطف خود ما را از دریای عدم به ساحل وجود رسانیده و از آن ساحل در ظل حمایت خود قرار داده به اشاره ظل الله الممدود علی الارض و فضله... فیها بالطول و العرض از آن بلندتر است که دست این کوتاه قامتان دایره امکان به آن رسد. " ۱

همچنان که از فحوای کلام اعتماد السلطنه و قزوینی برمی آید، پادشاه نفیس نفیسی است که از میان مردم و توسط خداوند برگزیده شده است و ظل الهی است که دست بشر به دامن کبریایی او نمی رسد. فره خدایی در جبین دارد و حکومت او حکم تقدیر الهی است.

اگرچه تفکر سیاسی در نزد عالمان دینی، بخصوص عالمان شیعی، فراز و نشیبهای گوناگونی داشته است ولی از متون دینی و سیاسی که توسط آنان نوشته شده، به خوبی می توان دریافت که در زمان قاجاریه تفکر غالب که سازنده ذهنیت توده های مردم نیز بوده است، وجود سلطان عادل را به عنوان جانشین پیامبر پذیرفته است. به عنوان مثال حاج محمدحسین نصرالله دماوندی که عالمی متشرع بوده در کتابی تحت عنوان "تحفه الناصریه" معتقد است که "سلطنت و نبوت دو تکین اند که در یک خاتم اند. امامت و امارت توأم اند که به یک شکم زاده اند. پس گفته پیغمبر و سلطان یکی است و شک نیست که سلطان عادل را اطاعت فرض است، چه او ظل الله فی الارض است. فرمانروا حق اجتهاد هم دارد. اجتهاد سلطان به فرد است و عقل اوست که مدبرک حسن و قبح اشیا است." وی همچنین بر این باور است که "چون حکمران را عقل تمام است خلاف همه مخالفان به وی باطل کرده. مخالفانی که مایه تباهی اسباب زندگانی دیگران باشند. از این رو مجازات از لوازم ریاست است. کوبیدن سر به گرز سیاست، سر بریدن بی دریغ به برنده تیغ و خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مروت است."^{۱۱} و با قزوینی با اشاره به آیه "الله نور السموات و الارض مثل نور کمشکوة، منها مصباح فی زجاجه الزجاجه" می گوید که "بلی همان نور مشهود است که به جهت پیرایه استخلاص رفاهیت بندگان خود جناب احدیت از دریای رحمت در وجود ذیجود ظل الهی پرتوافکن شده، حمداً بلا انتها شکراً بلا نقضا دلیل بر ثبوت از وحدت به کثرت."^{۱۲}

دکتر بروگشایلچی پروس بر این نکته تاکید می ورزد که ایرانیان جداً معتقدند که هرگاه شاه از طهران خارج شود، هوا خراب خواهد شد و موقعی که صدای غرش توپها خبر بازگشت قبله عالم را بدهد، هوا بهبود پیدا می کند.^{۱۳} و به قول لرد کوزن، منزلت آسمانی مقام سلطنت در ایران تا آن درجه حایل است که: "شاه هیچ وقت در یک شام رسمی حضور نمی یابد و یا با اتباع خود بر سر سفره واحدی صرف طعام نمی کند، مگر در یک مورد ملی و عام که فقط با رجال طراز اول خانواده خویش در جشن نوروز شرکت می نماید، اما رفتار و طرز بیان حتی معتمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می دارند ابراز اطاعتی بنده وار و ستایش تملق آمیز است."^{۱۴}

اینک با تکیه بر این اطلاعات می توان دریافت که مجموعه این دو دسته باور تا چه اندازه در ایجاد مشروعیت برای رژیم قاجاری و ساختار قدرت سیاسی آن موثر بوده است. هر واضح است که این اعتقاد درونی نیز در شرایط گوناگون کم و زیاد شده است و یک تناسب مستقیم بین تواناییهای عملی ساخت سیاسی و بروز آن در ایجاد

نظم اجتماعی مورد وثوق طبقات حاکم و کاهش یا افزایش باورهای ذهن نسبت به حکومت، وجود داشته است. در عین حال روشن است که رژیم قاچاری برای کسب مشروعیت و تداوم حکومت خود همواره بر این عوامل عینی و ذهنی پای فشرده و بر آنها تاکید داشته^{ست}. اگرچه قاچارها، هیچ گاه، همچون صفویه از یک مشروعیت اولیه و بالذات مذهبی برخوردار نبودند ولی حمایت روحانیون را تقریباً در طول حکومت خود، جلب می کردند. عوامل تحدیدکننده قدرت شاه

آنچه تاکنون در باره نقش شاه در ساختار قدرت قاچاری گفته شد، بیشتر جنبه کلی و تئوریک داشت و باید توجه کرد که به لحاظ عملی - با قبول کلیت مطالبی که در مدل نظری سلطنت مطلقه قاچاری عنوان شد - عواملی وجود داشت که این قدرت و اقتدار بی حد و حصر را اندکی محدود می کرد و به طور خودکار و با مکانیزمی درون سیستمی تا حدودی اراده مطلق شاه را کنترل می کرد. از جمله این عوامل می توان به عنصر شریعت و نهاد رسمی آن یعنی دستگاه روحانیت اشاره کرد. همچنان که بررسی تاریخی نشان می دهد، جامعه ایران از دیرباز یک جامعه " مذهبی " بوده است، به طوری که بسیاری از پادشاهان حتی آنهایی که اعتقاد و پایبندی جدی به اسلام به عنوان دین مردم نداشتند، در عمل مجبور بودند تظاهر به دینداری و رعایت حدود شرعی بنمایند و این خود عاملی خودکار در تحدید اختیارات شاه و اراده ملوکانه وی بود. اهمیت این عامل تا بدان پایه است که به قول سرجان ملکم: " هیچ چیز مانع اجرای حکم او نشده است مگر مراعات و نهی شریعت را. " ۱۵

عامل دیگری که علاوه بر وجود قوانین شرعی و نهاد روحانیت قدرت شاه را محدود می کرد، ساخت قبیلله ای و ایلی قدرت سیاسی بود. ساخت ایلیاتی نه تنها در تاروپود قدرت حاکم تنیده بود و ماهیت اصلی آن را تشکیل می داد، بلکه خود به عنوان عاملی بازدارنده در شکل گیری قدرت متمرکز و استبداد مطلقه عمل می کرد. اگرچه رهبران ایلات همواره تابع قدرت سلطان بودند ولی در عین حال شاه نیز به دلیل قدرتمند بودن آنان، ناچار بود در مبادلات قدرت، آنها را به حساب آورد و یا به عبارت بهتر، حمایتشان را از دست ندهد. ۱۶

دیگر عامل تحدیدکننده قدرت شاه، وجود یک طبقه قدرتمند اقتصادی به نام " زمینداران بزرگ " بود که هم تامین کنندۀ مخارج دربار و دیوان پادشاه بودند و هم در مواقع خطر با دادن آذوقه و حتی سرباز از کیان سلطنت مطلقه دفاع می کردند، لذا شاه تلاش می کرد که از حوزه منافع آنان پاسداری کرده، حمایت آنان را به سوی خود جلب کند. مجموعه این عوامل حصار را بد دور شاه می تنید و حوزه نفوذ

سیاسی او را محدود می کرد، به طوری که پادشاه قدر قدرت قوی شوکت، گاه مجبور می شد تصمیماتی را اتخاذ کند که هرگز تمایل قلبی به آنها نداشت و صرفاً به لحاظ رعایت مصالح وقت و تداوم نقش سیاسی نهاد سلطنت به آنها گردن می نهاد. از سوی دیگر پارادوکس^{*} (۱) سلطنت مطلقه و ساختار اجتماعی ایران که توزیع قدرت را به شکل ملوک الطوائفی ممکن می کرد، مهمترین تناقض ذاتی "اقتدار" واقعی نهاد سلطنت را تشکیل می داد.^{*} (۲)

۲ - بازیگران اصلی قدرت

منظور ما از بازیگران اصلی قدرت، اجزا و عناصر تشکیل دهنده ساختار سیاسی، پس از مقام سلطنت می باشد. در هرم اصلی قدرت قاجارها، دو دسته "الیهت^{*} (۳) حاکم" وجود داشت. دسته اول: الیهتهای مرکزی را دربرمی گرفت که عبارت بودند از: رؤسای ایل قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، مستوفیان، وزرا، فرمانفرماها و اشراف بزرگ (السلطنهها، الدولهها، الملکها، الممالکها و...) این نخبگان اطرافیان و نزدیکان شاه را تشکیل می دادند و اکثر مناصب دولتی، خصوصاً مقاماتنی مانند: وزارت، حکومت ایالات بزرگ و مناصب بالای قشونی را در اختیار داشتند.

دسته دوم، الیهتهای محلی را شامل می شد که عبارت بودند از: اعیان و اشراف محلی، خوانین، صاحب مناصب محلی و میرزاها. اینان نیز در مناطق خودشان مناصب دولتی را در انحصار خود داشتند. همچنین گروهی از روحانیون را که دارای مقامات دینی - دولتی مانند: امام جمعه، شیخ الاسلام و قضاوت بودند، نیز باید جزء عناصر هرم قدرت قاجاریه دانست. گرچه وظیفه روحانیون، به طور رسمی جزء اجزای اصلی تشکیل دهنده سازمان قدرت قاجاریه، به حساب نمی آمد. به هر روی این الیهتهای مرکزی و محلی بودند که "هیات حاکمه" قاجاری را تشکیل می دادند.^{۱۷}

با این توضیحات، عناصر اصلی تشکیل دهنده هرم قدرت سیاسی قاجاریه را به ترتیب زیر می توان دسته بندی کرد:

الف: شاهزادگان

۱ - پارادوکس = تضاد

۲ - یعنی اگر سیستم اداری متمرکز از مرکزی وجود داشت قدرت مطلقه سلطان بسیار بیشتر نفوذ می یافت ولی پادشاه رئیس ایل قاجار بود و به این ترتیب و با کمک آن ایل به قدرت رسیده بود و رهبران ایلات به نمایندگی او در مناطق حکومت می کردند لذا قدرت او از طریق آنان اعمال می شد و آنها می توانستند او امر او را به صورت محدود یا تغییر شکل یافته اجرا نمایند و شاه قدرت نظارت نداشت.

۳ - الیهت = طبقه

ب: درباریان و عناصر بالای دیوانی

ج: رؤسای ایلات بزرگ و همپیمان حکومت

د: خانها (خوانین روستا و حکام منطقه‌ای و بومی)

الف- شاهزادگان

یکی از نتایج مهم سلطنت طولانی فتحعلیشاه افزایش حیرت‌انگیز جمعیت شاهزادگان و متعلقاتشان بود. به طوری که می‌توان گفت از این زمان تا پایان حکومت قاجارها، یکی از مسائل خاص نظام قاجاری، قشر مهم شاهزادگان بود. پولاک در سفرنامه خود پیرامون اهمیت شاهزادگان تعبیر زیبایی دارد. وی در این باره می‌گوید: "مهمترین لقب نجیب‌زادگی شاهزاده است که به احفاد سلسله منصوب اطلاق می‌شود." ۱۸ ولیعهد

در راس شاهزادگان ولیعهد یا جانشین مشخص سلطان قرار داشت. ولیعهد طبق یک رسم کهن قاجار در سنین کودکی برگزیده و به مقام حکومت ایالت عمده ایران، یعنی آذربایجان می‌رسید. محل اقامت او تبریز بود و بدین ترتیب از نظارت مستقیم مادر خود آسوده می‌شد. جلال و قدرت ولیعهد دست‌کمی از شکوه و جلال پدرش نداشت، او در محدوده ایالت خود، فعال ما پشاه بود و برای خود وزرایی داشت. ولیعهد با در اختیار داشتن یک قشون کما بیش منظم گاه همانند عباس میرزا چندان قدرت می‌یافت که در زمان حیات پدر، برای تقویت حکومت مرکزی دست به سرکوب مدعیان سلطنت و مدعیان مقام ولیعهد و خوانین و رهبران سرکش ایلات می‌زد. به عنوان مثال می‌توان به لشکرکشی عباس میرزا به کرمان برای تنبیه شاهزاده شجاع السلطنه که علم طغیان برافراشته بود، اشاره کرد. ۱۹

البته به تناسب رابطه حسنه‌ای که ولیعهد با شاه و دربار وی داشت، میزان نفوذ وی کم و زیاد می‌شد و مواردی دیده شده که در زمان حضور ولیعهد، یکی دیگر از فرزندان شاه از اقتدار بیشتری برخوردار بود. به عنوان نمونه، می‌توان به تفاوت نقش عباس میرزا در زمان سلطنت فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه در زمان سلطنت محمدشاه، اشاره کرد.

نقش شاهزادگان در ساختار قدرت

همان طور که بیان شد، فتحعلیشاه، خواه برای تفریح و خواه برای رام کردن رؤسای ایلات و خوانین محلی و منطقه‌ای، همسرهای فراوانی اختیار کرد و اولاد بسیاری نیز به جمع شاهزادگان قاجاری افزود. او به پسرهای خود لقبهایی باطنطنه مثل: نایب‌السلطنه، ظل‌السلطان، فرمانفرما، شجاع‌السلطنه، حسام‌السلطنه، ملک‌آزاد و

دولت‌شاه و ... می داد و زنها و دخترهای خود را نیز شمس الدوله، قمرالسلطنه و نظایر آنها می خواند. از حدود سال ۱۲۲۰ ه. ق به تدریج فرمانفرمایی و حکمرانی ایالات و ولایات ایران، بنا به اصرار مستقیم شخص سلطان به پسرانش سپرده شد.^{۲۰}

فریزر یکی از اروپاییانی که در همین زمان در ایران حضور داشته، معتقد است که "شاه افراد خاندان خود، پسرها و دامادها و نوه‌هایش را به حکومت ایالات و ولایات شاهنشاهی منصوب کرده است."^{۲۱} این روش سیاسی در حکومت، مسئله‌ای است که باید از آن به "قاجاری کردن ایران" یاد کرد. قاجاری کردن ایران، عامل جدیدی در چهارچوب استبداد کهن ایرانی بود که پیش از این وجود نداشته است و از این حیث پدیده سیاسی کاملاً جدیدی محسوب می شود. لیستی که ما در اختیار داریم، نشان می دهد که در هنگام سلطنت فتحعلیشاه این شاهزادگان حکومت ولایات را در اختیار داشتند: عباس میرزا در آذربایجان، محمدعلی میرزا در قزوین، محمدولی میرزا در خراسان، حسین علی میرزا در شیراز، حسنعلی میرزا در طهران، محمدعلی میرزا در ساری عبدالله میرزا در زنجان، سیف‌الدین میرزا در سمنان و قزوین.^{۲۲}

از سوی دیگر گسترش غیرمعمول قشر شاهزادگان که در آغاز سلطنت ناصرالدین - شاه، تعداد افراد سرشناس آن به دو هزار نفر می رسید، در عمل منجر به تقسیم‌بندی جدیدی در این قشر شد. اساس این تقسیم‌بندی که هم ماهیت طبقاتی و سیاسی داشت، بر پایه مسئله خونی و نژادی شکل گرفته بود. به این معنی که در یک دسته‌بندی کلی شاهزادگان به دو گروه تقسیم می شدند: گروه اول شاهزادگانی که با فرزند شاه بودند و یا از فرزند ارشد او عباس میرزا باقی مانده بودند.^(۱) گروه دوم کسانی که از دیگر فرزندان شاه بودند و یا از طرف مادر به قاجارها منتسب می شدند. دسته اول جزء بلندپایه‌ترین مقامات رژیم قاجاری محسوب می شدند و غالباً سمت حکمرانی ولایات و ایالات را داشتند و از جایگاه خاصی نیز برخوردار بودند. البته باید توجه داشت که حکمران بودن شاهزادگان، خودبه‌خود، قرار گرفتن در طبقه ملاکین و خوانین را به ارمغان می آورد و به همین لحاظ است که شاهزادگان دسته اول را جزء زمینداران بزرگ ایران می شناسیم.^{۲۳} اما گروه دوم که از اهمیت کمتری برخوردار بودند، درآمد آنان بیشتر متکی به مستمریهای ناقابلی بود که از طریق دیوانسالاری دریافت می داشتند و اینها نقش چندانی نیز در اداره کشور و ساختار سیاسی آن

۱ - یعنی فرزندان شاه وقت و فرزندان عباس میرزا که عموی شاه محسوب می شدند جزء شاهزادگان درجه اول بودند و فرزندان سایر پسران شاه و یا فرزندان که مادرشان زن عقده یا قاجاری نبود شاهزاده درجه دوم که هیچگاه به سلطنت هم نمی رسیدند.

نداشتند. ۲۴ اگرچه باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی یک کاست* (۱) غیرقابل تغییر را نشان نمی‌دهد. چه بسا بودند شاهزادگانی که از دسته دوم به مقام و موقعیتی قابل توجه دست یافتند.

نکته دیگری که در ارتباط با نقش شاهزادگان در ساختار سیاسی قابل ملاحظه است، جایابی یا مرگ پادشاهان می‌باشد. زیرا که به واسطه این امر مقام و موقعیت شاهزادگان نیز تغییر می‌یافت. به طوری که عده‌ای از شاهزادگان با شاه جدید سرنا سازگاری داشتند و لذا از مناصب خود کنار گذاشته می‌شدند و حتی شورشهایی نیز در همین ارتباط به وقوع می‌پیوست. به عنوان مثال تعدادی از شاهزادگان در زمان به تخت‌نشستن محمدشاه با وی به مخالفت پرداختند و شورشهایی را نیز به وجود آوردند. به هر حال قاچاری کردن ایران یا گماشتن شاهزادگان به حکمرانی ولایات و ایالات، به لحاظ سیاسی، نتایج مهمی را پدید آورد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- تحکیم اساس سلطنت پادشاه و حکومت‌آیل قاچار، شاهزادگان نمایندگان سیاسی حکومتی بودند که خود به لحاظ خونی و نژادی به آن مربوط می‌شدند و لذا بین بقای آنها و دوام حکومت یک رابطه مستقیم وجود داشت و به نظر می‌رسد که احتمالاً فتحعلیشاه با در نظر گرفتن چنین مسئله‌ای فرزندان خود را به حکومت ایالات و ولایات منصوب می‌کرد. ۲۵

۲- ایجاد دربارهای ایالتی و ولایتی گرانقدر، شاهزادگان با استقرار در ایالات و ولایات، دستگاهی برای خود به وجود آوردند که از نظر جلال و جبروت، اگر از دربار شاه مجلتر نبود، چیزی از آن کم نداشت. البته انجام این کار، بار مالی گزافی داشت که همواره به دوش مالیات‌دهندگان، ایالات و ولایات بود.

۳- پیدایش قشر ملاکین بزرگ در بین شاهزادگان، به این معنی که پادشاهان قاچار برای تأمین مخارج گزاف شاهزادگان و شاهزاده‌خانمها، املاک و مزارع خالصه دولتی* (۲) را به آنان می‌دادند و به این صورت شاهزادگان علاوه بر عنوان شاهزادگی و حکومت ولایات، در ردیف ملاکین و زمینداران بزرگ نیز قرار می‌گرفتند.

۴- شاهزادگان عامل ثبات و بی‌ثباتی. واقعیت این است که قاچاری کردن ایران یک نتیجه خاص دیگر را نیز در پی داشت که با نتایج دیگر متفاوت بود. شاهزادگان در بسیاری مواقع نه تنها عامل ثبات سیاسی نبودند، بلکه از عوامل بحران

۱- کاست = طبقه یا گروه غیرقابل تغییر

۲- مزارع خالصه دولتی = مزارع و املاک دولتی که درآمد آنها کاملاً به دولت اختصاص داشت در این زمان شرکتهای دولتی تقریباً همین وضع را دارند مثل شرکت پتروشیمی ایران یا شرکت ذوب آهن اصفهان.

نیز به حساب می آمدند. این مسئله بخصوص در ولایات برای تما حب سرزمینهای بیشتر نمود داشت. از موارد دیگر این موضوع، به هنگام روی کار آمدن شاه جدید، می توان اشاره کرد. از جمله درگیریها و رقابتهای بین شاهزادگان می توان به نزاع محمدولی میرزا و عباسقلی میرزا در قسمت شرقی اشاره کرد که بالاخره منجر به دخالت عباس-میرزا شد. ۲۶

ب- درباریان و عناصر بالای دیوانی

به هنگام حکومت قاجارها، درباریان یکی از مهمترین ارکان حکومت را تشکیل می دادند. آنها خود از سه گروه کوچکتر تشکیل شده بودند که عبارت بودند از: " خاندان سلطنتی"، " صدراعظم و هیات دربار" و " ماموران عالیرتبه دیوانی و لشکری". به طور مشخص منظور از خاندان سلطنتی شاه و حرمسرای وی و رؤسای ایل قاجار بودند که نهضت حکومت را در دست داشتند. ۲۷ صدراعظم و هیات دربار به همراه ماموران عالی-رتبه دیوانی، گروه عظیم دیوانسالاران را تشکیل می دادند که اداره امور کشور به عهده آنان بود. به قول پولاک: "بیشترین نفوذ را همین میرزاها یا " اهل قلم" بر حکومت اعمال می کردند. " ۲۸

گروه دیگر از درباریان را ماموران عالیرتبه لشکری را تشکیل دادند که هم از میان شاهزادگان و هم از میان عناصر دیوانی انتخاب می شدند و با دریافت عناوین نظامی به مداخل و مدارجی دست می یافتند. هر چند که بخش عظیمی از سردمداران قاجاری، این عناوین نظامی را یدک می کشیدند، بدون اینکه کمترین تبحری در این حرفه داشته باشند ولی بودند نظامیانی که از درون طبقه خویش بالا آمده بودند و صلاحیتی داشتند.

ج - رؤسای ایلات بزرگ

سرزمینهای داخل فلات ایران، به لحاظ جغرافیای طبیعی در منطقه ای واقع شده است که همواره جاذبه های تمام ناشدنی برای ساکنان سرزمینهای مجاور آن که در مناطق بی آب و علف و بیابانهای خشک زندگی می کردند، به وجود می آورد. با فروپاشی قدرت دولت مرکزی در ایران از زمان ساسانیان به بعد، ساکنان این مناطق که عمدتاً ایلات کوچ نشین بودند، فرصت حمله به ایران را یافتند و گروه گروه به این سرزمین آمدند و پس از جنگهای فراوان، بالاخره در آن سکنی گزیدند.

ورود این گروهها به ایران، علاوه بر تاثیرات فراوان اقتصادی و سیاسی، یک تغییر جمعیت را نیز باعث شد. به طوری که پس از آن ترکیب جمعیتی کشور دستخوش تغییرات مهمی شد که طی آن جمعیت ایلات بر دیگر بخشها فزونی چشمگیری یافت. اگرچه

جغرافیای کوهستانی ایران خود نیز به انجام چنین تغییری با روی فراوانی رساند. از سوی دیگر این تحولات اجتماعی، یک نتیجه مهم سیاسی را نیز باعث شد و آن تسلط ایلات بر دستگاه قدرت بود. از این پس تا هنگام تحولات جدید در ساختار قدرت به زمان حکومت رضاخان، حکومت‌های ایران در دست‌روء سالی ایلات می‌گشت.

به قدرت رسیدن ایلات را با تکیه بر ساختار درونی آن بهتر می‌توان توضیح داد. به این معنی که ایلات از یک همبستگی گروهی بالایی برخوردار بودند که تبلور سیاسی آن را در قدرتمندی رؤ سایشان می‌توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر رؤ سالی ایلات، مظهر همبستگی اجتماعی و سیاسی آنها بودند و همین امر، یک پایه توانایی آنها را برای کسب قدرت فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، ایلات برای محافظت از افراد خود، گروه‌های مسلح قدرتمندی داشتند که در مواقع ضروری، به دفاع از آنان می‌پرداختند و یا به واسطه این گروه‌های مسلح، سرزمینهای تازه‌ای را به دست می‌آوردند. وجود چنین نیروی مسلحی نیز پایه دیگر توانایی ایلات را برای کسب قدرت به وجود می‌آورد. ترکیب این دو پایه اقتدار سیاسی، یعنی پیدایش رهبری سیاسی - نظامی و نیروهای مسلح قدرتمند به رؤ سالی ایلات، این امکان را می‌داد که در صورت بروز شرایط مناسب، قدرت سیاسی را قبضه کنند، چنانکه تقریباً پس از ایلغار مغول به ایران، تحولات سازمان قدرت سیاسی چنین مسیری را ادامه داد. این مسئله در مورد قاجارها نیز صدق می‌کند، آنها نیز با تکیه بر یک اتحاد ایلیاتی برتر بر ایلات لک و لر حاکم، چیره شدند و قدرت را به دست آوردند.

به همین دلیل، سردمداران جامعه را در سالهای اولیه حکومت قاجار، همانند دوره نخستین صفویه، رهبران ایلات بزرگ تشکیل می‌دادند. در زمان قاجارها بجز خود آنان، قدرتمندترین گروه‌های ایلیاتی عبارت بودند از: بختیاریها، اکبراد، افشارها، قراگوزلوها، قشقاییها و اعراب فارس. ایلات ترکمان اگرچه از نظر توانایی مهم بودند ولی در این زمان مشارکت چندانی در قدرت نداشتند. قدرت رؤ سالی ایلات از نیروهای ایلی ناشی می‌شد که آنها می‌توانستند در اسرع وقت گردآوری کنند و در صورت لزوم به کمک شاه و با حکام منصوبش بشتابند. ۲۹ رؤ سالی ایلات، برگزیده خود ایلات بودند ولی انتصاب آنها از سوی حکومت "حق" بود که قاجارها به خود داده بودند و این حق را در تسلط نخستینشان بر ایلات، به دست آورده بودند. اگرچه شاه در عمل مجبور بود کسانی را از میان رهبران ایلات به ریاست آنان برگزیند. ۳۰ وظیفه اصلی رؤ سالی ایلات در برابر حکومت، عبارت بود از: تأمین نظامی برای ارتش شاه و گردآوری مالیات دولتی. آنها در مقابل انجام این وظیفه، از

امتیازات زمینداران بزرگ بهره‌مند می‌شدند. برای مثال "خوانین بختیاری مالک سرزمینی به وسعت ۵۰۰ کیلومتر بودند و هر یک چندین روستا داشتند که طبق معمول در سال یک سوم محصولات را به عنوان بهره مالکانه دریافت می‌کردند. ^{۳۱} نکته مهم دیگر در مورد قدرت روه‌سای ایلات، این است که توانایی خاصی نظامی آنها و وسعت اراضی تیولیشان، غالباً منجر به پیدایش خصلت‌گریز از مرکز و طغیان علیه دولت می‌شد. این مشکل همواره فراروی دولت قاجار قرار داشت و هر از چندی مشکلاتی را برای آنان فراهم می‌کرد.

در مجموع، آنچنان که از بررسی تاریخی برمی‌آید، باید گفت که روه‌سای ایلات در برخورد با حکومت مرکزی، همواره نقش دوگانه‌ای را ایفا می‌کردند. زیرا از یکسو حامی حکومت بودند و از سوی دیگر به دلیل خصلت‌گریز از مرکزیشان، در مواقعی روبروی قدرت مرکزی قرار می‌گرفتند. ولی به‌طور کلی قاجارها از حمایت بخش قابل ملاحظه‌ای از ایلات کشور برخوردار بودند.

د - خانها (خوانین روستا و حکام منطقه‌ای و بومی)

خوانین روستا:

دریافت روستایی ایران دو طبقه از یکدیگر قابل تفکیک بودند، یکی طبقه زمینداران و طبقه دیگر خرده مالکان و رعیتها.

در میان طبقه زمیندار به مالکین بزرگی برمی‌خوریم که بخشهای وسیعی از زمینهای مزروعی را در اختیار داشتند و به عبارتی صاحبان قدرتمند جامعه روستایی ایران بودند. برای مثال در سالهای آغازین حکومت قاجارها، میرزا کاظم، یکی از زمینداران بزرگ گیلان بیش از ۳۰۰ پارچه آبادی را زیر فرمان خود داشت و با املاک فرمانفرما در منطقه وسیعی بین استان فارس و کرمان و بنادر جنوب قرار داشت که در آنها، یک رودخانه، ۶۰ قنات، ۳۶۰ آسیاب و قریب به یک میلیون انسان وجود داشت. علاوه بر اینها، فرمانفرما در نواحی غربی ایران نیز مالک ناحیه‌ای وسیع با ۲۵۰ روستا بود. ^{۳۲}

زمینداران بزرگ، با تکیه بر درآمد کلانی که از راه سرپرستی املاک خود به دست آورده بودند، مناصب دولتی را در اختیار می‌گرفتند و بدین وسیله خود را در ساختار سیاسی کشور سهم می‌کردند. بنا بر این در یک نگرش عمومی و کلان، می‌توان گفت که بسیاری از حکام ایالات و ولایات از میان همین زمینداران بزرگ، برگزیده می‌شدند، و این زمینداران بزرگ با دادن مالیات به حکومت مرکزی و اداره سیاسی منطقه خودشان به نیابت از حکومت، با ساخت سیاسی پیوند می‌جویدند.

حکام منطقه‌ای و بومی

این دسته را در واقع باید در زمره زمینداران منطقه‌ای و بومی دانست که مدتی طولانی در حیطه موروثی خود صاحب قدرت بوده‌اند. اقتدار سیاسی اینان از طریق انتساب مستقیمشان به حکومت مرکزی و به لحاظ حضور مداوم خاندانشان در حیطه موروثی به دست نمی‌آمد، بلکه حکام منطقه‌ای و بومی به دلیل ویژگی خاصی که داشتند، از طرف حکومت مرکزی، در اداره کشور سهم می‌شدند.

نکته مهم دیگر در باره این دسته از حکام، این است که اینان به دلیل عدم پیوند ساختاری با اتحاد ایلیاتی حاکم (حکومت وقت)، غالباً در جایجایی قدرت، کمترین آسیب را می‌دیدند. به عبارت دیگر حکومتها می‌آمدند و می‌رفتند و حال آنکه حکام منطقه‌ای و بومی همچنان بر جای باقی می‌ماندند و این مسئله، در تاریخ ایران دارای ریشه‌ای عمیق می‌باشد. این خاندانها با شاهزادگان و حکومتهای منطقه خود، رابطه متفاوتی داشتند به طوری که گاه متحد آنها به حساب می‌آمدند و گاهی نیز علیه آنان دست به اقداماتی می‌زدند ولی بیشتر با حکومت وقت هماهنگ بودند. به عنوان نمونه، خاندان قوام‌الملک در شیراز را می‌توان ذکر کرد. این خاندان از قدیمترین خاندانهای حکومتگر منطقه‌ای فارس محسوب می‌شوند که سالها نفوذ و اقتدار سیاسی خود را حفظ کردند و چه بسا زمانی که ماورینی از طرف حکومت مرکزی از پایتخت تعیین می‌شدند، ولی اداره واقعی منطقه توسط این خاندان صورت می‌پذیرفت.^{۳۳}

مسئله مهم دیگر، آنکه این خاندانها در هنگام بروز شورشهای منطقه‌ای علیه حکومت مرکزی به عنوان نیروهای محلی در خدمت حکومت مرکزی قرار می‌گرفتند، چنانکه حاکم السلطنه چندین بار به کمک خاندان قوام، شورشهای منطقه‌ای فارس را سرکوب کرد. بنا بر این باید گفت که حکام منطقه‌ای و بومی، جدای از پایگاه و خاستگاه متفاوتشان در قدرت سیاسی با حکومت مرکزی، همواره از ارکان منطقه‌ای حکومت قاچاریه محسوب می‌شدند.

زمینداری منبع اصلی قدرت

در بحث قبلی اجزای تشکیل دهنده قدرت را برشمردیم و در باره هر یک مختصراً توضیحاتی دادیم. عناصری که قدرت را شکل می‌دهند و سازمان آن را پدید می‌آورند متکی بر منبع یا منابعی هستند که زیر ساخت طبقاتی سازمان قدرت سیاسی را می‌سازند. به عبارت دیگر آبشخورها و سرچشمه‌های اصلی قدرت را باید در منبع یا منابع آن جستجو کرد و این مهم، بدون درک مفهوم طبقاتی قدرت ممکن نیست. بنا بر این اگر بخواهیم در چهارچوبی که از عناصر اصلی قدرت قاچاریه ارائه شد، منبع طبقاتی قدرت

را بیابیم، بدون تردید باید سراغ زمینداری به عنوان ماهیت اساسی مناسبات اقتصادی برویم، چرا که "زمین" چه در شکل زراعی آن و چه در شکل مرتعی که مورد استفاده احشام ایلات قرار می گرفت، مهمترین منبع تولید ثروت در ایران آن روزگار محسوب می شود.

در سایه این بافت طبقاتی است که می توان ادعا کرد کسب و تداوم قدرت سیاسی تنها با تکیه بر "زمینداری" ممکن بوده است. بخصوص اگر میزان زمینهای قابل کشت به نسبت جمعیت، محدود باشد و کمبود آب نیز به آن علاوه شود. البته این سخن بدان معنی نیست که لزوماً تمامی حکومتگران ایرانی از ابتدا زمیندار بوده و با تکیه بر این عنصر به قدرت سیاسی دست یافته اند، بلکه منظور ما این است که بین ساختار قدرت سیاسی و مالکیت کلان بر زمینهای مزروعی یک رابطه کاملاً جدی برقرار بوده است. به تعبیر دیگر حکومتگران سلسله‌های مختلف حاکم بر کشور را در دوران حکمرانیشان، باید جزء زمینداران بزرگ دانست. ۳۴

از این رو مروری بر ارکان ساختار قدرت قاجاری، نشان می دهد که چه خاندان شاهی و چه ماموران عالیرتبه اداری و نظامی و چه رهبران ایلات، خود از بزرگترین ملاکین کشور بودند. یا بعداً تبدیل به بزرگ مالکان شدند. در اختیار گرفتن منابع تولید، در واقع پشتوانه اساسی حفظ و تداوم ساخت سیاسی محسوب می شد. در گزارشی از اوضاع کشور در ابتدای سلطنت قاجاریه، داریم که صاحبان تیول^(۱) و اقطاع^(۲) یعنی شاهزادگان و اشراف و نجبا و رؤسای ایلات و فرماندهان ارتش، توده عظیم روستاییان را وادار به پرداخت مالیاتهای سنگین و کمروشن می کردند و این مالیاتها به مصرف دوگانه مخارج دربار و جنگهای بی حساب می رسید. ۳۵

آمار دیگری نشان می دهد که در اواخر قرن نوزدهم، ظل السلطان دویزدهم مساحت کشور را تحت سیطره خود داشت و رسماً مالک اراضی آن بود. ناحیه نطنز به مدت ۲۲ سال تیول حسام السلطنه بود و ناحیه نایه تیول صدساله خاندان مستوفی و قریه راوند و نوش آباد در کاشان تیول ابدی خانواده عیسی بیگلربیگی بود. مجموعه این گزارشات که مشتی از خروار است، نشان می دهد که پیوند عمیقی بین ساختار اقتصادی کشور و بخش عمده آن یعنی زمینداری با ساختار سیاسی وجود داشته و آبشخور اصلی این جریان را باید در آن سازمان اقتصادی جستجو کرد.

۳- الگوی توزیع قدرت سیاسی

هیچ قاعده از پیش تعیین شده و غیرقابل تغییری در زمینه توزیع قدرت سیاسی در دوره قاجاریه وجود نداشت. این شخص شاه بود که به قول مستوفی الممالک "به

- ۱- تیول: ملکی که به افراد به طور دائم واگذار می شود تا از منافع آن استفاده کنند.
- ۲- اقطاع: ملکی که به عنوان حقوق کار به نظامیان واگذار می شود تا از منافع آن استفاده کنند.

اقتضای رای انور ملوکانه و به صرافت میل مبارک "۲۶ اداره" قسمتی از کشور را به شخصی ارجاع می کرد و یا امری را بر عهده کسی می گذاشت. پس باید گفت که مصدر اولیه و اصلی انتقال و توزیع قدرت در ساخت سیاسی قاجاریه، شاه بود. چرا که عالیترین مقام اداری را او تعیین می کرد، حکام ولایات و ایالات را منصوب می نمود، سفیران را برمی گماشت و نحوه پرداخت حقوق و مزایا را به افراد معین می ساخت و مهمتر از همه حیطه قدرت هر یک از عناصر اصلی ساختار قدرت را مشخص می کرد. ۲۷ از سوی دیگر باید توجه داشت که شاه در توزیع قدرت به مصالحی نیز نظر داشت. این مصالح عبارت بودند از:

الف: توزیع قدرت، به گونه ای بوده است که سهم هر یک از اجزای اصلی تشکیل دهنده هرم قدرت در آن لحاظ شده، به طوری که رضایت عمومی حاصل می آمد.

ب: توزیع قدرت نباید یکی از وابستگان به حکومت را آنچنان قدرتمند کند که توانا پیش در اداره کشور بیش از شخص سلطان باشد. این امر بخصوص در مورد خاندان شاهی مصداق دارد، چرا که آنها با تکیه بر توانایی خاصی که به دلیل گستردگی قلمرو و انباشت سرمایه داشته اند، همواره از عناصر آشوب ساز حکومت قاجاریه محسوب می شدند.

ج: شاه در توزیع قدرت، می تواند اشخاصی را از طبقات غیر حاکم برکشد و بر مصادر امور، حاکم کند. به طوری که بعضی از صدرا عظمیای قاجاریه از این طریق وارد هرم قدرت شده بودند و این حق ویژه ای بود که سلطنت مطلقه به شاه می داد. ولی در این انتخاب، شاه نمی توانست حقوق یک طبقه را ضایع کند، چرا که این کار منجر به شورش می شد.

د: در توزیع قدرت، بخصوص پس از جنگهای خارجی و افزایش نفوذ روس و انگلیس در دستگاه حکومتی، شاه باید به گونه ای عمل کند که مخالفت صریح روس و انگلیس را به دنبال نداشته باشد. البته این موضوع در ابتدا چندان محسوس نیست و لسی در دورانی دوم و سوم* (۱) قاجاریه به همان میزان که دخالت خارجیان در دستگاه حکومتی افزایش پیدا می کند، به غلظت آن نیز افزوده می شود.

نکته بسیار مهمی که در این بحث باید به آن اشاره شود، نمود پیچیده ای است

۱ - دوران اول قاجاریه از شروع سلطنت قاجارها تا عهدنامه های ترکمانچای و گلستان است که پای روسها را رسماً به ایران گشود. دوران دوم دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است که به خاطر قضیه هرات و استقرای متعده پای خارجیان بیشتر باز شد و بالاخره دوره سوم پس از ناصرالدین شاه و مشروطه است که رجال ایران رسماً طرفدار یکی از دول روس و انگلیس بودند.

که بین شاه و عناصر اصلی تشکیل دهنده قدرت در ارتباط با نحوه توزیع آن مشاهده می شود. برای درک صریحتر مسئله، یکبار دیگر صورت منضبط آن را به اختصار مرور می کنیم. در ساختار قدرت سیاسی قاجار، حکومت مطلق از آن شخص پادشاه است و هرچه را که او تشخیص بدهد، عین حق و صواب است و عمل به آن الزامی و حتمی. از طرف دیگر هرم قدرت را عناصری می سازند که از آن متمتع می شوند و لذا اجازه تحول و تغییر ساختاری را نخواهند داد. نتیجه طرف دوم این معادله این می شود که شاه نمی تواند به گونه ای عمل کند که منافع طبقات حاکم را نادیده بگیرد و این همان پدیده پیچیده در روابط بین اقتدار شاه و عناصر ذی نفوذ قدرت سیاسی است.

در توضیح این پدیده پیچیده، باید گفت که اولاً رفتار شاه در توزیع قدرت سیاسی به شکلی نیست که اعتراض و ناراضی عناصر اصلی قدرت را به وجود آورد، و در مورد استثنایی که شاه جز این عمل کند، عناصر قدرت به صورت غیرعلنی و به شیوه ای خاص از اجرای فرامین وی جلوگیری می کنند. این شیوه ها اشکال مختلفی همچون کنار کشیدن موقتی، کارشکنی مخفیانه و احیاناً توطئه مرموزانه را در روابط بین شاه و عناصر اصلی قدرت پدید می آورد. ثانیاً مطلقه بودن قدرت شاه، عناصر اصلی را در تبعیت از فرامین وی، به طور عمومی و کلی، مجاب می کند. یعنی نقش و جایگاه شاه در ساختار حکومت مطلقه به گونه ای است که عناصر اصلی سعی می کنند برای حفظ مقام و موقعیت خود، با آن هماهنگ شوند و حتی المقدور در معرض خشم شاه قرار نگیرند. نمونه بارز این افراد، شخصی به نام میرزا یوسف مستوفی الممالک است که در عین مخالفت با نظرات شاه در موارد متعدد، همچنان در هرم قدرت به عنوان یک قطب باقی می ماند.

نکته بعدی در مورد نحوه توزیع قدرت، به نقش شاه و عناصر اصلی برمی گردد. بدین معنی که در توزیع قدرت، نقش شاه، همواره تعیین کننده نیست و مواردی مشاهده شده است که یکی از عناصر اصلی ساختار قدرت، بیش از شاه در نحوه توزیع قدرت مؤثر بوده است. به عنوان نمونه در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی که محمدشاه پادشاه کشور بود، نقش حاجی میرزا آقاسی در توزیع قدرت، بیش از نقش محمدشاه بود. اما توجه به این موضوع نیز اهمیت فراوانی دارد که در همین حالت نیز مطلقه بودن قدرت شاه محل تردید نبود و هر کاری صورت می گرفت باز به نام "اعلیحضرت" بود.

۴ - دیوانسالاری، بستر انتقال قدرت

دیوانسالاری در دوره قاجار، شامل مجموعه ای از کارکنان حرفه ای اداری-مالی و مناسبات خاص این گروه بود که تشکیلات دیوانسالاری این دوران را شکل می دادند.

بزرگترین مقام اداری به صدراعظم اختصاص داشت. القاب گوناگونی مانند: امیرالدوله اعتمادالدوله، صدراعظم، امیر و قائم مقام را برای این مقام به کار می بردند. ۳۸ بنا بر این نماینده واقعی حاکمیت را باید صدراعظم دانست، زیرا وی با تکیه بر عناصر دیوانی، امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور را اداره می کرد. ۳۹ نکته درخور توجه این است که غالب صدور قاجاری از خاندان شاهی - شاهزادگان نبودند و دلیل این امر را بیشتر باید در ترس شاهان قاجار از سپردن کشور به دست فردی از خاندان خود دانست.

مهمترین عناصر دیوانی را، بعد از صدراعظم، در سه دسته کلی می توان جای داد. دسته اول شامل: دیوانسالاران صاحب منصب بود که مقامات بالای دیوانی را به خود اختصاص داده بودند. این دسته به دلیل موقعیت خاصی که در دستگاه اداری داشتند عمدتاً از زمینداران بزرگ محسوب می شدند (۱) و جزو عناصر اصلی ساخت قدرت قاجاری بودند. دسته دوم، دیوانسالاران متوسط و بانفوذ کمتر را شامل می شد که مسوولیت اداره امور دیوانی و اجرایی کشور را به عهده داشتند. وابستگی اینها به ساختار قدرت قاجاریه بسیار کمتر از دسته اول بود و به همین لحاظ آسیب پذیرتر بودند. از نظر اقتصادی این دسته را جزء طبقه مالکین باید دانست. دسته سوم، "میرزاها" را در برمی گیرد. اینها بخش پایینی دیوانسالاری را تشکیل می دادند و در مجموع جزء طبقه متوسط جامعه آن روزه حساب می آمدند. میزان وابستگی مستقیم آنها نیز به حکومت قاجار، بسیار اندک بود. ۴۰

در باره ارتباط هر یک از این سه گروه با قدرت و نقش آنها در ساختار سیاسی باید گفت که بیشترین نقش به صدراعظم و وزرا که در بالای هرم دیوانسالاری قرار داشتند، تعلق می گرفت. اینها را باید جزو بازیگران اصلی قدرت دانست که به دلیل نقش عمومی نظام دیوانسالاری در ساختار قدرت و جایگاه ویژه این افراد در این نظام، به چنین موقعیتی دست یافته بودند. میرزا شفیع مازندرانی و حاجی محمدحسین صدر اصفهانی و میرزا آقاخان نوری از جمله این افراد بودند. قشر میانی دیوان - سالاری نیز به نوبه خود در قدرت سیاسی سهم بود. این دسته که بهر وکراتهای حرفه ای بودند، با اتصال به شاهزادگان و اعیان و اشراف و صاحب پستهای اداری - مالی بخشی از قدرت را به خود اختصاص می دادند. و اما "میرزاها" که در پایینترین بخش دیوانسالاری قرار داشتند، بیشتر به عنوان کارکنان اداری - مالی مطرح بودند

۱ - این افراد معمولاً به نام وزیر می نامیدند و البته نه به معنی وزرای خارجه یا کشور با امثال آن، مثلاً میرزا بزرگ وزیرنوری پدر حضرت بهاء الله جزو این طبقه دیوانسالاران ارشد بودند که در ضمن جزو ایل قاجار نبودند.

که در تصمیم‌گیریها شرکت نداشتند و طبعاً نقشی نیز در ساختار قدرت سیاسی نداشتند. نهایت آنکه دیوانسالاری به عنوان بستر انتقال قدرت سیاسی و مکانیزم اجرایی آن، خود دارای قشرهای مختلفی بود. این اقشار هرچه بیشتر در معرض تماس با "قدرت سیاسی" قرار داشتند، بیشتر از آن متمتع می شدند و هم بیشتر در آن مشارکت داشتند. البته چون تشکیلات دیوانی به صورت یک کاست نبود، طبعاً تحریک موقعیت افراد در آن کاملاً مشهود بود. یعنی مقام عناصر دیوانی قابل صعود و سقوط بود و این مسئله به عده‌ای از اقشار متوسط و پایین دیوانی، امکان رشد و نهایتاً مشارکت بیشتر را در قدرت می داد. همچنین حفظ و تداوم مشاغل دیوانی با توانایی اقتصادی و مالی، رابطه‌ای مستقیم داشت و این امر نیز به نوبه خود در مشارکت اقشار دیوانی در ساختار قدرت سیاسی مؤثر بود.

۵- حکام یا "شاهان کوچک" ایالات

حکام ولایات و ایالات، مستقیماً از جانب شخص شاه یا صدراعظم تعیین می شدند و در حوزه مأموریت خود، حاکمیت نسبتاً مطلق داشتند. آنان، نظیر شاه در مرکز، تمام اختیارات دولتی را در حوزه حکومتی خود در دست داشتند و فقط در سه مورد در مقابل حکومت مرکزی مسوول بودند: مالیات اراضی، سربازگیری برای ارتش و عواید گمرکی در جاهایی که گمرک وجود داشت. بدین ترتیب حاکم، شاه کوچکی بود که وزیر و تشکیلات حکومتی داشت و به میل خود حکومت می کرد، بخصوص حکامی که شاهزاده نیز بودند. اینان هیچ توجهی به دستورات دیوانی نمی کردند و فقط رضایت شاه را کسب می کردند.

رابطه حکام ولایات و ایالات را با شخص شاه در دو وجه می توان مشاهده کرد: از یک نظر، شاه مستقیماً حکام را تعیین می کرد و با سپردن این منصب به آنها، در واقع مسوولیت جمع آوری مالیات و ایجاد نظم را به حکام واگذار می کرد و همچنین به آنها اختیار می داد که در این چهارچوب حقوق و مزایای مناسب شان خود را نیز از همان محل درآمدهای محل حکومت خود، تأمین کنند. پس در این وجه یک رابطه دو-طرفه و یا به عبارتی یک قرارداد طرفینی بین شاه و حاکم، تنظیم می شد که حاکم در قبال پرداخت میزان معینی مالیات و ایجاد نظم، در منطقه‌ای مشخص، حکمرانی کند و حقوق و مواجب خود را نیز از همان محل تأمین کند. اما از نظر دیگر، شاه با این شکل تعیین حکام ایالات و ولایات، عملاً اختیارات خود را در یک منطقه بخصوص به مناقصه می گذاشت و پس از قرارداد نیز عملاً در اداره امور آن منطقه هیچ گونه مداخله‌ای نداشت، جز اینکه می توانست حاکم را عزل کند. قابل ذکر است که در این

مناقصه ایالات و ولایات، شاهزادگان نیز حضور داشتند. و اما در مورد نقش حکام در ساخت قدرت، ابتدا باید به یک تقسیم‌بندی در مورد موقعیت و جایگاه حکومت‌های ولایات و ایالات توجه کرد. بدین معنی که تمام حکومت‌های ایالات را از نظر رتبه و اهمیت در یک صف نمی توان جای داد، بلکه بعضی از مناطق به دلیل موقعیت خاص سیاسی و اقلیمی و یا به جهت مسائل خاص اقتصادی از جایگاهی برخوردار هستند که ایالات دیگر نیستند و به همین میزان نیز نقش آنها در ساخت قدرت متفاوت خواهد بود.

ایالات و ولایات کشور را به دو دسته کلی باید تقسیم کرد: یک دسته ایالاتی هستند که به لحاظ سیاسی و با اقتصادی و با اینکه در منطقه خاص مرزی قرار گرفته‌اند، در نزد شاه و دربار اهمیت ویژه‌ای دارند و به همین لحاظ افرادی برای تصدی این مناطق برگزیده می شوند که علاوه بر توانایی انجام کار، در هرم قدرت نیز نقش ویژه‌ای داشته باشند. به سخن دیگر، جزء عناصر اصلی و بازیگران اساسی قدرت باشند. مروری بر لیست افرادی که به حکومت ولایات و ایالات مهم مثل: آذربایجان، خراسان، اصفهان و امثال اینها منصوب شده‌اند، به خوبی نشان می دهد که اینها عمدتاً عناصر برجسته و توانای حکومت قاجاری بودند و عموماً نیز از شاهزادگان درجه اول محسوب می شدند. آنان را در واقع باید از ارکان نظام قاجاری دانست که نقش شاه را در ایالات به عهده می گیرند و از جانب او منطقه را اداره می کنند. و اما دسته دوم از ایالات و ولایات، مناطق کم اهمیت و بی اهمیتی هستند که تعیین حکمران آنها نیز از حساسیت خاصی برخوردار نیست و حکمران بیشتر توسط صدراعظم و عناصر دیوانی به شاه پیشنهاد می شود و وی نیز حکم آنها را تایید می کند. اینها در ساخت قدرت، نفوذ اندکی دارند و غالباً نیز در معرض تغییر و جابه‌جایی هستند. به عنوان مثال مناطقی مانند: یزد، شاهرود و قزوین را می توان نام برد.

مسئله مهم دیگری که در مورد حکام ایالات و ولایات باید گفت، این است که حدود حکمرانی افراد یا حوزه اقتدار حکام به تناسب نزدیکی و دوری فرد به مقام سلطنت و موقعیتش در هرم قدرت، تعیین می شود. و حوزه ثابتی را دربر نمی گیرد. به طور مثال زمانی حکمرانی فردی مثل ظل السلطان شاید نزدیک به نصف ایران را شامل می شد و زمانی هم حوزه حکومت وی به اصفهان محدود می شد.

۶ - رهبران دینی و پارادکس قدرت

خصلت دینی بودن جامعه ایران و نفوذ فوق العاده اعتقادات و آداب و رسوم دینی در این کشور، به سخنگویان رسمی آن یعنی رهبران دینی، قدرت قابل ملاحظه‌ای را داده بود. قدرتمندی روحانیت که صبغه اعتقادی داشت با گذشت زمان، این نهاد را به

یک نیروی سیاسی بدل کرد. نیروی سیاسی ای که در کشمکشهای قدرت، حضوری فعال داشت و همواره یکی از مدعیان بهنام آن بود.

از سوی دیگر، وجود این ویژگیها در رهبران دینی، حکومت را واداشته بود تا جایگاهی را ویژه آنان شمارد و همواره از قلمرو سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روحانیون دفاع کند. اما با این وصف، رهبران دینی تا زمان روی کار آمدن رژیم جدید در مشروطیت، هیچ گاه به طور رسمی در دایره بازیگران اصلی قدرت، قرار نگرفتند، اگرچه مشارکت فعالی در اداره امور داشتند. البته این سخن به این معنی نیست که روحانیت، حکومت وقت را تخطئه می کرد و با مایل به سونگونی آن بود، بلکه منظور این است که روند تحولات هیچ گاه آن طور صورت نپذیرفت که روحانیت جزء ارکان رسمی حکومت محسوب شود. این مسئله را باید بیشتر محصول عدم تمایل شاهان قاجار دانست تا خودداری رهبران دینی از مشارکت سیاسی. اگرچه در بین روحانیون نیز افراد بسیار نادری بودند که خود را از دخالت در امور سیاسی کنار می کشیدند.^{۴۲}

عدم تمایل شاه و هرم قدرت بیشتر از موضع نوع توزیع قدرت سیاسی، نشأت می گرفت. بدین معنی که قدرت گرفتن روحانیت، با عنایت به اصل دینی کردن همه چیز در نزد اینان، خود خطری برای دستگاه قاجاریه محسوب می شد. همچنان که تجربه نیز بارها این مسئله را به شاهان قاجار ثابت کرد. به عنوان نمونه یکی از دلایل اصلی آغاز جنگ دوم ایران و روس را فشار بیش از حد روحانیون باید دانست، به طوری که گزارشگر و مورخ دولتی این دوران می نویسد: "کار به جایی رسید که احکام علما را بر اوامر سلطان رجحان دادند... اگر حضرت خاقان بر رای علما انکار کند، اهالی ایران سلطانی برانگیزند و به مخالفت شاهنشاه برخیزند."^{۴۳}

به هر حال حکایت علما و حکومت، حکایت انسان سرمایه ای را می ماند که اگر زیاد به آتش نزدیک شود، او را می سوزاند و اگر دور شود از سرما در عذاب خواهد بود. از همین رو پادشاهان قاجار همواره تلاش می کردند تا حمایت روحانیون را جلب کنند ولی نه آنچنان که قدرت را با آنها قسمت کنند. علما نیز ضمن تایید اساس حکومت و سلطنت و همسویی با آن، هیچ گاه پست رسمی قبول نکردند و رسماً جزو حکومت نشدند. ملامحمد صالح برغانی به حاکم قزوین گفت: "حکمرانی و منصب تو تا وقتی است که از سلطان، منصبی داری، پس از عزل همه لذایذ در حین فقدان است ولیکن علمای دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارت و به محض اینکه شما اعیان ما را دیدید ما را احترام می کنید و... این سطوت خدایی است و بهتر از همه لذایذ است."^{۴۴} این بیان به خوبی تگرش روحانیون و حکومتگران را نسبت به هم روشن می کند، بدین

معنی که روحانیت در عین همسویی و همراهی معنوی با حکمرانان، هیچ گاه در مجموعه با زیگوران اصلی قدرت قرار نگرفت.

مسئله مهم دیگری که در همین ارتباط در زمان قاجارها رخ داد، جدا شدن نقش نهاد مذهبی از نهاد سیاسی بود، گرچه تجلیات اولیه این موضوع از زمان نادرشاه رخ نموده بود ولی بروز جدی آن را در این دوران می توان مشاهده کرد. ماجرا از این قرار بود که در اندیشه روحانیون با اینکه شاه، سایه خدا محسوب می شد ولی نماینده امام غایب نبود که مجتهدان را نیز زیر پوشش خود بگیرد، به همین لحاظ بین نهاد مذهبی و نهاد سیاسی، انفکاک به وجود می آمد که نتیجه اش افزایش اقتدار مردمی نمایندگان نهاد مذهبی بود.

از سوی دیگر، این واقعیت که نهاد مذهبی، دیگر حتی در نظریه نهاد سیاسی را شامل نمی شد، به معنای آن بود که نهاد مذهبی بیشتر از گذشته ملجا و حامی مردم در برابر قدرت خودسرانه حکومت بود. همچنین بعضی اوقات قدرت رهبران محلی مذهبی به صورت خطری برای حاکم محلی تجلی می کردند. از این رو بود که میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه، سه رهبر برجسته مذهبی تبریز، یعنی: میرزا - علی اصغر شیخ الاسلام و پسرش و حاجی میرزا باقر امام جمعه را از این شهر تبعید کرد. زیرا حیثیت آنان، خطری برای اقتدار حکام، به شمار می رفت. البته یکی از عوامل مهمی که در استقلال فزاینده نهاد مذهبی، در این دوران، سهم به سزایی داشت، این موضوع بود که مراکز شیعی در نجف و کربلا در خارج از حوزه اقتدار سیاسی سلطان ایران قرار داشتند. ۴۵

خانم کدی در تحلیل خود از مناسبات نهاد مذهبی با سلطان می گوید: "آنچه برای قدرت دولت مرکزی از قبایل و خانواده های پر قدرت نیز خطرناکتر می نمود، نفوذ عظیم علمای مذهبی شیعه بود. در حالی که سلاطین صفوی با این ادعا که آنها از اولاد ائمه می باشند، و با کنترل قابل ملاحظه بسیاری از رهبران مذهبی، موفق شدند از عواقب بسیار خطرناک رشد قدرت اجتماعی - اقتصادی و نیز داعیه های عقیدتی علما در امان بمانند. ولی این مسئله در مورد سلاطین قاجار کمتر صادق بود." ۴۶

به هر روی موقعیت ویژه رهبران مذهبی در جامعه یک نوع "اقتدار" سیاسی به آنان می بخشید که قادر بودند در برابر قدرت سیاسی بایستند و با آن به مبارزه برخیزند. اگرچه تا هنگام قیام تنباکو مسئله ای جدی در این خصوص پدید نیامد ولی شاهان به خوبی به این امر واقف بودند و سعی داشتند ضمن اینکه احترام علما را به گونه ای حفظ کنند، در همان حال از دخالتشان در امور سیاسی نیز جلوگیری کنند و

این همان موضوعی است که از آن به رهبران روحانی و پارادکس قدرت باید یاد کرد.

۷ - نقش نیروهای نظامی (قشون) در ساختار قدرت

با کمال تعجب باید گفت که پادشاهان قاجار به امر ایجاد یک نیروی نظامی مدرن، که قادر باشد آنها را در مقابل حملات خارجی و شورشهای داخلی حفظ کند، توجه چندانی نداشتند. علت این امر شاید به حضور ایلات و نقش اساسی آنها در ساختار قدرت مربوط باشد، زیرا آنان دارای قوای مسلمی بودند که حکومت با اتکا به آنها قدرت را به دست آورده بود و حالا نیز با تکیه بر آنها می توانست به حراست از آن بپردازد. البته وقوع جنگهای ایران و روس، به وضوح نشان داد که این نیروها از مقابله با قوای منظم دولتهای مقتدر، عاجز خواهند بود و ضرورت ایجاد قشون بکدست و متمرکز دولتی از همان زمان مشخص شد. عباس میرزا که خود از نزدیک، عدم کارایی نیروهای سنتی قشون ایران را شاهد بود، برای تشکیل قشون منظم اقداماتی به عمل آورد که از آن جمله می توان به: آوردن کارشناسان نظامی از کشورهای مختلف، ایجاد کارخانه های اسلحه سازی و تشکیل نخستین واحدهای منظم نظامی، اشاره کرد ولی با مرگ وی اصلاحات نظامی او نیز به فراموشی سپرده شد و دیگر دنبال نشد.^{۴۷}

به هر رو فقدان یک قوای مسلح منظم و مستقل باعث شد که این طبقه نقشی در ساختار قدرت قاجاریه نداشته باشند، به بیان دیگر فرماندهان نظامی از این جهت که دارای مناصب نظامی بودند، نقشی در ساختار قدرت نداشتند، بلکه مشارکت آنها در قدرت، به دلایل دیگری مانند زمینداری و با رباستاپل برمی گشت، به طوری که بسیاری از صاحب مناصب نظامی، به واسطه جایگاه طبقاتی و با سیاسی به این مناصب دست می یافتند^{۴۸} البته فقدان قشون قدرتمند مستقل از ساختار ایلی، باعث نتایج بسیار متنوع دیگری می شد که به طور مثال می توان به پیدایش شیوه تطمیع^(۱) گروگان گرفتن فرزندان رؤسای قبایل^(۲) و ایجاد اختلاف میان نیروهای مخالف، اشاره کرد.

۱ - سلاطین قاجار برای حمایت و استفاده از قوای ایلات به رؤسای ایلات هدایا و سرزمینهای تازه می دادند یا به خود ایل امتیازهایی در مالیات و امثال آن اعطا می نمودند یا غارت شکست خوردگان را امتیاز پیروزی ایلات قرار می دادند که مورد اخیر خصوصاً مایه خرابی مملکت می شد.

۲ - همان طور که آقا محمدخان قاجار به عنوان گروگان عدم شورش ایل قاجار نرسد زندیه نگهداری می شد در دوره قاجار رؤسای ایلات فرزندان یا بستگان نزدیک خود را به اجبار به پایتخت می فرستادند که تحت الحفظ در آنجا بودند تا اطمینان دولت مرکزی از عدم شورش ایلات حاصل شود.

این روشها قبل از هر چیز نشان ضعف ساختاری قاجارها به دلیل نداشتن یک قشون مستقل منظم بود.

فقدان یک سازمان نظامی مناسب، قوای سنتی ایران را به بی نظمی و ضعف کشاند و این در حالی بود که حکومت با فروش مناصب نظامی به عناصر سیاسی بیسازمان و بیسواد یا عناصر دیوانی که هیچ گونه توانایی و صلاحیت نظامی نداشتند، به انهدام بیشتر آن کمک می کرد. نکته قابل توجه دیگر در همین زمینه این است که به نظر می رسد حکام ایلات و روستای قبایل به طور آگاهانه از شکل گیری یک قشون منظم وابسته به دولت، جلوگیری می کردند. فهم این مسئله چندان دشوار نیست زیرا که پیدایش چنین نیرویی به حکومت مرکزی این امکان را می داد که از قدرت آنان بی نیاز باشد و لذا اقدام به سرکوب آنان کند، چیزی که در دوره سلطنت رضاخان اتفاق افتاد. همچنین سیاست روس و انگلیس نیز خواهان شکل گیری نیروی مسلح متمرکزی نبوده چرا که این امر با تداوم نفوذ و حضور سیاسی آنان، همخوانی نداشت و آنها با جلب حمایت ایلات مستقر در مناطق نفوذ خود، امنیت را به شکل بهتر و احتمالاً دلخواه تامین می کردند.

به هر حال در جمع بندی نقش قشون در ساختار قدرت قاجاریه باید گفت که این نیروها به دلیل فقدان یک سازمان نظامی مستقل در هرم قدرت نقش چندان نداشتند و بیشتر وابسته به نهادهای اجتماعی بودند که نمایندگان آن نهادها نقش مشارکت سیاسی را برعهده داشتند.

۸ - نفوذ بیگانگان در ساختار قدرت سیاسی

از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی، روسیه پیشروییهای خود را در آسیای مرکزی آغاز کرد و موفق شد بر این نواحی تسلط یابد. به تدریج که سپاهیان روس بر طوایف قزاق، ازبک و ترکمن پیروز شدند، فاصله روسها با انگلیسها که آهسته به سوی بلوچستان و افغانستان نفوذ می یافتند، کمتر می شد و خطر کشمکش و زدو خورد، صلحی متزلزل را که بین این دو قدرت عظیم منعقد شده بود، تهدید می کرد. از نظر انگلیسها نفوذ روسیه در آسیای میانه اگر مایه ترس و وحشت نبود، موجب اضطراب و نگرانی بود. در حالی که روسها این کار را نفوذ طبیعی خود در مناطقی می پنداشتند که به آنها تعلق داشت. از سوی دیگر، ناپلئون بناپارت از درون انقلاب فرانسه سر برآورده بود و به دنبال گسترش نفوذ فرانسه، چشم به آبهای گرم خلیج فارس داشت. سرانجام روسها در سال ۱۸۰۵ میلادی حملات خود را به منطقه قفقاز، کوه خواجهزار دولت ایران بود، آغاز کردند و گرجستان را ضمیمه خاک خود کردند.

فتحعلیشاه که حاضر نبود سرزمینی را از دست بدهد که قونها بر آن دیگر فرمانروایی ایران، حکم رانده بودند، با روسها جنگید و به سختی شکست خورد. ۴۹ به موجب عهدنامه گلستان (۱۲۱۸ ه. ق) ایران بسیاری از متصرفات خود را در قفقاز از دست داد، از جمله باکو، دربند، گنجه، گرجستان و حق کشتیرانی در دریای مازندران را که بنا بر همین عهدنامه به روسیه واگذار شد. همچنین ایران قرار نامطلوبی را در مورد تعرفه‌های گمرکی پذیرفت. ۵۰ اما شاید بدترین شرایط مذکور در قرارداد، مفاد ماده ۵ عهدنامه بود که به موجب آن روسها عباس میرزا را وارث قانونی تاج و تخت ایران دانستند و قول دادند که چنانچه بر سر مسئله جانشینی اختلافی روی دهد، او را یاری کنند. ۵۱ بدین گونه روسها وسیله سودمندی برای دخالت مستقیم در ساختار قدرت ایران به دست آوردند.

در جنگ دیگری که بین ایران و روس روی داد، (۱۲۴۱ ه. ق.) روسها مناطقی دیگری از ایران را متصرف شدند و بر طبق پیمان نامه بازرگانی حقوق ویژه‌ای در این خصوص به دست آوردند. همچنین بر طبق ماده هفتم قرارداد ترکمانچای دولت تزار متعهد شد که عباس میرزا و فرزندانش را به عنوان جانشینان قانونی سلطنت قاجار در ایران بشناسد. ۵۲ وقوع جنگهای ایران و روس، روند نزولی قدرت مرکزی را شدت بخشید و شیرازه آن را از هم گسست، به طوری که دولت ایران از این تاریخ، سلطه روس را بر بخشهایی از کشور پذیرفتند و نفوذ آن را در تحولات درونی قدرت سیاسی پذیرا شدند. در چنین شرایطی، انگلستان نیز برای جلوگیری از نفوذ روزافزون روسیه در ایران، درخواست امتیازاتی از ایران کرد. حکومتگران ایران که دیگر صاحب اقتدار چندانی نبودند و درک درستی نیز از سیاست جهانی نداشتند، قراردادهای اقتصادی و سیاسی دیگری را با آنها امضا کردند که در نتیجه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، بیش از پیش دچار مخاطره شد. ۵۳

جنگ هرات، انگلستان را بیشتر حساس کرد که چنانچه ایران تحت سیطره کامل روس درآید، با توجه به فعالیت‌های گسترده ناپلئون که هر لحظه احتمال خطرات جدی هندوستان را که مرکز ثقل حضور انگلیس در منطقه بود، تهدید می کرد، این کشور نیز تلاش خود را برای داشتن اهرم فشار بر حکومت ایران، بیشتر کرد، و به طور موازی نفوذ خود را بر صاحبان قدرت در ایران و بخصوص رویه‌سای ایلات در جنوب و حکمرانان این منطقه افزایش داد.

وجود دو قدرت بزرگ در مجاورت ایران و سیاست‌های توسعه طلبانه آنها که گاه و در روی یکدیگر نیز قرار می گرفتند، عملاً شرایطی را به وجود آورد که قدرت

دولت مرکزی به شدت تضعیف شد و آنها با توافق و گاهی نزاع، سرنوشت ایران را تعیین می کردند. البته حضور دوگانه قدرت خارجی در ایران باعث وضعیت " نیمه استعماری" در این کشور شد. در چنین وضعی حاکمیت رسمی قاجاریه از بین نرفته بود و کشور مستعمره^{۵۴} قدرت خاصی نشده بود. ولی دولتهای خارجی با تکیه بر ضعف دولت مرکزی و نفوذی که از راه انعقاد قراردادها به دست آورده بودند، در روند تصمیم گیریها دخالت می کردند. ۵۴

نکته قابل توجه دیگر اینکه روس و انگلیس از مجرای تسلط بر دربار سلطنتی نیز به گسترش نفوذ خود در ایران می پرداختند، این امر باعث پیدایش گرایش سیاسی در طبقه حاکمه ایران شد که طی آن درباریان و عناصر بالای دیوانی خود را به یکی از این دو دولت منتسب می کردند و بدین وسیله هم مصونیت سیاسی می یافتند و هم از قدرت بیشتری برخوردار می شدند. ۵۵ به هر تقدیر آنچه از نظر ساخت قدرت، پس از افزایش نفوذ خارجیان در ایران قابل توجه است، تقسیم شدن بسیاری از عناصر اصلی هرم قدرت به روسوفیل و انگلوفیل می باشد.

در خاتمه، باید گفت که ساختار سیاسی حکومت قاجاریه ساختاری است که شاه، محور و مرکز آن را تشکیل می دهد و درباریان و شاهزادگان، رؤسای ایلات، خوانین و حکام ایلات، عناصر اصلی هرم قدرت را سازمان می دهند. از سوی دیگر، مطلقیت سلطان و اندیشه استبداد مطلق، این ساختار سیاسی را متطلب و غیرمنعطف می کرد، به طوری که علی رغم تحولات عظیمی که در جهان، در هنگام سلطه قاجارها، رخ داد، حکومت قاجاری خود را از آنها کنار نگاهداشته و به شیوه کهن، حکمرانی می کرد، اگرچه ضعف ساختاری و ناتوانی شاهان این سلسله، تداوم آن را چندان بی دغدغه ممکن نمی کند.

یادداشتها:

۱ - آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، انتشارات سهروردی و مروارید، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۵-

۲ - علی بابایی، غلامرضا و آقایی، بهمن، فرهنگ علوم سیاسی، جلد اول، انتشارات ویس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۰

۳ - البته عدهای از محققین رژیم قاجاری را تحت عنوان " استبداد شرقی" و عدهای دیگر به عنوان " فئودالیسم شهری" نامگذاری کرده اند. فارغ از اینکه این نظریات تا چه حد درست است، متذکر می شود که در بحث حاضر، مطلق ساختار سیاسی از نظر گاه علوم سیاسی مورد نظر می باشد.

- ۴ - شاید تشبیه ساختار قدرت قاجاریه به یک منظومه کیهانی، بحث را ذهنی جلوه دهد، ولی به نظر می رسد که این مدل تصویر نسبتاً کاملی از ساختار دولت قاجاریه را نشان می دهد.
- ۵ - مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، طهران، بی تا، ص ۳۹۴
- ۶ - احتشام السلطنه، خاطرات، انتشارات زوار، چاپ دوم، طهران، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲
- ۷ - ملکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، انتشارات سعدی مجید، چاپ دوم، طهران، بی تا، ص ۳۹۸
- ۸ - کوزن، جرج، ن، ایران و قضیه ایران، غ. وحید مازندرانی، جلد اول، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، طهران، ۱۳۶۲، ص ۵۱۳
- ۹ - اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، خلسه مشهور به خوابنامه، به کوشش محمودکتیرایی، کتابخانه طهوری، چاپ اول، طهران، ۱۳۴۸، ص ۱۷
- ۱۰ - قزوینی، محمدشفیع، قانون قزوینی، به کوشش ایرج افشار، طلایه، طهران، ۱۳۷۰، ص ۳۱
- ۱۱ - آدمیت، فریدون و ناطق، هما، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار، انتشارات آگاه، چاپ اول، طهران، ۱۳۵۶، ص ۱۴ - ۱۳
- ۱۲ - قانون قزوینی، پیشین، ص ۲۲
- ۱۳ - بروکش، هنیرش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، سفرنامه ایلچی پروس (آلمان)، جلد دوم، مهندس کردبچه، انتشارات اطلاعات، طهران، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۵۴۴
- ۱۴ - ایران و قضیه ایران، جلد اول، پیشین، ص ۵۲۶
- ۱۵ - تاریخ ایران، ملکم، پیشین، ص ۳۸۹
- ۱۶ - دوگوبینو، سفرنامه دوگوبینو، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر کتابسرا، چاپ اول، طهران، ۱۳۶۷، ص ۳۷۹ - ۳۷۸
- ۱۷ - 17. Abrahamian, Ervand, Iran. Between Two Revolutions, Princcton, University. Press. Princeton. New Jersey, 1982, 33-34
- ۱۸ - پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک "ایران و ایرانیا ن"، کیکاووس جهاننداری، شرکت سهامی خوارزمی، چاپ دوم، طهران، ۱۳۶۸، ص ۳۶
- ۱۹ - سپهر، ناسخ التواریخ، ص ۲۳۷، به نقل از حماسه کویر، محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، طهران، ۱۳۵۷، ص ۲۸ - ۲۷
- ۲۰ - شرح زندگانی من، جلد اول، پیشین، ص ۲۹

- ۲۱ - فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، دکتر منوچهر امیری، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، ص ۸۵
- ۲۲ - شرح زندگانی من، جلد اول، پیشین، صص ۲۹ - ۲۸
- ۲۳ - باستانی تباریزی در حماسه کویر از مال و املاک ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم مقتدر کرمان و پسوانش داستانهای جالبی نقل می کند. حماسه کویر، پیشین، صص ۱۴ - ۱۵
- ۲۴ - سفرنامه پولاک، پیشین، ص ۳۶
- ۲۵ - خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، انتشارات امیرکبیر چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۶
- ۲۶ - هدایت، روضدالمفا، جلد ۹، ص ۶۹۷، به نقل از حماسه کویر، پیشین، صص ۱۸ - ۱۶
- ۲۷ - اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، الآثار و الاثار، چهل سال تاریخ ایران، جلد اول بد کوشش ایران افشار، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۲۸
- ۲۸ - سفرنامه پولاک، پیشین، ص ۳۷
- ۲۹ - لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام (مجموعه مقالات)، یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۸۳
30. Lambton, Ann K.S. GAJAR PERSIA, Published by I.B. Taurist 8 Co. Led London. 1987, pp. 95. - ۳۰
- ۳۱ - شرح زندگانی من، جلد دوم، پیشین، ص ۲۷۴
- ۳۲ - قاسمی، ابوالفضل، الیگاری یا خاندانهای حکومتگر ایران، جلد اول، خاندانهای فیروز و فرمانفرمایان، چاپ اول، دانش و آرمان، تهران، ۱۳۵۲، صص ۷ و ۵۶
- ۳۳ - فارسنامه ناصری، جلد اول، پیشین، صص ۹۷۰ - ۹۶۶
34. The Cambridge history of Iran, Volume 7, Cambridge university, London, First 1991 pp. 176. - ۳۴
- ۳۵ - ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، به نقل از تکوین سرمایه داری در ایران، محمدرضا فشا، انتشارات گوتنبرگ، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۹۰
- ۳۶ - دستورالعمل مستوفی الممالک در زمان صادراتش به حکام ولایات به نقل از افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجاریه، پیشین، ص ۴۴۹
- ۳۷ - خاطرات احتشام السلطنه، پیشین، ص ۱۲۴
- ۳۸ - سفرنامه پولاک، پیشین، ص ۲۹۵
- ۳۹ - سفرنامه دوگوبینو، پیشین، ص ۲۵۷

- ۴۰ - سفرنامه هولاک، پیشین، ص ۳۷
- ۴۱ - سفرنامه دوگوبینو، پیشین، ص ۳۶۰
- ۴۲ - الگار، حامد، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ دوم، طهران، ۱۳۵۹، ص ۳۱
- ۴۳ - روضه الصفاى ناصرى، به نقل از منابع فوق الذکر، ص ۱۳۰
- ۴۴ - تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، انتشارات علمیه اسلامیة، طهران، بی تا، صص ۹۱ - ۹۲
- ۴۵ - لمبتون، نظریه دولت در ایران، چنگیز پهلوان، نشر کتاب آزاد، چاپ اول، طهران، ۱۳۵۹، صص ۸۵ - ۸۴
- ۴۶ - کدی، نیکی آر، ریشه‌های انقلاب ایران، عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، چاپ اول، طهران، ۱۳۶۹، ص ۶۰
- ۴۷ - ریشه‌های انقلاب ایران، پیشین، ص ۵۹
- ۴۸ - 48. The cambridge History of Iran, Volume 7, pp. 177
- ۴۹ - کاظم‌زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۸ - ۱۹۱۴ پژوهشی در باره امپریالیسم، دکتر منوچهر امیری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ اول، طهران، ۱۳۵۴، ص ۳
- ۵۰ - تاجبخش، احمد، سیاستهای استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، انتشارات اقبال، چاپ اول، طهران، ۱۳۶۱، متن قرارداد در ص ۲۲۲
- ۵۱ - پیشین، ص ۲۲۲
- ۵۲ - پیشین، ص ۲۲۴
- ۵۳ - برای مطالعه قراردهای فوق الذکر به منبع پیشین مراجعه فرمایید.
- ۵۴ - اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، انتشارات زمینه، چاپ اول، طهران، ۱۳۵۹، صص ۲۷ - ۲۶
- ۵۵ - 55. The cambridge History of Iran, Volume 7, pp. 180-181

(این مقاله از مجله "نامه فرهنگ" فصلنامه تحقیقاتی وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۱ نقل شده.)

خصوصیات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دوران قاجار

الف - حکومت و تقسیمات مملکتی

در ادامه توضیحات و تکمیل مطالب مقاله قبل به برخی نکات دیگر اشاره می‌کنیم تا تصویری روشنتر از وضعیت حکومت در آن زمان به دست‌آید. لردکرزن می‌نویسد:

" اکنون بررسی آن عوامل سیاسی را که در حال حاضر حاکم بر اوضاع ایران است آغاز می‌کنم. در سرزمینی که از حیث ترقیات قانونی بسیار عقب مانده است و از لحاظ سازمان و مبانی اساسی فاقد همه چیز و در سنتهای کهن شرقی سخت‌پا برجاست، عامل فردیت به طوری که دور از انتظار هم نیست قدر و اهمیت کلی دارد. حکومت ایران کم و بیش اعمال قدرت خودسرانه از ناحیه عناصری است که بنا بر سلسله مراتب شامل شهریار تا کدخدای دهی حقیر می‌شود. پس‌یگانه اصل مانع که در مقابل رفتار طبقات رسمی پایینتر قرار گرفته است ترس از مقام بالاتر از خود ایشان است که گاهی امکان تعدیل آن هست..."^۱

" رژیم اداری ایران در واقع تا این زمان کم و بیش همان است که در عهد پادشاهان هخامنشی بود. امپراتوری به ایالات تقسیم شده است که والی منصوب خود پادشاه بر آن فرمانروایی دارد و مستقیماً هم مسوول اوست. ایالات به چندین بلوک و بلاد (ولایات) و توابع آنها و قصبات قسمت شده که حکام آنها را نیز مستقیماً شاه تعیین می‌کند و یا حاکم کل ایالتی که نقاط مزبور تابع او به‌شمار می‌روند... حکام کل و نواب ایشان معمولاً حاکم نام دارند و دسته دوم گاهی نایب‌الحکومه خوانده می‌شوند. در زیردست حاکم، داروغه یا رئیس پلیس است. بعد کلانتر یا شهردار و کدخدا که رئیس بخش یا حوزه‌ای در شهر و یا مرد سالخورده دهکده است. حکومت عمده بر عهده پسران و برادران و عموها و یا منسوبان شاه است، اما نه به آن صورت طاق‌فرسا و تقریباً جنایت‌آمیزی که در آغاز این قرن بوده. در حال حاضر حاکم به جای آنکه از ایالت خود غایب و در پایتخت حاضر باشد در حکومت نشین اقامت و در کارهای اداره و بخصوص امور مالی پیشکار یا مستوفی در زیردست دارد."^۲ و همچنین می‌نویسد:

" در تقسیمات اداری ایران اصول ثابت یا دائمی وجود ندارد. تجزیه یا اختلاط آنها بسته به شایستگی یا شهرت متصدیان آن و منوط به میزان اعتماد یا بیم سلطان

نسبت به حکام و فرمانداران است... باید خاطر نشان ساخت که هیچ گونه اصول جغرافیایی و نژادی یا سیاسی ظاهرا در تعیین میزان و حدود وسعت این تقسیمات مختلف که مساحت بعضی از آنها از تمام انگلستان بیشتر است و بعضی دیگر به شهر وارفت‌های با حوالی آن محدود می شود دخالتی ندارد.^۳

در کتاب تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز نوشته ۶ تن از تاریخنگاران شوروی سابق تقریبا به همین صورت ولی دقیقتر حکومت و تقسیمات کشوری مطرح شده است: "ایران دارای رژیم فئودالی سلطنتی با اختیارات نامحدود شاه که در رأس این رژیم قرار داشت بود. برای انجام کارهای دولت شاه، نخست وزیر (صدراعظم) را برمیگزید. گذشته از صدراعظم سه وزیر دیگر در دستگاه حکومت فعالیت می کردند (۱) مستوفی الممالک مسوول کارهای مالی دولت (۲) منشی الممالک مسوول دبیرخانه سلطنتی و کارهای مربوط به روابط با کشورهای خارجی (۳) وزیر جنگ مسوول اداره عملیات جنگی و ارتش. علاوه بر اینها ایشیک آقاسی مسوول انجام کارهای بی شمار درباری، فراسباشی مسوول انتظامات و کارهای پلیسی، خواجهباشی رئیس خواجه‌های حرم سرا و میرآخورباشی مسوول نگاهداری اسبهای سلطنتی و غیره بودند که در دستگاه حکومت اهمیت فراوانی داشتند.

اینان فقط به شخص شاه خدمت می کردند و اهمیت آنها از وزیرانی که کارهای مهم دولتی را انجام می دادند کمتر نبود.

از لحاظ تقسیمات کشوری ایران به سی شهرستان (ولایت) و چهار استان (ایالت) تقسیم می شد. این چهار ایالت، آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان بودند. در رأس هر ایالت یک والی و در رأس هر ولایت حاکم قرار داشت. والیان مهمترین ایالتها را خود شاه برمیگزید و معمولا فرزندان شاه (شاهزادگان) یا خویشاوندان بسیار نزدیک او بودند. معمولا والیگری مهمترین و ثروتمندترین ایالت آن زمان یعنی آذربایجان به ولیعهد سپرده می شد.

فرمانروایی بخشها که تابع ایالات و ولایات بودند به خانهای متنفذ محلی مورد اعتماد شاه و والیان واگذار می گردید. والیان و حاکمان... در کارهایشان استقلال کامل داشتند، آنها هم برای خود وزیر می گماشتند، پولهای مسی را سکه می زدند، عوارض و مالیاتها را به ابتکار خودشان از مردم می گرفتند. کیفوها و مجازاتها را خودسرانه نسبت به بزهکاران اجرا می کردند...^۴

در باره صفات کلی و طرز کار و خدمت وزیران دربار ایران لرد کوزن بسه نوشتجات سر جان ملکم در ابتدای قرن نوزدهم استناد می کند و می نویسد:

" وزیران و ما موران عمده دربار تقریباً همیشه افرادی با آداب و متین و در کار ادارات تابع خود نیک آزموده و در محاوره خوشایند و صاحب اخلاق ملایم و نظری بسیار تیزبین دارند. ولی این صفات دلپسند و سودمند به طور کلی تنها چیزی است که ایشان دارند. فضیلت یا فضل و دانش از ناحیه افرادی که بیشتر زندگانی ایشان صرف حفظ ظواهر آداب می شود و وسایل معیشت آنها از آلوده ترین منابع تامین می گردد و کار عمده آنها تحریکاتی است که همواره هدفهای واحدی دارد یعنی حفظ خویشتن یا تباهی کار دیگران و کسانی اند که بدون خطر قادر به حریف دیگری جز نیرنگ و فریب نیستند و خلاصه به واسطه وضع و شرایطی که دارند محکوم به پول دوستی و حیلگری و بی حقیقتی اند.

تردید نیست که وزیرانی در ایران بوده اند که عین بی انصافی استایشان را جزء این طبقه بندی کلی قرار داد اما حتی ممتازترین آنها با وجود فضائل و هنرهای خود تا حدی ناچار شده اند که رفتار خود را با وضع و محیطی که ایشان را فراگرفته بود منطبق سازند و مگر آنکه لطف و اعتماد سلطان آنها را چنان در وضع و مقامی قرار دهد که از آزار رقیب بیمناک نباشند و گرنه ضرورت آنها را وادار می کند که رفتار چاپلوسی و ریا پیشگیرند و برخلاف حق و کمال اخلاقی که یگانه شرایط ضامن احترام است و همه کس حاضر است نسبت به افراد شریف و بزرگ قایل شود، رفتار نمایند" این نکته های دقیق ناشی از بصیرت و انصاف نویسنده ممتاز آن است و جای نهاییست نگرانی است که آن اخلاق و صفات در حال حاضر به همان اندازه صادق باشد که در نسل گذشته بود. " ۵

ب- اقتصاد

قدر مسلم در این مختصر قضا آن نداریم که به بررسی دقیق اقتصاد در دوران قاجار بپردازیم و لکن جهت اطلاع از وضعیت دوران ظهور، مسائلی چند ضروری است ذکر شود.

جمعیت ایران در آن ایام بنا بر تحقیقات و اظهار نظر لرد کرزن ۹ میلیون نفر تخمین زده شده و با توجه به روستاها و دهات بسیاری گسه اثری از آنها در نقشه نیست می توان برآورد کرد که جمعیت بیشتر از این تعداد بوده است. در کتاب تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز نوشته شده " در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ ایران کشور کشاورزی پس افتاده ای بود که به طور کلی قشر فئودالها آن را می گرداند و عشایر و کوچ نشین با نظام روابط تولیدی نیمه فئودالی - نیمه پدسالاری زندگی می کردند. در همان هنگام در کشورهای اروپایی روابط سرمایه داری

در حال شکوفایی بود. انگیزه‌های عقب‌افتادگی اجتماعی - اقتصادی ایران، در درجه اول استیلای بی در پی و خانمان برانداز بیگانگان در قرون وسطی و حتی جنگ و ستیزهای داخلی و پیوسته فئودالها بود. به‌ویژه این کیفیت که ضمن سرتاسر سده ۱۸ در ایران ادامه داشت جامعه ایرانی را از پای درآورد. استیلای بیگانگان و ستیزهای فئودالی داخلی، روستاها و شهرها را به ویرانی کشاند. صنایع را از میان برد و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی کشور را متوقف کرد. ویرانی سیستمهای آبیاری باعث شد که در بهینه‌های گسترده‌ای از زمینهای قابل کشت کار کشاورزی غیرممکن گردد، نوسازی تاسیسات آبیاری هم نیازمند به زمان طولانی و کار توانفرسا بود. بنا بر این بیشتر از زمینهای بارور استانها به بیابانهای بایری تبدیل شدند. اصل نظام اجتماعی بر پایه مالکیت فئودالی شاه، خانها و فئودالهای روحانی روی زمینهای کشاورزی و آب استوار بود. شاه که بزرگترین مالک زمینهای کشاورزی ایران به‌شمار می‌رفت به‌خانه‌های زیردستش به جای حقوق و پاداش زمینهایی را به عنوان تیول و سیورغال و درآمد شهرها را واگذار می‌کرد... دهقانان که به راستی زمینی از خود نداشتند با شرایط اسارت‌آور اجاره فئودالی کار می‌کردند... علاوه بر این دهقانان ناگزیر بودند قسمتی از مواد خوراکی یا اجناس مصرفی اربابها را تامین کنند و وظایف شاقی به‌عهده آنها گذاشته می‌شد. مثل کار بدون دریافت مزد در ساختمان‌ها و... علاوه بر رعیت‌های دهقان ساکن روستاها، در سرتاسر کشور عده زیادی از مردم (تقریباً $\frac{1}{4}$ تمام جمعیت ایران) به حال کوچ نشینی یا نیمه‌کوچ نشینی (ایلپاتی) زندگی می‌کردند که کار بیشتر اینها دامداری بود... دهقانان ساکن، کوچ نشینان و نیمه-کوچ نشینان گذشته از کشاورزی و دامداری به کارهای قالبیافی، پارچه‌بافی و صنایع دستی دیگر خانگی می‌پرداختند...

در شهرها به موازات پیشرفت صنایع، سازمانهای صنعتی قرون وسطایی نگاهداشته شده بودند. رفته‌رفته کارگاههای پیشرفته‌ای نیز پدید آمدند... محصولات صنایع خانگی نیازمندیهای کشور را از لحاظ پارچه‌های نخی و ابریشمی و ظروف مسی تامین می‌کردند. قالی، برخی از پارچه‌ها... از جمله به کشورهای همسایه، روسیه و اروپای باختری صادر می‌شد.

صنایع با بازرگانی پیوندی ناگسستنی داشتند. معمولاً کارگاهها در بازارها متمرکز بودند در اینجا هم کالا تولید می‌شد و هم به فروش می‌رسید... با وجود اینکه بازرگانی داخلی نسبتاً به میزان گسترده‌ای رواج داشت... اما ناامنی مملکت، تعدی حکام، راهزنیهایی که در راههای بازرگانی انجام می‌گرفتند و باعث

اخذ عوارض به منظور امنیت راهها از بازرگانان و پیشه‌وران می شدند همه اینها راه پیشرفت بازرگانی و کسب و کار را سد می کردند...

در ایران اساس اقتصاد بر کشاورزی و دامداری استوار بود ولی محصول کم و زحمت فراوان بود. کشت تریاک و فروش آن رقم عمده درآمد خزانه ایران را تأمین می کرد. دو نوع مالیات ثابت و درآمد غیرثابت وجود داشت. مالیات ثابت از محل مالیات مرتب، درآمد املاک شاهی، گمرک و کرایه و اجاره بها و درآمد غیرثابت از موارد عمومی، پیشکشهای عیدها، پیشکشهای فوق العاده، هدایا و جرایم و رشوه حاصل می شد...

جمع آوری مالیات و عوارض به اشخاص معینی اجاره داده می شد و این اجاره - کاران بارها بیشتر از مبلغی که بایستی به خزانه شاه می پرداختند، از مردم اخذ می کردند، رشوه خواری در آن زمان دامنه گسترده‌ای به خود گرفت، ... بیشتر پولهایی که به عنوان مالیات از مردم دریافت می گردید صرف نگهداری دربار شاه و حرمسراها ی درباری می گردید... ۶"

نمی توان از سیستم اقتصاد ایران در آن زمان بدون ذکر مداخل گزشت. لورد کرزن می نویسد: "مداخل یکی از رسمهای ملی است و دریافت آن به انواع مختلف صورت می پذیرد و مهارت در این کار به اندازه انواع گوناگون آن است و مورد نهایت علاقه و حظ خاطر فرد ایرانی است. این کلمه بسیار جالب که به قول آقای واتسن معادل کافی برای آن در زبان انگلیسی نمی توان یافت بسته به منظور عاملی که در بین باشد می توان چند قسم از قبیل کمیسیون، درآمد، شیرینی، حق حساب، ربایش و بهره ترجمه کرد... از مذاکراتی که بین دو طرف یکی گیرنده و دیگری دهنده یا یکی مافوق دیگری زبردست و یا حتی دوطرفی که در قراردادی وضع برابر دارند جاری است بدون اینکه از طرفی که جریان کار به نفع اوست و یا نسبت به وی خدمتی انجام یافته باشد امکان ندارد در ازای آنچه کرده یا داده است مبلغی نقد ادعا و دریافت ننماید و ممکن است این نکته را هم گوشزد کرد که نهاد انسانی در سراسر جهان یکی است و رسم و راهی نظیر آن در مملکت خود ما هم یا دیگر کشورها هست... این قول تا حدودی وارد است اما در هیچ کشور دیگری که من دیده‌ام و یا راجع به آن مطالبی شنیده‌ام سیستم مداخل تا این درجه آشکار و بی پروا نیست و تا این اندازه هم رواج ندارد... بلکه در همه جا و در هر رشته از امور زندگانی دیده می شود که با این ترتیب باید گفت که جوانمردی و یا خدمت و کار بی توقع از آن سرزمین رخت بر بسته و حرص و آز و مال اندوزی رواج یافته است... و از اینجا است

که برنامه محاسبه دامنهداری از بالا تا پایین جریان می یابد و هر عنصر مافوق منظور خود را بر مادون تحمیل می کند و طی این سیر و جریان است که روستایی بیچاره قربانی نهایی واقع می شود...^۷

در تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه مطلب جالبی در این مورد می خوانیم " ... در چنین مملکتی که موجب و اجرت بسیار کمتر است از مداخل، دزدی لهذا در نزد آنها عظم مخصوصی دارد. ایرانیان وقتی که می خواهند اطلاع حاصل نمایند که دخل سالیانه شما به چه مقدار است می گویند آقا شما سالی چند تومان موجب و چند تومان مداخل دارید؟ مداخل نوکر عبارت از آن پولی است که از تجار و غیره اخذ می نماید و مداخل حکام عبارت از آن مبلغی است که از رعایا به تعدی دریافت می نمایند و مداخل اعلیحضرت شاه عبارت از آن مبلغی است که به فروختن مقرحکومتها به آن شهریار قوی شوکت تقدیم می شود...^۸

جالب این است که لرد کوزن مداخل را حتی در زندگی خانواده دخیل می داند او می نویسد: " شرح نهایی من راجع به زندگی خانوادگی است. در خانه، مداخل همان حق حسابی است که نوکرها به جیب خود می ریزند (در خانواده های ایرانی معمولا یکی از اعضا عهده دار نظارت خرج می شود) او از هر جنسی که خریداری می کند پسا فرمانی را انجام دهد حق خود را دریافت می دارد و این حق فروشنده در باره او مجاز می پندارد... زیرا که مداخل باید همه کس را نصیب شود و چون خود ارباب به مقیاس بالاتری سهم خود را از جای دیگر به دست آورده است پس چه جای گله و شکایت نارواست؟"^۹

بدیهی است هر کس از خود سوال می کند که با این سیستم مداخل که فشار اصلی آن بر روی طبقه فقیر و روستاییان بینواست چگونه با نهایت سکوت و رضا این رسم را پذیرفته و به آن عمل می کنند؟ لرد کوزن جواب این سوال را بدین نحو مطرح می کند: " ممکن است شگفت انگیز نماید که چگونه راه و رسمی که تا این حد زیاد نسبت به طبقه ای که بار مالیات را بر دوش دارند تحمیل است آن هم عده ای که اکثریت افراد جامعه را تشکیل می دهند و هیچ وقت در برانگیختن آشوب تصور ننمودند باز روبه تسلیم و رضا همیشه کرده اند، به نظر من دلیل عمده این سکوت تا اندازه ای آن است که ایران دموکرات ترین کشورهای جهان است. پستی پستی رتبه به هیچ وجه کمترین مانعی جهت احراز عالیترین مقام نیست و مانند کشورهای اروپایی شرایط و شایستگی ممتازی ضرورت ندارد.

اقدام تقدیم پیشکشی، رسیدن به هر مقامی را برای هر کسی مقدور می سازد.

اگرچه او از لحاظ اصل و تبار کم اعتبار باشد. بسیار اتفاق افتاده است که صاحب منصبی ایرانی از کاری حقیر در دستگاه یا خانه یکی از بزرگان یا وزیرها طی مراحل متعدد اجتماعی به مقام شامخ رسیده است (به طور مثال پدر میرزا تقی خان امیرکبیر آشپز بود یا امین السلطان وزیر ناصالدین شاه یکی از نوکران درباری بوده) از این رو هر کسی در این وضع و ترتیبی که فعلا از آن زیان می کشد روزی امید پیشرفت و توفیق دارد و چون سختی و ناکامی کنونی با بهره های سوشاری که در صورت احراز مقام و مقصود به چنگ خواهد آمد قابل قیاس نیست از این رو وضع حاضر را تحمل می کند ...

عامل دوم که می توان گفت دلیل دوام و علت بقای ترتیب فعلی است رقم حقیر و غیرکافی حقوق رسمی ماموران در ایران است در بیشتر موارد آنچه دولت می دهد برای مخارج فقط اهل خانه کافی است و فکری برای پاداش و پسانداز مامور نمی شود. نیک عیان است که آنچه خزانه دولت از پرداختش مسامحه دارد مداخل باید جبران کند. "یکی از مواردی ولو جزئی بر نابسامانی اقتصاد ایران تاثیر مستقیم داشته است وجود تعداد انبوه نوکر و مستخدم است که پیرامون وزیر یا صاحب مقامی را از هر قبیل فرا گرفته بودند. معمولا تعداد نوکران بسته به مقام شخص از ۵۰ تا ۵۰۰ نفر بوده است و حتی بنیامین در کتاب خود تعداد گماشتگان و نوکران صدراعظم را سه هزار نفر ذکر کرده است. بدیهی است که قسمت اعظم ایشان مزد و مواجبی نداشته اند و از آن جهت خود را به صاحب منصب بسته اند که فرصتهایی برای اخاذی و غارتگری بایند. وجود این طبقه از نظر لرد کوزن یک گرفتاری ملی بوده است. در خاتمه مبحث یک مطلب در مورد اوضاع کار و اهمیت فرد در این ارتباط از کتاب گزارش ایران نقل می شود.

"در ممالک کامل التمدن شخص را برای کار می جویند، در ایران هنوز کار برای شخص می خواهند. مشاغل غالبا نان خانه است در ضمن کاری هم صورت می گیرد. در سیاست نامه خواجه نظام الملک خواندم که در زمان ما دو عیب در کار است: یکی آنکه ده کار به یکی می سپارند و نه کس بیکارند. دیگر آنکه کارهای بزرگ را به اشخاص کوچک می دهند از عهده بر نمی آیند و کارهای کوچک را به اشخاص بزرگ..."^{۱۱}

ج - فرهنگ، دین و هنر

تاکنون جنبه های مختلف از دوران قاجار را مطالعه نمودید و در تلبو آن مطالب با زمینه های فرهنگی و علمی و مذهبی ایرانیان در آن زمان تا حدودی آشنا شدید. اینک به چند مطلب دیگر هم می پردازیم.

لرد کوزن می نویسد: " اخلاق ایرانیان جنبه‌های متفاوت متعدد حیرت‌آوری دارد که در نزد دیگر اقوام همه آنها به ندرت با هم جمع شدنی است. ایشان نسل و نژادی خوشایند، واجد آداب‌آراسته‌اند و منشی نجیبانه و اشرافی دارند. از لحاظ طبع و نهاد مستعد تهییج و در محاوره و صحبت هوشمند و با ذکاوت و در رفتار و سلوک نیک‌زیرک‌اند و اگر هم دل نرم و نازکی دارند که به اعتقاد من دارند مغزشان ناتوان نیست. در ریا ماهرند و گرفتار آفات تباهی و فساد شده‌اند و صفت استواری و دلاوری را از دست داده‌اند..." ۱۲

اعتقادات مذهبی مردم اکثراً و در بسیاری موارد از آنها عدول می‌کردند. به یک نمونه که لرد کوزن اشاره می‌کند توجه کنید. " شرب نوشابه‌های الکلی بر مسلمانها حرام شده است ولی به ندرت کسی می‌توان یافت که به نحوی از انجا اهل می و شرب نباشد. ندیمان و حضرات و نفرات همه و همه باده نوش‌اند و اکثر به نام دواغ‌م‌زدا به‌کار می‌برند... این وضع و حال تا امروز در اخلاقیات ایران مشهود است. ایرانی می‌گسار قانعی نیست. در نوشیدن پهلوان است. به شراب‌نوشی اکتفا نمی‌کند مست و خراب می‌شود... گفتاری قدیم در میان ایرانیان است که گناه یک پیاله با یک کوزه یکی است..." ۱۳

لرد کوزن از بی‌همتی و قصور مردم در تعالی کشور حیران و متعجب است. به این مطالب در این مورد دقت کنید. " ملاحظه می‌شود که با وجود روزگار قرین انحطاطی که در این سرزمین است و مذاقه‌ای در تاریخ که این حالت را به صورت بارزی نمودار می‌سازد ایران نه تنها فقط ثروت و استعداد نیست بلکه به حد وفور از منابع طبیعی از قبیل فقدان رودخانه‌هایی که کار حمل و نقل را تسهیل نماید و مسافتهای بسیار طولانی بین نقاط آباد و وقوع کوهستانهای بزرگ... بدون شک و شبهه پیشرفت این مملکت را دچار اشکال و تاخیر می‌سازد اما مانع بزرگتر بی‌حالی افراد و قصور و غفلت دولت است..." ۱۴

" هر کس چنین وانمود می‌کند که ایران کنونی نیرومند و سالم است نه دوستدار اوست و نه دوست انگلستان است... ایران نه کشوری قوی است و نه در جاده ترقی است و نه عناصری وطن پرست دارد. کشاورزی آن در وضع ناهنجاری است، منابع ثروتش عاطل مانده است.

تجارتش لنگ و کار حکومتش تباه است و قشون آن هم به صورت مرموزی درآمده است...

در گوشه و کنار همه جا آثار ویرانی و اهمال نمودار است. مسافر اتفاقی در

پیرامون خود، فقط شهرها و دهات متروک و بازارهای خالی و دیوارهای کهنه و پوسیده و برجهای فروریخته و باغهای بی درخت و گیاه و کاروانسراهای خراب و پلهای شکسته خواهد دید و در حیرت خواهد افتاد که شاید نعمت حرکت و برکت از مردم و خود آن سرزمین رخت بر بسته است و آثار انقراض و زوال از در و دیوار آشکار. ایرانیان که به حد وفور نسبت به میراث تاریخی خود غرور می ورزند و شبهه‌ای هم ندارند که ایران برترین سرزمین دنیا است از فضیلت وطن پرستی به وجه تأثر آوری بیگانه شده‌اند ... همواره در اظهارات وطن خواهی و ستایش افتخارات کشور خویش آماده‌اند ولی یکی از میان صد تن ایشان نیست که در راه استقلال وطن شمشیر از نیام برآورد.

در زندگانی عمومی و حتی خصوصی فقدان رمق و ابتکار به صورت حیرت آوری درآمد است و مثل این است که نفر ایرانی حاضر است از آب حوض کشیف دسترس خود بنوشد و ناخوش شود اما تا چشمه آب زلال که فقط در دو یست قدمی اوست نرود ... " ۱۵

در تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز می خوانیم: "عقب ماندگی اجتماعی اقتصادی ایران در پایان سده هجده و آغاز سده نوزده با زتابی از سقوط همگانی فرهنگ مردم بود. در این دوره هیچ گونه ابتکاری در زمینه فرهنگ شکوفان و دانش در ایران دیده نشد، رکود و پسا فتادگی ادبیات، فلسفه و هنر جای خود را دارد. در زمینه هنر نقاشی مینیاتور از زمان گذشته تقلید می شد، در زمینه ادبیات، نثر و شعر با عبارات پر آب و رنگ و پرطمطراق بدون محتوا و مفهوم و به کار بردن واژه‌های مغلق نوشته می شدند، در زمینه معماری همان سبکهای بسیار قدیمی تقلید می گردیدند ... " ۱۶

حال به نقش روحانیان در فرهنگ و اجتماع ایران هم اشاره‌ای می کنیم، کتاب تاریخ ایران می نویسد: "روحانیان شیعه مسلمان نقش مهمی را در زندگی اجتماعی - سیاسی کشور ایفا می کردند. روحانیت رژیم فتووالی را تقدیس و تبلیغ می کرد که گویا کلیه مقررات و ضوابط دستگاه حکومت بر پایه قوانین قرآن و شریعت اجرا می گردد. مجتهدان و علمای بزرگ استثنائاً حق تفسیر قرآن و شریعت را داشتند و می توانستند قوانین مقدسه قرآن را با شرایط موجود منطبق کنند. حتی خود شاه گاهی به روحانیان بزرگ مراجعه می کرد و در باره انجام بعضی از تصمیمها و انطباق آنها با اصول اسلام از آنها مصلحت می جست، منظور از این کار آن بود که می خواست، اعتبار و نفوذ دستورات دینی را در انجام تصمیماتش به رخ رعایا بکشد. روحانیان بزرگ املاک وقفی و داراییهای دیگری را در اختیار داشتند و از لحاظ اقتصادی موقعیتهای مهمی را احراز کرده بودند. بارها چنین روی می داد که روحانیان

بزرگ به وسیله دلالت یا چهره‌های کاذب دیگر، یا به‌گونه مستقیم به‌کار بازرگانی و حتی رباخواری می‌پرداختند. علاوه بر این روحانیان بزرگ، قدرت مذهبی نیرومندی به‌شمار می‌آمدند، اینان آموزش مردم و داوریه‌های کشوری (به عنوان حاکم شرع) را به دست داشتند... شاه و حاکمان زیردستش از نفوذ روزافزون علمای روحانی و مجتهدان بیم داشتند و گاهگاهی می‌کوشیدند تا از نفوذ آنها بکاهند. اما اختلاف نظر میان شاه و حاکمان از یک سو و روحانیان بلندپایه از سوی دیگر چندان ژرف نبود. همین که رژیم از سوی توده‌های ستم‌کشیده مردم تهدید می‌شد، اشراف فئودال و روحانیان بلندپایه اختلافاتشان را کنار می‌گذاشتند و متحداً برای مطیع کردن توده‌های مردم اقدام می‌کردند.

لازم به یادآوری است که وضع روحانیان دون پایه، به ویژه آنها که در روستاها می‌زیستند به‌گونه چشمگیری با وضع علما و مجتهدان فرق داشت. از سهام درآمد املاک وقف که در اختیار روحانیان مهم و بلندپایه بود، چیزی نصیب روحانیان دون پایه نمی‌شد. اینان از بابت حق قضاوت هم درآمدی نداشتند... بنا بر این بیشتر روحانیان دون پایه برای گذران ناگزیر بودند به کارهای صنعتی، بازرگانی و حتی کشاورزی بپردازند... ۱۷"

این مطالب به‌طور دیگر در سایر کتب هم تلویحاً و تصریحاً در مورد نقش علمای درباری ذکر شده از جمله رضا زاده ملک در سوسمارالدوله می‌نویسد: "... علمای می‌خواهند در مجالس حکام صدرنشین باشند و بر همه مقدم. توقع دارند که عوارض باغ و ملک و علاقه خود را ندهند، تخفیف بگیرند. به این ملاحظات چاره‌ای ندارند جز آنکه جانبداری از حکام و ظلمه نمایند. بلکه از راه تملق، هزار صفت حمیده در راه عدل و انصاف برای حکام و ظلمه قطار می‌کنند... ۱۸"

لرد کرزن می‌نویسد: "در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه طبقه روحانی رکن نافذ مانعی به‌شمار می‌رفتند تا اینکه در اشراف ابراز نفوذ تدریجی مقامات اداری که شاه کنونی پیوسته درصدد تأمین آن بوده است و تمهید بعضی از ترتیبات رسمی در باره املاک اوقات از نفوذ دیرین ملاها بسیار کاسته شده است به استثنای چند جا که هنوز موجبات تعصب باقی است و یا ممکن است به آسانی برانگیخته شود مثل مشهد و اصفهان... ۱۹"

حاجی سیاح در خاطرات خود اشاره به علمایی می‌نماید که صاحب‌دینت و عالم به شریعت بوده و چون نمی‌توانستند اعتقادات خود را با شرایط آن زمان وفق دهند در گوشه‌های انزوا مانده، امور قضاوت و حکم شریعت را در حقیقت به‌دستی دیانتان

دادند.

در خصوص علم و مدارس لرد کوزن می نویسد: "دو نوع مدرسه وجود دارد یکی مدارس ابتدایی؛ در هر شهر و قصبه و ده در ایران نوعی مدرسه و مکتب دارند در دهات ملا در مسجد مکتبی دارد که اطفال الفبای فارسی و مختصری هم حساب و سواد طوطی وار قرآن یاد می گیرند. منظورم از این جمله آن است که خواندن می آموزند و شاید هم بهتر است بگویم تلفظ کلمات عربی را فرا می گیرند بدون اینکه ادنی اثری از معنی آن به دست آورند و با آنکه همه قدرت خواندن دارند عده خیلی کمتری نوشتن هم می آموزند و از این رو هر کس که هر دو را بداند با سرفرازی عنوان میرزا در جلو نام خود می گذارد بالاتر از مکتب مدرسه ابتدایی ایرانی است که در آنجا معلومات اندکی نیز راجع به اشعار ملی و آشنایی با دستور زبان و کلماتی پرآب و تاب که با طبع و خیال ایرانیان است فرا می گیرند.

تعلیمات متوسطه: در ایران تعلیماتی به این مفهوم متداول وجود نداشته است تنها نوع تعلیمات متوسطه که برای عام و آن هم فقط عده محدودی از ایشان است به نام مدرسه یا کالجهای مذهبی است که غالباً داوطلبان علاقه مند به رشته علوم و فقه و پزشکی به آن می پردازند... همه دانشها به علوم قدیم اسلامی منحصر است و از این لحاظ راه نفوذ معارف جدید در جلو افراد باهوش و با استعداد باز نیست... ۲۰"

مخبرالسلطنه در گزارش ایران می نویسد: "ایرانی وقتی در علم و صنعت آموزگار دیگران بود. حوادث روزگار و کاهلی و غفلت، کار را به جایی رساند که نوآموز دبستان دیگران شدند... میرزا تقی خان که از هیچ دقیقه از دقایق ملکداری غفلت نداشت در بدو امر به دستگاه آدم سازی توجه کرد و دارالفنون تاسیس نمود... در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه یک نفر زبان ندان هم در مملکت پیدا نمی شد. منتهای فضیلت ردیف کردن عبارات و به هم انداختن قوافی بود. هندسه نمی دانستند و از طبیعیات بی بهره بودند..." ۲۱"

در ایام ناصرالدین شاه چندین کارخانه در ایران آغاز به کار کرد ولی اغلب یا به علت زیان دهی و یا عدم توانایی رقابت با تولیدات خارجی به تعطیلی انجامید همانند کارخانه شماعی، جلواری، بلورسازی، قندسازی و کبریت سازی و چراغ گاز. آزادی قلم و روزنامه نگاری نیز طبعاً نابامان بوده و نمی توانسته گویای زبان فرهنگ اصیل ایران باشد. لرد کوزن در این مورد می نویسد: "تاریخ و وضع کنونی روزنامه نگاری نیز در ایران شرحی گویا از حالتی غیرعادی است که در میان مردم آن سرزمین دیده می شود چه این معنی که هم حاکی از عالم خاص و عقب ماندگی

است و هم نشانه طی مدارج فرهنگی زیرا که از طرفی بنا بر علایم ظاهری تمدن چند روزنامه در پایتخت و شهرهای دیگر تحت نظارت وزیران و دربار هست ولی از طرف دیگر مطبوعات به صورتی که باید و شاید در آنجا مطلق نیست... "۲۲"

و همچنین "آزادی قلم و یا حتی حق انتقاد پاک مجهول است. از این پنداری موهوم و شاید هم گمانی فریب آمیز است که بعضیها گاهی هنروران این رشته را (روزنامه نگاران) را پیشتر از آن تجدید حیات ایران وانمود و سه چهار روزنامه موجود را دلیل ترقی ناپسته ای در زمینه آزادی ادب و فرهنگ عنوان می کنند... "۲۳"

روزنامه ایران ارگان رسمی، اطلاع ارگان نیمه رسمی، شرق مجله ماهانه، فرهنگ در اصفهان از جمله روزنامه های آن زمان بودند.

پستخانه به سیستم اروپایی و تلگراف که زودتر از پست منظم در ایران آغاز گردید از جمله اقدامات و اصلاحات دوران ناصرالدین شاه بود....

در خصوص هنر، هر یک از شهرهای نسبتا معتبر ایران صنایع دستی و حرفه های اختصاصی داشت که همان را در جای دیگری نمی توان یافت مانند فرش، شال، قلمکار، مخمل دوزی و گلدوزی.

کاشی که مایه زیور و آراستگی موزه ها و ... بود دیگر جز نامی از آن باقی نمانده است. هنر اکثرا تقلیدی از گذشتگان و صاحبان ماهر آن در گذشته بود.

به طور مثال از دید نویسنده تاریخ اجتماعی ایران می خوانیم: "ایرانیان عموما به آموختن علم نقاشی راغب نیستند و آنهایی که کسب و حرفه خود را نقاشی قرار داده در صدد ترقی آن بونمی آیند... مطلب بر این است که نقاشان عموما و اربابان صنایع خصوصا در آن مملکت قرب و منزلتی ندارند... "۲۴"

لرد کوزن می نویسد: "اما حتی سنجش و تطبیق سریعی بین جنس اصلی و آنچه با همان نام بعدا ساخته اند مقیاس درستی به دست خواهد داد که روح هنری تا چه اندازه در سرزمین ایران به سیر قهقرا و انحطاط افتاده است. مینا کاری و صنعت فلزسازی، قلم زنی، بونج کاری، ... مثل سابق عالی و درخشان نیست اما بنا بر سفارش خصوصی به وسیله صنعتکار محلی به شرط صبر فراوان هنوز اقلام ممتازی به دست نمی آید... "۲۵"

این است نمونه هایی از وضعیت علم، هنر و دین و فرهنگ در آن زمان.

د - محاکمات، زندانها و اقسام شکنجه و مجازات

کتاب تاریخ ایران می نویسد: "روحانیان بزرگ، قدرت مذهبی نیرومندی به شمار می آمدند. اینان آموزش مردم و داوربهای کشوری (به عنوان حاکم شرع) را به دست داشتند قاضی شرع به کارهای دینی از قبیل اختلافات بر سر تقسیم ارث

کارهای ازدواج و طلاق، کارهای بازرگانی و به‌طور کلی به کلیه دعا‌های حقوقی رسیدگی می‌کرد. قضاات بزرگ در این موارد مجتهدان بودند، اینان که شهرت و نفوذ چشمگیری در میان روحانیان داشتند حاکم شرع نامیده می‌شدند. احکام اینان، در صورتی که مجتهد بزرگتر یا متنفذتری آنها را لغو نمی‌کرد قطعی بودند. در شهرها قاضی بزرگ از میان برجسته‌ترین و نامدارترین چهره‌های روحانی برمی‌خاست. در روستاها ملاهای محلی وظایف قضاات را انجام می‌دادند. برخی از روحانیان از داشتن مقام مهم قضاوت سوءاستفاده می‌کردند و مرتکب‌آذنی و رشوه‌گیری می‌شدند.

علاوه بر قضاات شرعی، قاضیان غیرمذهبی (قاضی عرف) هم فعالیت می‌کردند. اینان جزء دیوانیان غیرمذهبی بودند. در اینجا بیشتر به بزه‌های جنایی و خلافها از قبیل دزدی، قتل و غیره رسیدگی می‌شد. ملاک کیفر این‌گونه جرائم عرف و غارت‌بود و در راس این قضاات خود شاه قرار داشت... "۲۶"

لرد کرزن در مورد این دو نوع قانون توضیحات کافی می‌دهد که خلاصه آن از قرار زیر است:

دو نوع قانون وجود دارد (۱) شرع یا احکام مذهبی که مجرای آن محکمه شرعی شامل چند ملا و مجتهد است که گاهی به کمک قاضی و به ریاست یکی از عمال رسمی که عنوان شیخ الاسلام دارد برحسب معمول پادشاه بکتن از ایشان را در هر شهر بزرگ منصوب می‌کند.

(۲) عرف یا قانون عادی که بر سنتهای شفاهی و رسم و سابقه استوار است و بنا بر این در نقاط مختلف مملکت متفاوت می‌باشد و چون نص یا قانون مدونی در کار نیست از این رو بسته به نیکونهادی یا خوص و آز افرادی است که شغل قضایی یا اجرایی دارند...

دادگاه مدنی یا حقوقی مطابق سبک و نمونه غربی وجود ندارد. لرد کرزن می‌نویسد: "به این نکته اشاره کرده بودم که در دادگاههای شرعی در دوره‌های مختلف تاریخ دچار تغییر و تبدیل شده‌اند و دلیل آن هم در هر مورد طبع و اخلاق و تمایلات سلطان بوده است و... گاه ملاها و مجتهدین مقام برتر داشتند و گاهی نیز مثل زمان نادرشاه ایشان محل بی‌اعتنایی واقع و مراجع دیگر جانشین آنها شدند. از آنچه من راجع به پادشاه فعلی ذکر کرده‌ام لابد خواننده آمادگی ذهنی برای بیان این قول یافته است که حضرات روحانی در دوره شهریار کنونی رفته‌رفته قدرت و نفوذ خود را از دست داده‌اند. این رسم و ترتیب تازه از آغاز سلطنت شاه فعلی به وسیله صدراعظم مقتدر او میروزا تقی‌خان پایه‌گذاری شده است و او نیز رفتار تحقیرآمیز

خود را نسبت به آنها چنین آغاز کرد که شیخ الاسلام تبریز را بازداشت کرد و حق او که مسجدش را بست و پناهگاه قرار داده بود منسوخ نمود و این همان امتیازی بود که امام جمعه طهران نیز داشت. "۲۷"

"با وجودی که محاکم شرعی حق مدور حکم را دارند ولی اختیار اجرا بـ ما موران دولت است و هر چند که رای مجتهدان به ندرت محل تردید و فسخ واقع می شود و معمولا مجری است باز ارجاع نهایی امر به دادگاه مدنی شناسایی ضمنی تفوق آن است. اگرچه راه برای ادامه جریبان طولانی مذاکرات و رشوه، خاصه وقتی که یکی از اصحاب دعوی شخص حاکم یا مامور دولتی باشد باز خواهد بود" ۲۸

حاجی سیاح در این مورد در خاطرات خویش می نویسد: "مجازات هر خطا ترتیب و قانون مقرری ندارد هر چه به نظر آقا آمد و دلش خواست آن هم بدون تحقیق انجام می دهد. نسبت به عاجز پول گرفتن به هر وسیله و هر بهانه و هر افترا معمول است. مجازات زنا و قتل و قمار و شرب و فحشو و کتک و شکستن اعضا و غصب اموال و هـر شرارت و راهزنی و دزدی پول است و بس. برای مردم مرجع و ملجایی نبود مگر آستان علما و بستها که این هم ابداء دخل به مقررات شرع نداشت. علما هم مخفی اینکه کسان و خصوصا صاحبان قبایل و ثروت را مرید کرده دخل به اسم وجوهات شرعی و صدقه و هدیه و غیرها ببرند توسط و شفاعت و عفو و اغماض را نسبت به خطا و خلاف اجرا کردند. قاتل و دزد و زانی و هر شریک به شفاعت ایشان عفو یا جریمه های بزرگ مبدل به کوچک می شد. لکن به تدریج معارف شفاعت به جایی رسید که بسیاری از مردم جریمه و حبس حکام را بر بست و شفاعت علما ارجح دانستند." ۲۹

از نمونه عملکرد دستگاه عدالت به این مطلب از کتاب تاریخ اجتماعی ایران توجه کنید: "داروغه" هر شهر و با رئیس پلیس آنجا به احکام بسیار سخت حکم می کنند و خود آنها بسیار سخت دل و قسی القلب هستند که به هیچ وجه التماس مقصرین را مقرون اجابت نمی دادند و ... از جهت تمام مقصرین یک تنبیه معین نموده اند و آن این است که مقصر بدبخت را چوب می زنند و غذا نمی دهند ولی هرگاه مقصر ایشان قدری صاحب ثروت باشد در آن وقت مادامی که مشارالیه پول خرج می گذارد ایشان با او مانند مهمان رفتار می نمایند و همین که پول او تمام شد آن وقت با او همان طور رفتار می کنند که با مقصر می کنند...."

"اکثر حکام و نواب ولایات و ایالات را عقیده بر این بود که انتظام و امنیت وقتی ولایات را حاصل می گردد که قلب رعایا مملو از ترس و وحشت بوده باشد و از جهت وصول به این مقصد در وقتی که به محل حکومت وارد می شوند تمام محبوسین را از

محبس خارج نموده و آزاد می نمایند. بسیاری از حکام ایرانی بعضی مقصرین فقیر را که از عهده جرمه خود بر نمی آیند یا تسلیم داروغه و یا آنها را به انواع نسیقه هلاک می کنند.

" عمل عدالتخانه های ایران دو حسن دارد یکی این است که مخارج آن از برای دولت بسیار ارزان تمام می شود دوم آنکه حکم قطعی که از آن ادارات صادر می شود بسیار مختصر و هرگز مدعی و مدعی علیه را در انجام دعاوی در دسر و انتظار طولانی نمی دهد... بدون استنطاق و رسیدگی محاکمات به انجام می رسد." ۳۰

این است نمونه عملکرد محاکمات دستگاه های قضایی شرعی و عرفی. لذا در عمل بسیاری از افراد برای رهایی از وحشت قوای قضایی ایران در مراعات خویش فرود ثالثی را حکم قرار داده رای او را می پذیرند.

در اینجا لازم است به برخی از مجازاتهای تعیین شده اشاره شود، این است

نمونه های آن:

مقصرین را گج می گیرند و لای دیوار قرار می دهند، به دهانه توپ بسته و بعد توپ را آتش می دهند، بریدن سر، قطع نمودن دستهای دزدان از مرفق و پاهای آنها از سر زانو، سوزاندن مقصرین، به چهار میخ کشیدن و زنده زنده بدن آنها را به وسیله میخ به دیوار متصل می نمایند که دو مورد اخیر بیشتر در مواردی است که شخص مقصر پدر خود را مقتول و یا از خانواده سلطنت سرققت نموده باشد، چوب زدن و فلک کردن از معمولی ترین مجازاتها به شمار می رود. در مورد مجازاتها لرد کوزن می نویسد:

" خوشبختانه مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا و فشار افکار عمومی جهان متمسدن اثرات مطلوب شگفت انگیزی در کاستن از این قبیل مجازاتها نموده و این گونه شکنجه و آزارها تخفیف یافته است. اینک بدترین مجرمین را خفه می کنند و یا سر از تنشان جدا می سازند و دزدی و راهزنی را با قطع دست یا انگشت یا گوش کیفر می دهند اما شایعترین طرز مجازات چوب و فلک است که هر کس را نصیب می شود از فرزندان شاه تا افراد طبقه پایین و از این کار هر فرد ایرانی حتی در مقامات بالا فقسط آن اندازه احساس شرم و ناراحتی می کند که بک شاگرد دبستان انگلیسی از ضربه ترکه می نماید." ۳۱

" در مورد مجازاتهای قانونی نیز وضع به همین منوال است. درست تا این اواخر مجرمین محکوم را مصلوب می کردند یا در دهانه توپ می انداختند و زنده به گور می کردند و مثل اسب بدنش را نعل کوب می نمودند و یا بر بالای دو درختی که کج کرده بودند می بستند و آنگاه درختان را به حال طبیعی رها و محکوم را شقه

در مورد وضعیت زندانها لرد کوزن می‌نویسد: "سبک و ترتیب زندانی کردن در ایران عملاً با طرز کار ما همان اندازه فرق دارد که مجازاتهای آنها و ما با هم متفاوت است. در آنجا مجازات حبس تمام عمر نیست و حتی حبس چندین ساله هم سابقه ندارد و اعمال شاقه جزء محکومیتها به‌شمار نمی‌رود و بازداشت طولانی هم بسیار نادر است. معمولاً در آغاز هر سال زندانها را تخلیه می‌کنند و هر وقت حاکم جدیدی مستقر می‌شود غالباً زندانهای بی‌ارگ که سلف او پر کرده بود خالی می‌کنند و فقط شاید از لحاظ ترساندن مردم و اقدام احتیاطی اعدام یکی دو نفر را فرمان می‌دهد. برای زنان بازداشتگاه جداگانه اصلاً وجود ندارد. زنها و همچنین افراد والامقام در خانه مجتهد توقیف می‌شوند." ۳۳

در طهران سه زندان وجود داشت. یکی زیرزمین ارگ که مخصوص محبوسینی که بر ضد دولت تباری و با اقدام خیانت‌آمیز کرده باشند. زندان شهر که مجرمین عادی طبقه پایین حلقه زنجیر بر گردن و گاه پا در کند، سوم بازداشتگاه خصوصی که غالباً مختصاً اعظم است.

در کل هدف از مجازات محکومین به هیچ وجه بهبود و اصلاح اخلاقی مقرر نیست و تنبیه و ایجاد رعب و وحشت از حکام و دولت هدف اصلی مجازاتها است.

ه - زنان

در کتاب تاریخ اجتماعی ایران ویلس می‌خوانیم: "... از اوایل حال عادت بر این منوال جاری شده است که آنها در خانه شوهر خود مانند کسی هستند که سمست کنیزی شوهر خود را قبول کرده باشند و عجب در آن است که آن بدبختها غافل از این هستند که عاقبت آنها با انداخته شدن به توپره و جوال و یا منجر به قتل می‌شود و نیز از آن غافل هستند که عاقبت آنها غالباً منجر به پیری خواهد شد و همین مایه تنفر شوهران از آنها خواهند گردید... در ایران ندرتاً اتفاق می‌افتد که دامادی عاشق عروس بشود و بتواند او را از جهت خود تزویج بنماید... چنانچه در ممالک فرنگستان تطلیق زنان مشکل است در ایران نیز مطلقه نمودن آنها صعوبت دارد زیرا در وقت طلاق موافق قانون و عادت مملکت داماد را لازم است که تمام اسباب را به عروس تسلیم و واگذار نماید و عامل دوم این است که زن با مردی که از همسرش جدا شده باشد به آسانی نمی‌تواند مجدداً و آبرومندانانه ازدواج کند..." ۳۴

"بسیاری از نسوان متوسط الحال آنجا را تربیت شده باید محسوب داشتند و تربیت آنها عبارت از خواندن و نوشتن اشعار و تغنی و تربیت انواع اغذیه... که

پخته و در اندک مدتی فراهم بیاورند و امتیاز زنهای فقرا عبارت از این است که آنها علاوه بر اینکه انواع اغذیه را فراهم می آورند تمام البسه اهالی خانواده خود را بریده و در اندک مدتی می دوزند... به عبارت دیگر باید گفت که زنهای فقیر ایرانی همیشه ساعی هستند و هرگز اوقات خود را به بطالت و تنبلی نمی گذرانند. البته زنان ایرانی هم عیوب خود را دارند، یعنی زنهای عاشق بدگویی و غیبت هستند، اغلب با یکدیگر نزاع می کنند و گاهگاهی حسودند... "۳۵"

در مورد مجازات زنان خیانتکار می نویسد: "اگر یک نفر از زنهای ایرانی در خانه شوهر خود به تقصیر بسیار بزرگی مرتکب شود شوهر او نظر به بعضی ملاحظات طلاق را بر چاه مرگ ترجیح می دهد (شوهر حق دارد زن خود را به چاه مرگ بیندازد یا از پشت بام سرنگون نماید) و یا با مشورت خانواده وی مجازاتی سنگین برای او تعیین می کند. از نظر تحصیل علوم بجز خانواده‌هایی که امکان تحصیل را در منزل می توانستند ایجاد کنند، زنان از کسب علوم و معارف محروم بودند و قریب به اتفاق ایشان از هرگونه سواد بی اطلاع بودند." ۳۶

بدیهی است بررسی وضعیت زنان در آن دوران و نقش حضرت ظاهره در الغیای تعصبات واهیه و بالا بردن ارزش زن خود موضوع تحقیق جامع و دقیقی است که این مختصر به هیچ وجه گویای حقیقت حال و جزئیات مطالب نمی تواند باشد.

و - قشون و قوای نظامی

حاجی سیاح می نویسد: "قشون و سپاه در ایران ابدًا وجود ندارد، غیر توپچی و سرباز اسمی که مواجب ایشان را صاحب منصبان دروغی گرفته بخوردند خود ایشان را به مردم مسلط کنند. نه مشق دارند نه تربیت و نه علم جنگ، با اینکه عده صاحب منصب فوج از نفرات بیشتر است. اسلحه و مخزن یعنی تفنگ و فشنگ و توپهای ازکار افتاده خارجه را می خوند و در شهرها و پایتخت به اسم ذخیره می فرستند که مایه معاش کسانی می شد که مبلغها رشوه داده، رئیس مخزن شده، همان تفنگ و فشنگ را به مردم می فروشند و دزدان را مسلح نموده به جان رعیت می اندازند." ۳۷

با بررسی دقیقی که لرد کوزن در موقعیت نظامی ایران می کند به این نتیجه می رسد که تعداد نیروی نظامی زیر پرچم حدود ۳۰،۰۰۰ (سی هزار) نفر است که شامل دسته سواران جنگی نامنظم مثل ایلاتیها و سوارهای نیمه منظم مثل فوج اصفهان می باشد.

افسران انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، مجارستانی، اتریشی و روسی هر کدام به نوعی در تربیت نظامی قشون ایرانی نقش داشتند. سرباز ایرانی نسبت به فنون

جنگی بی اطلاع و بسیار دیده می شد که تفنگهای ایشان زنگ زده بود، و برای تمیز کردن لوله آن در جوی آب آن را می شسته و با کهنه خشک می کردند حتی سربازی را می دیدند که تفنگ را روی جوی آب گذاشته و از روی آن عبور کرده به سمت دیگر جوی می رفت. ۳۸ نویسنده تاریخ ده هزار ساله ایران می نویسد: "امیرکبیر به دستگیری مربیان فرنگی به تشکیل قشون تازه ای پرداخت که از لحاظ نظم و ترتیب تا آن زمان نظیر نداشت... بعد از اصلاحات امیرکبیر در قشون ایران، دولت از مستشاران و مربیان اتریشی برای سامان بخشیدن به وضع ارتش دعوت کرد. پس از ایشان مستشاران روسی این وظیفه را به عهده گرفتند و رژیمانی به شکل قزاق تشکیل دادند. تزار روس یک هزار تفنگ "بردن" و مقداری توپ به ایران اهدا کرد. دیری نگذشت که این رژیمان به یک بریگاد (تیپ) قزاق توسعه یافت و این تیپ با توپخانه خود نمونه مؤثرترین واحد ارتش ایران گردید... ۳۹"

در کتاب تاریخ ایران نوشته شده: "خانها (رهبران عشایر) صاحب دسته های چریک مسلح سوار و مکانهای رزمی بودند. یگانهای سواره نظام ایران از همین ایلات کوچ نشین تامین می گردیدند. اینان غالباً نیروی مهمی برای ایجاد آشفته گیها و ستیزهای فتووالی داخلی ایران به شمار می آمدند و نقش تعیین کننده ای را هنگام کودتاهای درباری و به تخت نشاندن شاه معینی ایفا می کردند. ۴۰"

ز - خاتمه

آنچه که خواندید نمونه هایی از اوضاع ایران در زمان ظهور را نشان می داد که دوست و دشمن در آنچه بر ایران می گذشت و بلای خانمانسوزی که تمدن چندین هزار ساله ایران را به ورطه نابودی کشانده بود متفق النظر بودند. اگر چنانچه خواننده ای تصور نماید که نویسندگان انگلیسی یا روسی یا ایرانیهای مخالف این مسائل را عنوان کردند و مبغضانه و مغرضانه به نگارش کتابها و مقالاتشان پرداختند فی الواقع این طور نیست. به عنوان نمونه به نامه امیرنظام گروسکی خطاب به عباس خان قوام الدوله توجه کنید: "نویسنده رئیس ایل و حاکم ولایت گروس بوده، ریاست گارد دیوانخانه و ارگ تبریز و حفظ انتظامات کرمانشاه و خراسان و محافظت کاخهای سلطنتی طهران به عهده او بوده و از مشاغل بعدیش در دفع فتنه سالار و حمله به بابیه زنجان و جنگ هرات صاحب مشاغل بوده، وزیر مختار ایران در فرانسه و انگلیس بوده و جزء وزرای دارالشورای سلطنتی ناصرالدین شاه. حاکم قسمتی از آذربایجان و دافع عبیدالله کرد بوده و پیشکار ولیعهد و حاکم کردستان و کرمانشاه و با این همه چنین نوشته که با هم می خوانیم "به طریق کنایه شرحی از ایران

خودتان شکایت فرموده بودید حق به جانب ذات عالی است من نیز هم اوقات توقّف اسلامبول هرگاه این مملکت خراب را در خواب می دیدم سراسیمه با کمال وحشت بیدار می شدم و شکرها می کردم که خواب بوده است ولی بعد از اینکه به ایران آمدم به طوری کمرنگی کشیدم که سنگ خالی را مانده آسمانی می پنداشتم و آن قدر بی خواب ماندم که روی سنگ خارا، خز و دیبا در نظرم آمد. به قدری از ماورین تغدی دیدم که خوردن صدجوب ناحق و دادن صدتومان جریمه را کلم داودی می دانم. از علما چیزها دیدم که فتوای قتل مظلومی حکم حق و نص حدیث است. از واعظین و ذاکرین دروغها شنیدم که عنقا و کیمیا را باور کردم و از تجار چندان نفاق و نقار ملاحظه نمودم که به دوستی میش و گرگ پناه بردم. ... به جان عزیزت وقتی که داخل این مملکت چهار پنج هزار ساله شدید طوری اسباب فراهم می آید که از خود غافل می شوید و به طوری اوضاع مدنیت را از نظر مبارک می برونند که گویا در عالم ترقی بوده و نه دولت منتظم فرانسه و انگلیس، این قدر در کوجه های ویران سرگردان و حیران می گذرانید که دیوار چینه یک ذرعی، شانزله لیزه پاریس می آید. ... (۲۱)

در خاتمه نظرات لرد کرزن را در مورد وضعیت ایران می خوانیم: "... در تحت سیستم حکومتی دوپهلوی که داستانش در این فصل بیان کرده ام یعنی دستگاه اداری که در آن هر نفر هم راسی است هم مرتشی و جریان قضایی که هم فاقد دادگاه و هم بدون قانون است می توان به آسانی دریافت که دل بستن و اعتماد به کار حکومت دور از حزم و احتیاط خواهد بود. از این رو حسن وظیفه شناسی فوری یا احساس غرور و سرافرازی و یا اعتماد متقابل و یا همکاری واقعی پاک منتفی می شود. از فاش شدن رسوایی باکی نیست و دوستی و پاکدامنی بی ارج و بالاتر از همه مراتب مزبور موجب زوال حس ملی و وطن پرستی می شود. صاحب نظرانی که می گویند اصلاح اخلاقی مقدم بر اصلاحات مادی و تزکیه باطن مرجح بر آراستگی ظاهری است کاملاً حق دارند و گونه مثل این خواهد بود که بر شاخه درختی پیوندی بزنند که شیره حیاتیش خشک یا تباه شده و خانه از پای بست ویران باشد.

ممکن است در ایران جاده ها و راه آهن ساخت و منابع ثروت خیز آن را به کار انداخت و قشونش را آماده و کارگزارانش را نان دار کرد ولی باز هماهنگی و انبازی او با ملت های متعین میسر نخواهد گردید. مگر آنکه به کینه روح مردم امکان رسوخ باشد و تکان جدید و عمیق در سیرت ملی و رسوم و مبانی آن پدیدار آید من شرج و تصویری را که گمان می کنم خالی از خطاست راجع به حکومت ایران عرضه داشته ام تا خواننده انگلیسی وضع و حالی را بشناسد که غیرخواهان آن اعم از خودی یا بیگانه

به چگونگی اوضاع واقف و از وجود مانع مقاومت بسیار سخت که ناشی از خودخواه‌ترین غریزه طبیعی انسانی در مخالفت با افکار ترقی خواهی است آگاه باشند... در واقع غیر از خودشان هرگونه اقدام و ابتکار به منظور قیام بر ضد معايب راه و رسم دیرین پاک مفقود است و اگر مرد نیرومندی هم مانند پادشاه کنونی حتی به صورت نمونه و آزمایش در این راه گامهایی بردارد آن کسانی که این جهاد کبیر را پیگیری کنند از کجا توان یافت؟" ۴۲

لرد کرزن با وجود همه ناامیدی از وضعیت آن زمان آثار امیدواری را نیز ملاحظه می کند و هم این خصوصیات و آثار دلپذیر است که در سایه ظهور امر مبارک، ایران را به باشکوهترین ممالک دنیا که غبطه عالمیان خواهد شد تبدیل می کند. او می نویسد:

" خاک ایران همان خاک حاصلخیز سابق است، موانع طبیعی و کوهها یک مروز دفاعی است که خداوند برای حفظ و حمایت ایران به او ارزانی داشته است. ایرانیا با وجود رکود ذهنی و فعلی در سیرت و وجودشان شادایی دلپذیری هست و زنده دل هستند که با وجود ضعف و فتوری که ظاهرا دارند هیچ قوه و ملتی در جهان از این جهت با ایشان برابر نیست. روستایی ایرانی در تنگنای سختی نیز طبع گدایی ندارد و نیروی مردانگی آنها پایدار و باقی است." ۴۳

کلام را با نصوص الهی که موهبید موارد و مطالب فوق است مزین کرده با حسن ختام تمام می کنیم:

حضرت عبدالیه در رساله مدنیه می فرمایند، قوله العزیز: " در ازمنه سابقه مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بسود. عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع، آوازه جهانگیری تاجداران ایران حتی به سمع مجاورین دایره قطبیه رسیده و صیت سلطنت ملک الملوکش، ملوک یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود. حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیاش دستورالعمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته. ملت ایران مابین ملل عالم به عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرفراز، در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیم و معدن فضاثل و خصائل حمیده انسانی... حال چگونه بدین حال پرملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خسود حرکت می نماییم و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده کل به اغراض شخصی و منابع ذلیله خود گرفتار شدیم. این خطه طیبه

چون سراج وهاج به انوار عرفان و ضیا علوم و فنون و علو منزلت، سمو همت و حکمت و شجاعت و مروت نورانی بود حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی، پرتو اقبالش مکدر و ظلمانی گشته... "۴۴"

و نیز می فرمایند، قوله العزیز:

" به نام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهر- ریز از خاورش همواره خورشیدش نورافشان و در باخترش ماه تابان کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه جانپرور و کهسارش پر از میوه تازه و تر و چمنزارش رشک باغ بهشت هوش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش روزگاری بود کسه آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگوارش پنهان در زیر روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش شور گشت و بزرگان نازنینش آواره و در بدر هر کشور دور پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخشش به جوش آمد و آفتاب دهش دردمیده بهار تازه رسید و باد جانپرور وزید و ایر بهمن بارید و پرتو آن مهرپرور تابید کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند هنگام شادمانی است پیغام آسمانی است بنگاه جاودانی است بیدار شو بیدار شو ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همدستان گشته که به جان بکوشند تا از باران بخشش بهره به باران دهند و کودکان خود را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند آیین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازو بخشش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند...

ع ۴۵"

کتابنامه

- ۱- ایران و قضیه ایران، نوشته لرد کرزن، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۵۱۲
- ۲- ایضا، ص ۵۶۸
- ۳- ایضا، ص ۵۶۹
- ۴- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، به قلم ۶ تن از تاریخنگاران شوروی، صص ۳۱۰ و ۳۱۱
- ۵- ایران و قضیه ایران، ص

- ۶ - تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، صص ۳۰۷ الی ۳۰۹ و ۳۱۱
- ۷ - ایران و قضیه ایران، ص
- ۸ - تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، نویسنده چارلز جیمز ویلس، ترجمه جمشید دودانگه، مهرداد نیکنام، ص ۳۲۶
- ۹ - ایران و قضیه ایران، ص ۵۷۷
- ۱۰ - ایضا، ص ۵۷۸
- ۱۱ - گزارش ایران، نویسنده مخبرالسلطنه، ص ۱۰۱
- ۱۲ - ایران و قضیه ایران، ص ۷۵۲
- ۱۳ - ایضا، ص ۶۰۲
- ۱۴ - ایضا، ص ۶۲۷
- ۱۵ - ایضا، ص ۷۴۶
- ۱۶ - تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۳۱۳
- ۱۷ - ایضا، ص ۳۱۲
- ۱۸ - سوسمارالدوله، نوشته رحیم رضا زاده ملک، ص ۶۳
- ۱۹ - ایران و قضیه ایران، ص ۵۱۲
- ۲۰ - ایضا، ص ۶۳۳
- ۲۱ - گزارش ایران، صص ۱۱۹ و ۱۲۰
- ۲۲ - ایران و قضیه ایران، ص ۶۰۶
- ۲۳ - ایضا، ص ۶۰۷
- ۲۴ - تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ص ۱۸۵
- ۲۵ - ایران و قضیه ایران، ص ۶۲۶
- ۲۶ - تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، صص ۳۱۲ و ۳۱۳
- ۲۷ - ایران و قضیه ایران، ص ۵۸۸
- ۲۸ - ایضا، ص
- ۲۹ - خاطرات حاج سیاح، به قلم حاج میرزا محمدعلی سیاح محلاتی، ص ۲۷۹
- ۳۰ - تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، صص ۸۳ و ۹۳
- ۳۱ - ایران و قضیه ایران، ص ۵۹۳
- ۳۲ - ایضا، ص
- ۳۳ - ایضا، ص ۵۹۵
- ۳۴ - تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ص ۱۲۱

- ۳۵ - ایضا ، ص ۱۲۵
- ۳۶ - ایضا ، ص ۱۳۱
- ۳۷ - خاطرات حاج سیاح ، ص ۴۸۳
- ۳۸ - ایران و قضیه ایران ، ص ۷۴۹
- ۳۹ - تاریخ ده هزار ساله ایران ، تالیف عبدالعظیم رضایی ، جلد ۴ ، ص ۱۱۰
- ۴۰ - تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز ، ص ۳۱۱
- ۴۱ - از صبا تا نیما ، اثر امیرحسین آریان پور ، ص
- ۴۲ - ایران و قضیه ایران ، ص ۶۰۰
- ۴۳ - ایضا ، ص ۷۴۹
- ۴۴ - رساله مدنیه ، حضرت عبدالجبار ، ص ۸
- ۴۵ - مجموعه مناجات ، جلد ۱ ، حضرت عبدالجبار ، ص ۶۷

بعد از بررسی اوضاع ایران و عثمانی در زمان ظهور رباعلی و متعاقب آن در ایام حیات حضرت بهاء الله که با دوران ناصرالدین شاه همزمان بوده، مناسب است به عاقبت پروبال امپراتوری عثمانی و سلسله قاجاریه بپردازیم. این همه ظلم و قساوت نابسامانی اوضاع حکومتی و تمدنی اخلاقی و فرهنگی ممالک ایران و عثمانی، نهایتاً اضمحلال و نابودی این دو سلسله را به بار آورد. اگرچه شرح بسیاری از مظالم و بیدادهای پادشاهان پسرور و وزیران بی تدبیر و بانخوت این دو مملکت در تاریخ امر مفصلاً خواهد آمد ولی به جهت مزید اطلاع و آشنایی کلی با چگونگی انقراض این حکومت، مطالعه قسمتهایی از توفیق مبارک "قد ظهر یوم المیعاد" بسیار جالب و در عین حال آموزنده خواهد بود. لذا در خاتمه مطالب، به مطالعه این قسمت می پردازیم.

قسمتی از توقیع مبارک " قد ظهر يوم الميعاد "

حضرت ولی عزیز امرا لله

به ترکیه و ایران چه وارد شد؟

در همان ایام حیات حضرت بهاء الله و بعد در زمان حضرت عبدالبهاء اولی — ضربات سیاط مجازات و انتقام با وضعی آهسته ولی مستمر و شدید بر سلاطین آل عثمان و سلسله قاجار ایران یعنی دو خصم لدود دیانت نوزاد الهی وارد آمد. سلطان عبدالعزیز از قدرت ساقط و کمی بعد پس از سرگونی حضرت بهاء الله از ادرنه به قتل رسید و ناصرالدین شاه در زمان حبس حضرت عبدالبهاء در قلعه عکا هدف طپانچه قاتلی قرار گرفت ولی مقدر شده بود که دوره تشکیلاتی امر الهی یعنی دوره پیدایش و نمو نظم اداری و در نتیجه ظهور و بروز آن چنانکه در نامه جداگانه از پیش اشاره شد — چنان آشوبی در دنیا پدید آورد که نه فقط انقراض این دو سلسله بلکه اضمحلال موءسسات دوگانه سلطنت و خلافت مشاهده گردد.

از میان این دو پادشاه مستبد عبدالعزیز مقتدرتر و عالی مقام تر و مقصودتر و در ابتلائات و پیشامدهای موءسس دیانت بهایی بیشتر دخیل بود. او بود که با صدور فرامینش سه بار حضرت بهاء الله را تبعید کرد و در قلمرو حکومت او بود که مظهر الهی تقریباً حبس چهل ساله خود را گذراند. در ایام سلطنت او عبدالحمید دوم برادرزاده و جانشینش بود که مرکز میثاق الهی مدت چهل سال در قلعه عکا حبس را تحمل فرمود که مشحون از آن همه مخاطرات و اهانات و محرومیت بود.

حضرت بهاء الله عتاباً به سلطان عبدالعزیز چنین فرموده است :

" ان یا ایها السلطان اسمع قول من ینطق بالحق و لا یبرید منک جزاء عما اعطاک الله و کان علی قسط اس حق مستقیم... ان یا ملکاتبع سنن الله فی نفسک و بارکانک و لاتتبع سنن الظالمین... لاتطمئن بخزائنک فاطمئن بفضل الله ربک... لاتفرط فسی الامور فاعمل بین خدامک بالعدل... ثم انصب میزان الله فی مقابله عینیک ثم جعل نفسک فی مقام الذی کانک تراه ثم وزن اعمالک به فی کل یوم بل فی کل حین و حاسب نفسک قبل ان تحاسب فی یوم الذی لن یستقر فیه رجل احد من خشیه الله و تضطرب فیه افئده الغافلین "

در لوح رئیس حضرت بهاء الله چنین نبوت فرموده است :

" سوف تبدل ارض السرا (ادرنه) و مادونها و تخرج من ید الملك و یظهر الزلزال و یرتفع العویل و یظهر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی هوءلا الاسراء من جنود الظالمین و یتغیر الحکم و یشتد الامر بحیث ینوح الکثیر فی النهضات و

تبکی الاشجار فی الجبال و یجری الدم من الاشیاء و تری الناس فی اضطراب عظیم" و در جای دیگر فرموده: "سوف یاخذکم بقهر من عنده و ینظر الفساد بینکم و ینتقل ممالکم اذا تنوحون و تتفرعون و لن تجدوا لانفسکم من معین و لانصیر... چند مرتبه بلا برس شما نازل شد و ابداء التفات ننمودید یکی احتراق که اکثر مدینه (استانبول) به نار عدل سوخت چنانچه قماش انشاء نمودند و نوشته اند که چنین حوقی تا به حال نشده معذک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایید."

در لوح دیگر سقوط سلطنت و خلافت را پیشگویی و قوای مجتمعه مذاهب سنی و شیعه اسلام را چنین ملامت فرموده است:

"بکم انحط شان المله و نکس علم الاسلام و ثل عرشه العظیم"

و بالاخره در کتاب اقدس که بلافاصله پس از تبعید حضرت بهاء الله به عکا نازل شده به مرکز سلطنت عثمانی چنین خطاب شده است:

"یا ایتها النقطة الواقعة فی شاطی البحرین قد استقر علیک کرسی الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء... و انک فی غرور مبین اغرتک زینتک الظاهره سوف تفنی و رب البریه و تنوح البنات و الارامل و ما فیک من القبائل کذلک ینبتک العلیم الخبیر"

در ضمن عبارت قابل ملاحظه ای از لوح فواد که در آن از مرگ فواد پاشا وزیر امور خارجه عثمانی ذکری رفته سقوط سلطان نیز موعودا قید شده است:

"سوف نعزل الذی کان مثله و ناخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انسا العزیز الجبار"

معامله سلطان عبدالعزیز نسبت به این کلمات که در باره شخص او و سلطنت و تخت و تاج و پایتخت و وزرایش نازل شده بود از سلسله رنجهایی که بر حضرت بهاء الله وارد کرده و شرح آن در صفحات اولیه این کتاب ذکر شده به خوبی مفهوم می شود. اینک به شرح چگونگی زوال آن "زینت ظاهره" که مرکز پرغرور قدرت پادشاهی را فراگرفته بود می پردازم.

اضمحلال امپراتوری ترکیه

از زمانی که حضرت بهاء الله در اسلامبول محبوس بود و به یکی از ما موریس دولت ترکیه لوحی را که خطاب به سلطان عبدالعزیز و وزرایش بود داد که به عالی پاشا صدراعظم آن مملکت برساند نهضت آشوب آمیزی پدید آمد که یکی از حرکات برجسته تاریخ جدید به شمار می رود. به قرار اظهار آن ما مور و به طوری که نمیل در تاریخ خود ذکر

کرده آن لوح چنان تاثیر عمیقی به وزیر بخشید که در موقع قرائت آن رنگش پرید. این نهضت پس از نزول لوح رئیس که روز بعد از نفی آخری منزل آن از ادرنه به عکا واقع شد تقویت یافت. نهضت مزبور با ویرانی و استمرار وحدت و شدت روزافزون توأم و در ضمن ظهور آثار شوم خود به حیثیت امپراتوری ضرر و زیان رسانیده اراضی آن را تجزیه و سلاطین آن را معزول و سلسله آنها را منقرض و خلفای آن را پست و سرتگون کرد. ارکان دیانت را متزلزل و جلال و شکوه آن را معدوم نمود. آن عضو مریخ اروپا که طبیب حاذق ملکوتی حالت آن را به خوبی تشخیص داده و فنایش را حتمی الوقوع خبر داده در دوره سلطنت متوالی پنج سلطان که همه فاسد بوده و معزول گردیدند به یک سلسله تشنجاتی مبتلا شد که عاقبت الامر منجر به مرگ آن گردید. امپراتوری ترکیه که در دوره سلطنت عبدالمجید در اتفاق ملل اروپا پذیرفته شده بود و در جنگ کریمه فاتح گردیده، در زمان عبدالعزیز به چنان انحطاط سریعی گرفتار شد که پس از صعود حضرت عبدالبهاء به منتهی درجه رسیده و به انقراضی که قضای الهی حکم آن را صادر نموده بود منتهی گردید.

اغتشاشات جزیره کورت و بالکان از مشخصات دوره سلطنت این سلطان بود که سی و دومین سلطان آن سلسله و شخصی جابر و تهی مغز و به حد افراط بی باک بود و در اسراف و تبذیر حد و حصری نمی شناخت. در آن هنگام مسئله مشرق زمین به مرحله بحران آمیزی داخل شد. خبط و خطاهای بزرگی که در دوره حکومتش از او سرزد باعث قیام نهضت‌هایی گردید که بعدا اثرات وسیعه در قلمرو سلطنت وی بخشید و از طرف دیگر استقرای هنگفت و دائمی وی دولت را تقریبا به حال ورشکستگی انداخته و منجر به استقرار اصول نظارت خارجی بر منابع ثروت امپراتوری گردید. توطئه‌ای که موجب بروز انقلاب در قصر او گردید بالاخره خود او را از تخت به زیر آورد و فتوای مفتی عدم لیاقت و ولخرجی وی را تقبیح کرد. چهار روز بعد کشته شد و مراد پنجم برادرزاده‌اش که بر اثر افراط در شرب مسکرات و اعمال زشت و ماندن مدتی طولانی در قفس حبس عقل و درایتش زائل شده بود به جانشینی او منصوب گردید. پس از سه ماه سلطنت حماقت او اعلان و از سلطنت معزول گردیده و عبدالحمید دوم که پادشاهی محیل و ظنبن و ظالم و به قول مورخین "بعدا ثابت شد که پست‌ترین و خیانتکارترین و دسیسه‌بازترین سلاطین سلسله طولانی آل عثمان بود" به جانشینی او انتخاب کردند. در باره وی چنین نوشته‌اند:

"کسی نمی دانست که هر روزی نصایح چه شخصی در وی مؤثر واقع شده و بسر رای وزرای صوری ترجیح داده می شد یا حرف یکی از زنان حرم سرا یا یکی از خواجگان

و یا یک درویش متعصب یا یک منجم و یا یک جاسوس در او اثر می کرد. " شقاوتش در بلغارها که در اروپا حس وحشتی تولید کرد منادی سلطنت سیاه این " قاتل بزرگ" بود و گلاستون Glad Stone آن قضا یا را پست ترین و شنیعترین فجایع تاریخی قرن نوزدهم به شمار آورده است. جنگ ۸ - ۱۸۷۷ جریان انقراض آن امپراتوری را تسویع کرد و در نتیجه این انحلال در حدود یازده میلیون نفوس از تحت تبعیت عثمانیان رهایی یافتند. قشون روسیه ادرنه را اشغال کرد و صربستان و مونته نگرو و رومانی استقلال خود را اعلان نمودند. بلغارستان حق حکمرانی به دست آورد و فقط باجی به سلطان می پرداخت. قبرس و مصر اشغال شد. فرانسه تونس را تحت الحمايه خویش قرار داد. رومیلی شرقی به بلغارستان واگذار شد. قتل عام ارامنه که به طور مستقیم و غیرمستقیم یکصد هزار نفوس را شامل شد مقدمه خونریزیهای شدیدتری گردید. ایالات بوسنی و هرزه گوین به دست اتریش افتاد و بلغارستان استقلال خویش را باز یافت. نفرت و انزجار عمیقی از طرف اتباع مسلمان و مسیحی نسبت به آن سلطان پست فطرت منتهی به انقلاب سریع و بی نهایت شدیدی گردید. کمیته جوانان ترک از شیخ الاسلام فتوای محکومیت پادشاه را گرفت و عاقبت بی یار و یاور ملعون ملت و منفور سران حکومت مجبور به استعفا گردیده و محبوس دولت شد و به این طریق به سلطنتی که "از لحاظ از دست دادن اراضی و مقدمات از دست رفتن قریب الوقوع اراضی دیگر شامت بار و از جهت اختلال امور ملت از بیست و سه نفر اسلاف فاسد خود از زمان فوت سلیمان کبیر شدیدتر بود خاتمه داد.

خاتمه این سلطنت شرم آور صرفاً مقدمه دوره جدیدی بود که هر چند در ابتدا مورد استقبال واقع شد مقدر چنان بود که شاهد اضمحلال دولت متزلزل و فاسد عثمانی گردد. سلطان محمد خامس یکی از برادران عبدالحمید دوم که وجودش در حکم عدم بود نتوانست اوضاع پریشان ملت خود را بهبودی بخشد و حماقتهایی که در دولت او صورت گرفت عاقبت حکم زوال امپراتوری را قطعی ساخت. جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ فرصت مناسبی به وجود آورد و شکستهای نظامی عوامل هدم بنیان آن امپراتوری را تشدید کرد. در همین جنگ عصیان شریف مکه و طغیان بعضی کشورهای عربی از تقدیر سرنگونی تخت سلطنت ترکیه حکایت می کرد. فرار عجولانه و انعدام کامل قشون جمال پاشا فرمانده کل نیروی سوریه که سوگند یاد کرده بود پس از مراجعت مظفرانه از مصر روضه مبارکه حضرت بهاء الله را با خاک یکسان کرده و مرکز عهدش را در یکی از میدانهای اسلامبول در ملاء عام به دار آویزد - علامت انتقام شدیدی بود که بایستی امپراتوری پریشان و مضطر را فرا گیرد. نه عشر قشون عظیم ترک از بین رفت و ربع سکنه آن در نتیجه

جنگ و ناخوشی و قحطی و قتل تلف شد.

در این وقت سلطان محمد ششم که بیست و پنجمین و آخرین سلطان فاسد آن سلسله بود جانشین برادر بدبخت خود گردید. بنیان امپراتوری در این هنگام متزلزل و در حال فرو ریختن بود. مصطفی کمال آخرین ضربات جانگداز را بر آن وارد ساخت و ترکیه که به صورت یک کشور آسیایی کوچک درآمده بود به حکومت جمهوری تبدیل گردید. سلطان معزول و سلطنت عثمانی منقرض شد و سلسله‌ای که شش قرن و نیم بلا نقطاع حکومت کرده بود منقرض گردید. امپراتوری که از مرکز هنگری تا خلیج فارس و سودان و از بحر خزر تا اوران در افریقا توسعه داشت اکنون به یک جمهوری کوچک آسیایی مبدل شده. اسلامبول که پس از سقوط دولت روم غربی افتخار مرکزیت پر حشمت و جلال امپراتوری روم را داشته و بعد پایتخت دولت عثمانی شده بود از طرف فاتحین خود متروک شده و از جاه و جلال محروم و به صورت یک یادگار صامت آن مظلومی که مدت مدیدی تخت عثمانیان را لکه‌دار کرده بود درآمد.

بالجمله آثار سیاط مجازاتی که به مقتضای عدالت با این همه فلاکت و مصیبت بر عبدالعزیز و جانشینانش و تخت و تاج و سلسله پادشاهی او وارد آمد چنین بود. حال ببینیم بر ناصرالدین شاه خصم لدود دیگر و شریک توطئه که می خواست نه سال نوشکفته آیین الهی را از بیخ و بن براندازد چه وارد شد. برخوردار او با پیام الهی که توسط بدیع شجاع " فخرالشهداء " که حیات خود را به طیب خاطر وقف آیین منظور نمود برای او فرستاده شد نمونه و شاهد لهیب عناد تسکین نا پذیری بود که در تمام دوره سلطنت در سینه اش با کمال حدت شعله ور بود.

مجازات سلسله قاچاریه

از قرار معلوم امپراتوری فرانسه لوحی که به افتخار او از قلم حضرت بهاء الله صادر شده بود به دور انداخته و چنانکه خود حضرت بهاء الله فرموده به وزیرش دستور داد به طرزی غیر محترمانه به آن جواب دهد. به قراری که اهل شقه اظهار می دارند وزیر کبیر عبدالعزیز در حین خواندن نامه که با پادشاه و وزرایش خطاب شده بود رنگش پریده و گفته بود مثل این است که سلطان سلاطین به حقیرترین پادشاه دست نشانده خود امر می دهد و طرز رفتار را تعیین می نماید و نیز گفته اند ملکه ویکتوریا در موقع قرائت لوحی که به افتخار او نازل شده بود اظهار داشت " اگر این از طرف خدا باشد دوام خواهد کرد و الا ضرری بر آن مترتب نخواهد شد " ولی این مخصوص به ناصرالدین شاه شد که به اغوای علما انتقام خود را از کسی که دیگر به او دسترسی نداشت به این طریق بگیرد که قاصد او را که یک جوان هفده ساله بود با

غل و زنجیر معذب و به انواع شکنجه و آزار شهید کند.

حضرت بهاء الله به این سلطان جابر که او را "سلطان ظالمین" عتاب کرده و کسی که به زودی "عبوة للعالم" خواهد شد چنین می فرماید:

"یا سلطان انظر بطرف العدل الی الغلام ثم احکم بالحق فیما ورد علیه ان الله قد جعلک ظله بین العباد و آية قدرته لمن فی البلاد"
و نیز می فرماید:

"یا سلطان لو تسمع صیر القلم الاعلی و هدیر ورقاء البقاء... لیبلغک الی مقام لاتری فی الوجود الا تجلی حضره المعبود و تری الملک احقر شیء عندک تضعه لمن اراد و تتوجه الی افق کان با نوار الوجه مضيئا"
و باز می فرماید:

"امید چنان است که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد."

ولی این امیدواری به انجام نرسید. زیرا سلطنتی که با قتل حضرت باب و حبس حضرت بهاء الله در طهران شروع و سلطنتی که به کرات باعث نفی متوالی حضرت بهاء الله شده و سلسله‌ای که با کشتار لاقل بیست هزار تن از پیروان آن حضرت لکه‌دار گردید نمی توانست چنین امیدواری را به منصف ظهور رساند.

قتل فضیح آن پادشاه و سلطنت فرومایه آخرین پادشاه خاندان قاجار و زوال آن سلسله تماماً علامات برجسته مجازات و انتقام الهی در اثر آن خونریزیها و وحشیگریها شنیع بود. پادشاهان قاجاریه که اعضای یک قبیله اجنبی ترکمن بودند در حقیقت تخت و تاج ایران را غصب کرده و آغا محمدخان خواجه موه‌س آن سلسله چنان سفاک و خسیس و خونخوار بود که کسی در خاطره هیچ ایرانی مانند او منفور و ملعون عموم قرار نگرفته است. شرح سلطنت این پادشاه و جانشینهای بلافاصله‌اش همانا بربریت و جنگهای داخلی و ملوک الطوائفی و یاغیگری و راهزنی و دوره مظالم قرون وسطی می باشد در حالی که تاریخ سلطنت پادشاهان بعدی سلسله قاجاریه توأم با رکود و خمود ملت و بی سوادگی و جهالت مردم و فساد و عدم لیاقت دولت و توطئه‌چینی و دسیسه‌بازی دربار پادشاهی و انحطاط اخلاقی شاهزادگان و عدم مسوولیت و اسراف شخص پادشاه و تبعیت سخیفانه او از یک عده علمای نالایق و رذل بوده است.

جانشین آغا محمدخان یعنی فتحعلیشاه عیاش و کثیرالاولاد که معروف به "داریوش زمان" گردید، پادشاهی بود متکبر و خودخواه و بی اندازه لثیم. از کثرت زنان عقدی و صیغه که از هزار شماره آنها تجاوز می کرد و همچنین از حیث کثرت اولاد و

مضیبت‌هایی که حکمرانی او بر کشور وارد آورد مشارباً لبنان بود. این همان پادشاهی بود که حکم کرد که وزیر وی زاکه به واسطه او به سلطنت رسیده بود در دیگر روغن جوشان بیندازند. اما جانشین وی محمدشاه موهوم پیرست بود و یکی از اولین اقدامات وی که به قلم حضرت بهاء‌الله مطعون گردید صدور حکم اختناق صدرا عظمی قائم مقام معروف بود شخصی که به قلم حضرت بهاء‌الله به واسطه عنوان "سید مدینه تدبیر و انشاء" مخلص و جاویدان گردید سپس به جای او حاجی میرزا آغاسی دتی طبع، بدنفس و پست-فطرت را گماشت که این شخص مملکت را به پرتگاه ورشکستگی و انقلاب کشانید. همین پادشاه بود که از ملاقات حضرت بابا امتناع ورزیده و آن حضرت را در آذربایجان زندانی ساخت و باز همین پادشاه بود که در سن چهل سالگی به امراض گوناگون مبتلا و در اثر همان امراض درگذشت و آنچه در کتاب قیوم الاسماء مقدر و نازل شده به وقوع پیوست. آنجا می فرماید:

"یا ایها الملک تالله الحق لو تعادی مع الذکر لیحکم الله فی یوم القیمه علیک بین الملوک بالنار و لن تجد الیوم من دون الله العلی علی الحق بالحق ظهیراً"

پس از او ناصرالدین شاه که شخصی خودخواه و هوسران و مستبد برای بود به تخت سلطنت نشست و چنان مقدر بود که مدت نیم قرن به تنهایی حکمرانی و فرمانروایی مطلق کشور بیچاره خود را عهده‌دار باشد. نگاهداری مردم در حالت جهل و نادانی و هرج و مرج ادارات دولتی در ولایات و اختلال امور مالیاتی کشور و توطئه چینیها و انتقام‌کشی و فساد اخلاق طبقه اشراف طماع و نازپرورده که دائماً به دور تخت پادشاهی طواف می کردند و همچنین استبداد شخصی پادشاه که اگر ملاحظه و ترس افکار عمومی اروپاییان و میل به تعریف و توصیف از او در پایتختهای ممالک غربی نبود به درجات شدیدتر و وحشیانه‌تر می گردید تمام اینها صفات مشخصه سلطنت خونین کسی بود که خود را "آسمان جاه" و "قبله عالم" می نامید. ظلمت سه‌گانه هرج و مرج و ورشکستگی و ظلم مملکت را فراگرفته بود. قتل او اولین علامت انقلابی بود که می بایستی دایره اقتدار پسر و جانشینش را محدود و منجر به عزل دو نفر از آخرین پادشاهان سلسله قاجاریه و اضمحلال کلی آن کرده. روز قبل از جشن پنجاه ساله سلطنت وی که می بایستی دوره جدیدی آغاز گردد و تهیه و تدارک تفصیلی برای این جشن گرفته شده نبود در ضریح شاهزاده عبدالعظیم هدف طبا نچه قاتل قرار گرفت و جسد او را در کالسکه سلطنتی جلو صدراعظم قرار داده و به این طریق به پایتخت آوردند تا انتشار خبر قتل سلطان به تعویق افتد.

شخصی که در موقع جشن پنجاه ساله و نیز در هنگام قتل پادشاه حضور داشت

چنین می نویسد: "گفته می شد که روز جشن پنجاه ساله سلطان بزرگترین روز تاریخی ایران به شمار خواهد رفت... قرار بود که زندانیان بدون قید و شرط خلاص شوند و عفو عمومی محبوسین سیاسی اعلام گردد... به دهقانان وعده داده شده بود که اقلا برای دو سال از پرداخت مالیات معاف شوند... و فقرا ماهها اطعام کردند. وزرا و بزرگان مملکت در آن حال مشغول فراهم نمودن زمینیه برای به دست آوردن مناصب و مستمری از شاه بودند و نیز قرار بود درهای مراقد و امکنه مقدسه را بر روی مسافریان و زائرین بگشایند. سادات و ملاها برای صاف کردن سینه و حنجره خود داروها استعمال می کردند تا بر منابر در مناقب پادشاه داد سخن بدهند. مساجد پاک و پاکیزه می گردید و برای اجتماعات عمومی و نماز جماعت جهت سلامت پادشاه مهیا می شد... سقاخانهها را وسیعتر کردند تا آب متبرک بیشتر در آن جای گیرد. مقامات مالحمه پیش بینی می کردند که در روز جشن به وسیله این سقاخانهها معجزات زیادی ممکن است صورت وقوع یابد... پادشاه اعلان کرده بود که از امتیازات خود به عنوان پادشاه مستبد صرف نظر کرده و خود را "پدر تاجدار ایرانیان" معرفی خواهد کرد. مقرر شده بود که مأمورین انتظامات شهری مراقبت جدی و شدید خود را تخفیف داده و از غربایی که به کاروانسراها وارد می شوند صورت برداشته نشود و مردم شبها را برای گردش در کوچه و خیابان آزاد باشند و به قراری که همان شخص می نویسد حتی مجتهدین تصمیم گرفته بودند که موقتا از آزار و اذیت بابیان و کفار دیگر خودداری نمایند." این بود وضع هلاکت کسی که وصف سلطنتش همواره با فاجعه عظیم تاریخی یعنی شهادت کسی که مظهر اعظم الهی او را "نقطه که حقایق رسل و انبیا طائف حول او هستند" خوانده متلازم خواهد بود. در لوحی که قلم حضرت بهاء الله او را محکوم می سازد چنین نازل:

"از جمله (سلاطین ارض) سلطان ایران است که هیکل امر (حضرت باب) را در هوا معلق و با شقاوتی به قتل رسانید که تمام موجودات و اهل جنت علیا و ملا اعلی بر او گریستند. به علاوه بعضی از نزدیکان ما را مقتول و دارایی ما را غارت و عائله ما را اسیر دست ظالمین نمود و به کرات ما را محبوس ساخت تا لله الحق احدی نمی توان آنچه در زندان بر ما وارد شده احصا نماید جز خداوند محیی علیم قدیر. پس از آن ما و اهل الله را از وطن تبعید کرده و در نتیجه با اندوهی آشکار به عراق وارد شدیم و در آنجا متوقف بودیم تا آنکه سلطان روم (سلطان ترکیه) بر علیه ما قیام کرده و ما را به مقر سلطنت خود احضار نمود. چون بدان جا رسیدیم صدماتی بر ما وارد شد که موجب مسرت خاطر سلطان ایران گردید بعد ما به این زندان که دست احیا از دامان

ما کوتاه بود وارد شدیم. رفتار او با ما چنین بود." (ترجمه)

ایام سلطنت سلسله قاجاریه در آن حین روز شمار شده و رخوت و سستی که در ارگان احساسات ملی مستولی گردیده برطرف شده بود. سلطنت مظفرالدین شاه جانشین ناصرالدین-شاه که شخصی ضعیف النفس و جیون و مسرف و مبذر نسبت به درباریانش بود مملکت را به جاده وسیع ویرانی کشانید. نهضت مشروطه طلبی که امتیازات پادشاه را محدود می کرد قوت گرفته و منجر به آن شد که پادشاه در ایام واپسین سلطنت خود فرمان مشروطیت را امضا کرده و چند روز بعد درگذشت. سپس محمدعلیشاه که طبیعا مستبد و بی عقیده و لثیم بود جانشین وی گردید و چون دشمن مشروطیت بود با اقدام موجز خود که به توپ بستن بهارستان محل انعقاد مجلس شورای ملی گردید در ایجاد انقلابی که منتهی به عزل او توسط ملیون شد تسریع کرد و پس از مذاکرات مفصله مستمری و آفری را که برای او تعیین شده بود قبول کرده و در نهایت مذلت به روسیه رفت. احمدشاه جانشین او که به سن بلوغ نرسیده بود وجودش در حکم عدم و نسبت به وظائف خود بی قید بود. بی اعتنائی نسبت به ضروریات مملکت هنوز ادامه داشت به واسطه از دیاد هرج و مرج و ضعف حکومت مرکزی و وضع خراب مالیه مملکت و انحطاط روز افزون وضع عمومی کشور و سهل انگاری پادشاه که عیش و نوش در مجامع پابیتختهای اروپایی را به انجام وظیفه و مسوولیتها مهم و فوری مملکت که اقتضای وضع پیریشان ملت بود ترجیح می داد. مرگ سلسله کاه عامه احساس سلب سلطنت از آنها می نمود فرا رسید.

مجلس شورای ملی در هنگام یکی از مسافرتها معمولی پادشاه به خارجه او را معزول ساخته و انقراض سلسله ای که مدت یکصد و سی سال بر ایران حکم فرمایی می کرد اعلان داشت. همان سلسله که پادشاهان آن از روی غرور خود را از اعقاب یاقوت پسر نوح می دانستند و کلیه پادشاهان آن به استثنای یک نفر به قتل رسیده و یا معزول شده و یا در اثر امراض مهلکه درگذشته اند.

اولاد بی شمار آنها که گروه شاهزادگان و یک نسل بیکاره را تشکیل می داد باعث رسوائی و تهدید هموطنان نشان گردیده بود. اما اکنون با زماندگان بدبخت آن دودمان مضمحل شده عاری از هر قدرتی بوده و حتی بعضی به حال گدایی افتاده و به وضع فلاکت باری عواقب شوم اعمال سیئه را که اجدادشان مرتکب شده اند حکایت می کنند. اینک آنان بر ردیف اعقاب پیریشان روزگار آل عثمان و سلاطین رومانوفها و سلسله های هابسبورگ و هوهنزلرن و ناپلئون افزوده شده و به حال سرگردانی در روی زمین بسر می برند و شاید به کلی از چگونگی آن قوایی که چنین انقلاب مصیبت آوری در حیات آنان به وجود آورده و باعث بدبختی و فلاکت امروزه آنها شده بی خبرند.

چنانکه اکنون نوه ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز در حال ناتوانی و
 مسکنت به مرکز عالی امر حضرت بهاء الله رو آورده یکی کمک سیاسی خواست و دیگری
 مدد مالی اما تقاضای اولی به فوریت و به کلی رخص شد و نسبت به تقاضای دوم
 بی درنگ اعانت گردید.

فصل اول (فایده تاریخ)

در این فصل شما با مثالهایی از فواید تاریخ آشنا می‌گردید. اهم مواردی که به عنوان فایده تاریخ در متن کتاب ذکر گردیده است، به‌طور خلاصه به‌شرح زیر است:

- ۱ - آشنایی با عقاید و ادیان
- ۲ - درمان دردهای فعلی با تجارب گذشته
- ۳ - عبرت‌انگیزی
- ۴ - کمک و راهنمایی برای رسیدن به سطح عصر
- ۵ - کمک به انسان برای شناسایی خویش به‌طور عملی
- ۶ - تشویق انسان به کارهای بزرگ
- ۷ - استفاده از سرمشقهای تاریخی برای اخلاق و انسانیت
- ۸ - حافظه نوع انسانی بودن
- ۹ - حفظ انسان از فریبها و دلخوشیهای بیهوده
- ۱۰ - تعمیق زندگی و تجربه انسانی
- ۱۱ - کمک به شغلای مدیریت و سیاسی و حکومتی
- ۱۲ - کمک به فراموش کردن مرگ و تزلزل زندگی
- ۱۳ - استفاده بهتر از ادبیات و هنر و شعر
- ۱۴ - لذت بخشیدن به انسان مانند مسافرت در سرزمینهای ناشناخته
- ۱۵ - دادن عزت نفس و همت بلند به افراد
- ۱۶ - دادن احساس وحدت و استمرار با جوامع بشری

از بین تمام این فواید و بسیاری فواید دیگر که می‌توان نام برد، مسئله عبرت و درمان دردهای فعلی با تجارب گذشته، مهمترین فواید تاریخ هستند که در آثار مبارکه و کتب مقدسه به آنها اشاره شده و نمونه‌هایی از آن در جزوه تاریخ جهان ذکر گردیده که می‌توانید به آن مراجعه نمایید. پس عبرت‌انگیزی تاریخ که در قرآن هدف ذکر قصص انبیا ذکر شده است، مهمترین علت مراجعه و تمعن در تاریخ است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: "فاقص القصص لعلهم یتفکرون" (سوره اعراف، آیه ۱۷۶) و این عبرت و پند گرفتن و عمل به آن در آثار مبارکه هم مکرر استفاده شده. در آثار الهیه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء معمولاً از کلمات تفکر و تمعن و نظریه تاریخ استفاده شده است نه مطالعه و اطلاع و تمام اینها یعنی اطلاع یافتن از وقایع تاریخی به جهت استفاده از زندگی. چه که همان طور که

کتاب شما اشاره کرده است، در غیر این صورت تاریخ علمی مرده می شود که مردگانی بی اعتقاد هم می آفرینند. به جهت روشنی چشم شما، ذیلا چند نمونه از طرز اشاره به مطالعه تاریخ در آثار الهیه نقل می گردد:

حضرت بهاء الله می فرمایند، قوله تعالى: "انظروا فی الذین ظلموا من قبل قد محت آثارهم..." (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۶۲)

همچنین می فرمایند، قوله الاعلی: "قل تفکروا فی القرون التي خلت قبلکم امرناهم بالتحوی هم اتبعوا الهوی اخذناهم بذنبهم و جعلناهم تذکره للعالمین..." (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۴۷)

و نیز می فرمایند، قوله تعالى: "تفکروا فی الذین مضوا قبلکم لعل تمنعکم عن ذکره سطوه الغافلین..." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۲۱) و همچنین: "فکروا فی الذین کانوا قبلکم اخذوا بما عملوا و کانوا لایفقهون..." (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۳۰۲)

حضرت اعلی می فرمایند: "در ظهور رسول الله کل منتظر او بودند ولی درحین ظهور شنیدی که با او چه کردند... قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که این طور واقع نگردد..." (بیان فارسی، منتخبات آیات نقطه اولی، ص ۵۷)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... چون نظر به تاریخ می کنیم، ملاحظه می نمائیم که از اول عالم الی زماننا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده... و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعت..." (خطابات یک جلدی، ص ۷۳)

ملاحظه می فرمایید که در تمام اینها نتیجه گیری از وقایع تاریخی همسراه ارجاع به آنها آمده و این توجه و تفکر در تاریخ و عبرت آنقدر مهم است که غالب کتب استدلالیه شارح مقدس با تاریخ شروع می گردد (مثل کتاب ابیقا، لوح ابن ذئب، الواح ملوک) یا مملو از اشارات تاریخی است تا توجه مستمع جلب گردد و از اوج غرور به عالم توجه وارد گردد.

علاوه بر تمام فوایدی که مؤلف کتاب ذکر نموده است، استفاده مهم دیگر از تاریخ که در آثار الهیه مکرر به آن برمی خوریم تسلی قلب و دادن امید است. احبا را با ارجاع به گذشته و سرگذشت انبیا و اولیای سلف و موفقیت نهایی آنان به مصداق "العاقبه للمتقین" متوجه می نمودند و آرامش و صبر و امید را در دل آنان زنده می نمودند. ملاحظه در الواح ایام شداد این مطلب را واضح می سازد. الواح اواخر دوره بغداد و اوایل دوره ادرنه، الواح اولیه حضرت عبدالبهاء در دوره نقض و بعد از صعود حضرت بهاء الله، الواح جمال ابهی در دوره شدت قلعه بندی عکا و الواح

بعد از وقوع شهادت‌های عظیمه با شهرت‌رديدها، مملو از شواهد تاريخيه است و به‌این ترتيب دل‌احبا شاد می‌گردید و امید به آینده و نیرو برای کار و کوشش در آنها ایجاد می‌گردیده است. شاید به همین جهت باشد که وقتی حضرت ولی‌امرالله در اوج جنگ جهانی دوم جامعه درگیر و محنت‌دیده و مایوس‌غرب را به قیام جهت تحقق اهداف تبلیغی حضرت عبدالبهاء و فتح روحانی جهان فراخواندند، کتابی تاریخی - قسطنطنیه - بدیع - به آنان عطا فرمودند.

برای نمونه این آثار الهیه را ملاحظه فرمایید:

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "ای احبای الهی بکوشید که وقت ظهور شوئ و نرحمانی است و هنگام نشر نجات الهی افسرده ننشینید و پژمرده نمانید... ملاحظه نمایند که در قرون اولی هر نفسی که به آستان الهی انتساب یافت بعد در عالم وجود حیز شهود جلوه و ظهوری نمود. حال هزاران درجه افزون است..." (منتخبات محافل تذکر، ج ۱، ص ۹۴ - ۹۲)

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "یا محمد قبل تقی عظم الله اجرک فی اینک الذی صد الیه کما صد ابنی مهدی فی اول الورد فی السجن یا محمد تقی ان الدنیا مکدره مغبره... ایاکان یحزنتک حزنها... این شوکه پرویز و ذهبه الابریز و این شوکه الفراعنه و قصورهم العالیه و این ثروه الجبابره و جنودهم المصفوفه..." (منتخبات آثار برای محافل تذکر، ج ۲، ص ۵)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "هوالله ای یار قدیم عبدالبهاء مصائب و بلایا در سبیل موهبت نامتناهی است زیرا نتیجه عظیمه اش الی الابد حاصل. ملاحظه نما که بیزید چه نتیجه از سلطنت عظیمه نمود و چه شمره از راحت و رخا و عزت و حشمت دنیا برد عاقبت آن سلطنت عین نقت گشت و آن عزت ذلت کبری و همچنین در حال حضرت سیدالشهداء روحی له الفدا ملاحظه نما که آن طعن و لعن و سب و شتم اعدا و ذلت کبری و سفک خون مطهر و سلب اموال و اسیری اهل و اولاد چه نتیجه مبارکی داشت. چگونه عزت ابدیه بود و سلطنت سرمدیه و حیات بی پایان و علویت جاودان لهذا از شتم و لوم آن قوم دلگیر شو اگرچه گریه و مویه آن جناب نیز از رقت قلب است نه شکوه از طعن و ضرب ولی محض تسلی مرقوم می‌شود... ع ع" (منتخبات آثار مبارکه برای محافل تذکر، ج ۲، ص ۹۵ - ۹۴)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اگر از عوام هزله خذله حرکت اعتساف مشاهده نمایند به آنها مگیرید و خجالت آنها را میپسندید چه که نمی‌دانند و مطلع نیستند که در هر عصری از ستمکاران چه جویری به یاران الهی واقع و از نادانان چسان جفا

بر اولیای بهایی وارد. لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند.... مظلومیت
موهبت الهیه است و صفت مظاهر احدیت حضرت نور حدقه مصطفی و نور حدیقه مرتضی

سرگذشت افراد انسانی بی توجه باقی ماند؟ چطور می توان نص مبارک جمال ابهسی را زیارت نمود که می فرمایند: "رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و به دانایی درمان می کند... دیده می شود که گیتی را دردهای بی کران فرا گرفته، مردمانی که از باده خودخواهی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او بازداشته اند... نه درد می دانند و نه درمان شناسند..." و تعمداً خود را از جمله درد - ناشناسان نمود که مظهر الهیه توقع درمان از آنها ندارد؟

تاریخ عمومی، سرگذشت واقعی افراد بشر است، افرادی مغرور و طمعکار، نادان و بلندپرواز که تمام درستکاران و دانیان عمر خود را در هدایت آنها صرف نموده^{ند} و به همین جهت لایق اعتنا است. تاریخ داستان بشر است، بشری که دردهای بیکران او را فرا گرفته و داستان رشد او با این بیماریها و شدت یافتن آنها و معالجه موقتی بعضی از آنهاست و اگر ما معتقدیم که عمر درمان کلی فرا رسیده، باید همه این دردها مطالعه و شناخته شود و چطور می توان به بشریت احترام گذاشت و در پی اصلاح او برآمد و او را آن چنان که هست شناخت و ندانست که چه بر سر او آمده است؟ ما تاریخ می خوانیم که انسان را آن طور که بوده، ببینیم شاید که بتوانیم به او کمکی بکنیم و راه نجاتی جلوی پایش بگذاریم. یعنی تاریخ راه عملی استفاده از اطلاعات امری و مورد استفاده آنان را در مورد بشر به ما یاد می دهد. امید است که با درست خواندن تاریخ همه این فوائد را حاصل نماییم.

توجه داشته باشید که در مورد مثالها اگر مفهوم و هدف آن مثال را متوجه شدید، لزومی به اطلاع دقیق در باره اصطلاحاتی که مثال زده شده، نیست. مثلاً اگر مفهوم حافظه را در تاریخ متوجه شدید، ندانستن اینکه "سن بارتلمی" چه بوده، آن قدر اهمیت ندارد. به امید موفقیت شما.

فصل دوم (تاریخ و اسطوره)

این فصل متن کتاب به رابطه تاریخ با تاریخ شفاهی و قصص تاریخی می پردازد و در باره تاریخ اساطیری که مایه بسیاری از قدمها در باره تاریخ است صحبت می کند که ذکر چند نکته در باره این مطلب ضرورت دارد:

قسمت اول در باره ارزش اسطوبی تاریخ این مطلب را توضیح می دهد که در صورت عدم وجود توجیحات عقلی، تاریخ چیزی جز مشهورات یعنی روایاتی که فقط تنها دلیل صدقشان شهرتشان در بین عوام است، نیست که البته از شعر که اقلا اجزای آن به هم ارتباط منطقی دارد یا با هم متناقض نیست، درجه فروتری دارد و البته این مطلب یعنی تناقض اجزای تاریخ، هر متن تاریخی را به درجه شعر و فروتر از آن سوق می دهد.

در مورد شباهت اساطیر مردم به هم شاید این توجیه هم قابل قبول باشد که سه نفوس انسانی فی الحقیقه بسیار به هم شبیه اند و در مراحل از رشد تمام آنها دنیا اطراف خود را به نوعی توجیه می کنند. مانند کودکان ملل مختلف که در مراحل رشد از مراحل مشابهی می گذرند و در این صورت توجیه و بررسی اساطیر از دستور کار تاریخ خارج می شود و به روانشناسی ارجاع داده می شود. (۱) اما به هر حال این مطلب حائز اهمیت است که دلیل بقا و رشد اساطیر می تواند در این بیان حضرت عبدالبهاء خلاصه شود که:

"... ناس فطرتا ایمان به غیب را خوشتر دارند و نیکوتر شمرند..."

و وقتی توجه نماییم که حضرت مولی الوری این بیان را پس از صعود حضرت بهاء الله به عالم بقا نازل فرموده اند و از آن این نتیجه را گرفته اند که حال اقبال مردم به دیانت بهایی بیشتر می شود، می توانیم نتیجه بگیریم که اصولا همیشه دلیل محسوس و منطقی و عقلانی برای وقایع با عثا قناع و اطمینان بسیاری از مردم نمی شود و این همان دلیلی است که علت رشد اساطیر را در میان مردم توضیح می دهد چه که اساطیر به قول کتاب خاصیت توجیهی دارند یعنی واقعه ای یا مراسمی یا خاصیتی

(۱) یعنی اگر همه جوامع و اقوام به طور یکسان به اساطیر خاصی رو آورند و علت آن کیفیت درونی باشد باید این را توسط روان شناسی بررسی و مطالعه نمود و فقط وقتی این مسئله به تاریخ مربوط می شود که کیفیات مشابه به روشهایی در حال تغییر — — — — — ارضا شود یعنی مثلا تغییرات فیزیولوژیکی که باعث گرسنگی می شود مسئله تاریخی نیست و به فیزیولوژی بازمی گردد. ولی راههای تامین معیشت در طی تاریخ چون متنوع و متغیر در طول زمان است مسئله ای تاریخی است.

طبیعی را به دلایلی غیرطبیعی و غیبی و غیرمحسوس و غیرمنطقی توجیه می نماید و به این وسیله باعث علاقه مردم می شود...

اما البته این توجیه به خلاف توجیهات عقلانی یا تاریخی هیچ راه تازه‌ای در پیش پای افراد نمی نهد و در عمل بی فایده می گردد و به همین جهت است که از اساطیر در کتاب قرآن و در آثار الهیه به صورت کذب و امر بی فایده یاد شده و به عنوان تهمت دشمنان به آثار الهیه نقل شده و در قرآن راه بطلان آن را هم بررسی سرگذشت اقوام می دانند که نمونه بعضی از آن آیات نقل می شود:

سوره انعام آیه ۲۵ : " یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین."

سوره انفال آیه ۳۱ : " اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء

لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین."

سوره نمل آیات ۶۹ - ۶۷ : " قال الذین کفروا ... ان هذا الا اساطیر الاولین قل

سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المجرمین."

نکته دیگر که باید بدان توجه داشت مطلب مندرج در صفحه ۳۸ کتاب در مورد امر محتمل است که مطالب ابتدای فصل را توضیح می دهد و نشان می دهد که چرا ارسطو شعر را فلسفی تر از تاریخهای زمان خود می دانسته و مطالب صفحه بعد نقل همین نظر ارسطو است.

مسئله دیگر مطلب مندرج در صفحه ۳۹ است که شاید توضیحی را بطلبد و آن این است که قدامت حقیقت فلسفی را خارج از زمان و حالات کسی که به دنبال آن است، امری مطلق و ایستا تصور می نمودند و حال آنکه این تصور در جهان فعلی معنا نمی دهد و معلوم شده است که علت ایجاد یا حداقل تاثیر و تعمیم بسیاری از تعالیم و حقایق، شرایط و مقتضیات زمان بوده و لذا به قول کتاب شما: " هرگونه معرفت، تاریخی است و فلسفه واقعی هم عبارت است از فلسفه تاریخ ..."

در مورد مسئله علیت، علاوه بر مطالب این بخش، درسی مجزا برای شما در نظر گرفته شده است. اما آنچه باید شما از این متن به یاد بسپارید، پاراگراف آخر صفحه ۴۰ است که می گوید در تاریخ طرز فکر علیت، مانند طرز فکر قاضی است که می خواهد مطلبی را تبیین نماید و این اصل مطلب علیت تاریخی است. یعنی ما در علت یابی وقایع تاریخی علل مستقیم، ملموس و قابل تعمیم را پیگیری می نمایم و به علل غایی کاری نداریم یا حداقل به عنوان انسان مورخ یا تاریخ خوان به آن قلمرو پا نمی گذاریم.

مطلب دیگر مهم در همین بخش تفاوت دیدگاههایی است که فکر معجزه یا تصادف

را ایجاد می کند. خود مطلب معجزه و بحثهای متکلمین در باره آن از اهمیت کمتری برخوردار است ولی از صفحه ۴۳ مطلب عوض می شود و به مفهوم معجزه در تاریخ می پردازد که اهمیت دارد و ذکر این مطلب هم ضروری است که عبارت کیفیت معجزه آسا در آثار حضرت ولی امرالله و در کتاب قرن بدیع آمده است و شاید بهترین تعریف آن همان جمله "متن کتاب باشد که: "مورخان گهگاه وقایع شگفت انگیزی را که نمی توان آنها را با اسباب و علل عادی توجیه کرد، به نام معجزه می خوانند."

نکته دیگر قابل توجه این است که در امر مبارک ما مفهوم خلق استعداد را داریم و معتقدیم که کلمة الله خود خالق استعداد اصفا و اثر خود است و این بزرگترین معجزه انبیا است. لذا ظهور انبیا و پیشرفت امرشان همیشه حالت معجزه آسا دارد. چه از محلی ظاهر می شوند که هیچ استعداد یا بارقه پیشرفت آتی در آن به چشم نمی خورد و هیچ گاه هم قابل توجیه با دلایل بشری نخواهد بود و نظر به همین مفهوم است که حضرت ولی امرالله در ظهور عدل الهی صفات و خاصه مؤمنین را به خلقت الهی تعبیر فرموده و مطلقا استعداد آن را در سایر مردم آن سرزمین نفی می فرمایند. چنانکه می فرمایند:

"... لازم است همواره حد فاصل و امتیاز شاخصی بین جامعه یاران الهی و قاطبه ناساز آغالی و اذانی علی العموم ملحوظ و این حقیقت بارزه متعالیه به کمال صرامت و صراحت تابید و خالی از هرگونه بیم و مخالفت تشبیت و تاکید گردد تا قوه خلاقه امر حضرت بهاء الله و اثرات مهیجه آن در حیات و خصوصیات نفوسی که در ظل شریعت مقدسه اش مستظل مطوم و انتساب یاران به ساحت اقدسش مبرهن و مکشوف شود والا علت غائی و مقصد نهایی این ظهور اعظم و نباء عظیم از انظار مستور و امتیاز و رجحان امر مبارک که باعث خلق بدیع و نفخ روح جدید در هیاکل و انفس بشریه است از جلوه و ظهور ممنوع خواهد گردید. انبیا و مظاهر مقدسه الهیه حتی نفس مقدس جمال قدم جل ذکرة الاعظم که به اراده حی قدیر برای تربیت عباد و هدایت من فی التبلاد مبعوث گشته اند اکثر احیان در سرزمینهای قیام و پیام رسالت خویش را در بین اجناس و ملل و اقوام و نحل ابلاغ فرموده اند که افراد آن در بادیه های جهل و نادانی سرگردان و با از لحاظ فضاثل روحانی و اخلاق و ملکات انسانی بالمره در اسفل درکات ذلت متنازل و در اقصی غمرات فنا و نیستی مستغرق بوده اند فلاکت و اسارت شدید و پرمخافتابنا اسرا شیل تحت حکومت جائر و متزلزل فراغنه قبائل از خروج از سرزمین مصر که در ظل قیادت و سرپرستی حضرت کلیم واقع گردید همچنین تنزل و تدنی فاحشی که در شون دینی و مراتب اخلاقی و تربیتی بهبود هنگام ظهور حضرت

روح نمودار بود و اوضاع و احوال قوم عرب در زمان اشراق شمس محمدی که خوشنیت و دنائت اخلاق و پرستش اصنام و اوثان از دیر زمان حالات و خصائص بارزه آن جمیع را تشکیل داده و موجب خفت و هوان آن قوم گردیده بود بالاخره تباهی و فساد و ظلم و اعتساف و انقلاب امور و انحطاط جمهور که به کمال شدت در خطه ایران مقارن ظهور حضرت بهاء الله مشهود و در حیات مدنی و مذهبی مردم آن سامان منعکس و محسوس بود شرح آن از قلم بسیاری از اهل تحقیق و سیاست و اصحاب سیر و سیاحت که به گزردش دیار و مطالعه آداب و آثار ملل پرداخته اند درج گردیده کل مدل برایین حقیقت اساسیه و غیرقابل تردید است که ظهور مظاهر مقدسه الهیه همواره در بین ملل و نحلی صورت گرفته که در حقیقت غفلت ها ببط و در بیدار شدن و زلاله سائر و سالک بوده اند و اگر تصور شود که سجایای عالییه و صفات و کمالات فاضله و قدمت در سیاست و یا سبقت در شوق اجتماع قوم و ملتی علت طلوع انوار الهی و طلوع مشارق وحی سبحانی در بین آن قوم و ملت بوده فی الحقیقه چنین توهم و تصور انحراف از یک حقیقت مسلمه تاریخی و به منزله انکار آیات و بیاناتی است که از قلم ملهم حضرت بهاء الله و کلکانور مرکز عهد و میثاق الهی حضرت عبدالبهاء به نحو صریح و موکد در این باره عز نزول یافته و حقیقت امر تبیین و تشریح گردیده است. بنا به مراتب مندرجه نفوسی از ملل و نحل مذکوره که ندای انبیای الهی و سفرای یزدانی را لبیک گفته و در ظل تعالیم ربانی مستظل و محشور شده باشند فریضه و تکلیف شدیدی متوجه آنان است که باید به کمال تهور و خالی از هرگونه تردید و تأمل انجام دهند و آن این است که این حقیقت اساسیه را تشخیص دهند و با ایمان و ایقان کامل اذعان نمایند و شهادت دهند که قیام مظهر امر الهی در بین یک قوم و یک ملت نه به علت تفوق ذاتی و یا بلوغ سیاسی و یا فضائل و خصائل روحانی آن قوم و ملت است بلکه در حقیقت نفس الامر مولود احتیاج ظهور معلم رحمانی و وجود مربی آسمانی است که بسبب هدایت و تربیت آن جمع پرداخته و از آن طریق عالم انسانی را به ذروه علیها و غایت قصوی از حیات ابدیه و اتصاف به صفات و کمالات ملکوتیه سوق دهد زیرا قطعاً تحت چنین شرایط و احوال و به اعانت این گونه وسائل و وسائط است که سفرای الهی و مظاهر مقدس سبحانی از اول لاول به اراده قاطعه صمدانیه در بین قوم و عشیره خود قیام نموده و به مدد قوه خلاقه کلمه الله آنان را از حقیقت ذلت مستخلص و به اوج عزت حقیقیه متعارج ساخته اند تا نفوس منجذبه بنوبه خویش ندای الهی را به ملل و نحل اخیری منتقل نمایند و مواهب و الطاف ربانیه را که خود از آن مستفیض و بهره مند گشته به سایر اجناس و طوایف جهان در ابعاد نقاط ارض متواصل سازند. با

توجه به این حقیقت کلیه مغنوبه باید پیوسته در نظر داشت و از خاطر محو ننمود که طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی روح الوجود لعظمتها الفدا در مقام اول کشور ایران را از لحاظ مطلع انوار و مشرق آثار و مکن اسرار ظهور مقدس خویش اختیار فرمودند که مردم این آب و خاک به نحوی که مکررا از قلم مرکز عهد و میثاق الهی تبیین شده در اعماق غفلت و دوری از حق و حقیقت مستغرق بوده چندانکه در آن اوان در بین اقوام و ملل معاصر مشابه و مماثلی در جهان متمدن نداشته است فی الحقیقه برای اثبات قوه خلاقه و کلمه نافذه و احیا کننده این دو مظهر مقدس الهی دلیلی اعظم و برهانی اتم و اقوم از آن نتوان یافت که آن دو وجود مبارک به تربیت و هدایت قومی که در عداد یکی از اقوام متاخر و غیرمذهب عصر خود محسوب قیام فرمودند و آنان را به افرادی شجاع و فداکار که بسنوبه خویش مصدر چنان تحول عظیم در حیات نوع انسان واقع گردیده تبدیل نمودند. حال چنانچه این دو مربی رحمانی بالفرض در بین ملت و جمعیتی متقدم ظاهر می شدند که رفعت مقام و سمو درجات ذاتیه آنان حصول چنین امتیاز و افتخار اعز اعلائی را که مهد الطاف و مشرق آیات الهی قرار گیرند علی الظاهر توجیه می نمود البته در انظار جهانیان بی ایمان از عظمت پیام حضرت یزدان به نحو شدیدی می کاست و قدرت خلاقه مهیمنه اش را که بنفسه لفسه محرک وجود و مربی من فی الوجود است مورد شبهه و تردید قرار می داد. اختلاف و تفاوت محسوس و بیننی که بین مدارج خلوص و ایمان و شجاعت و ایقان مطالع انوار که حیات و اعمال آن مظاهر حب و انقطاع را جاویدان و موبد ساخته و مراتب ذل و هوان و خوف و خذلان معاندین امر الهی موجود و مشهود و در صفحات تاریخ نبیل به تفصیل مدون و مسطور گواه صادق و شاهد ناطقی از حقیقت و حقانیت پیام ذات مقدسی است که چنین روح نباض در صدور پیروان خویش القا فرموده و آنان را به چنین صفات و مواهب روحانیه مخصص و ممتاز داشته است فی الحقیقه اگر نفسی از سالکان سبیل ایمان در مهد آئین حضرت سبحان تصور نماید که آنچه مایه قیام حضرت باب و حضرت بهاء الله در آن موطن اعلی گشته همانا عظمت آن کشور و علویت ذاتی مردم آن آب و خاک است که بین ملل و طوائف عالم لایق این مقام اسنی بوده که منصب سدره الهیه و مفرس دوحه رحمانیه گیرد این تصور و توهم در قبال ادله و شواهد لاتحصایی که در تاریخ مذکور موجود و به نحو قاطع و مستدل خلاف آن را اثبات می نماید غیر قابل قبول و تصدیق است. (ظهور عدل الهی - صص ۴۱ - ۴۶)

به عنوان نمونه از همین طرز تلقی از کلام الهی قسمتی از کتاب مقدس ضمیمه

گردیده است :

" خداوند می گوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه های شما طریقه های من نیستی ... و چنانکه باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده آن را بارور و برومند می سازد و بزرگوار را تخم و خورنده را نان می بخشد همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود نزد من بی ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید."

از این مقوله که بگذریم مطلبی در متن درس است که باید همیشه در ذهن باقی باشد و آن این است که " تاریخ فقط شامل امری است که واقع شده است " هرگونه تخطی از این اصل مطلب تاریخی را به حد قصه و خیالپردازی می رساند یعنی هر قدر هم که قبول آن سخت باشد تاریخ در باره گذشته است و تمام قوای عالم نمی توانند لحظه ای از گذشته را تغییر دهند.

در امر مبارک مشیت لایزال الهی مقرر است اما وسیله تحقق آن، انسانها هستند و قدرت تعویق یا عدم اعمال ظاهری آن را دارند. کما اینکه حضرت اعلی می فرمایند که جمیع ادیان استعداد جهانی شدن را داشته اند اما مومنین را توان اجرای آن نبوده و حضرت بهاء الله می فرمایند اسلام روز بروز در ترقی بود تا اهل باطن و فرقه سازان آن را منشعب و متوقف فرمودند. بهر حال شرح بیشتر این مطلب را در مطالب مربوط به قضای الهی در مفاوضات می توان یافت. اما شیوه ای که در تاریخها نگاشته شده به قلم طلعات مقدسه سعی در تبیین وقایع با دلایل عقلانی و منطقی و ارتباط آنها با علل مادی است ضمن اینکه کل آنچه واقع شده را در حیطه قدرت و اراده الهی و مشیت بالغه او قرار می دهند. نمونه واضح این مطلب، مقاله شخصی سیاح است که حضرت عبدالبهاء در شرح تاریخ حضرت رباعلی نگاشته اند. مثلاً ملاحظه فرمایید که انتشار صیت رباعلی بر اثر مخالفت اعدا و سختگیری به احبا را به طوری توجیه نموده اند که غیربهایی هم قبول نماید و معقول باشد:

" ... چون علمای ایران مهارت سیاسی نداشتند پنداشتند که تشدد و تعرض سبب خمودت و خاموشی گردد و بادی قمع و فراموشی و حال آنکه تعرض به امور وجدانیه سبب ثبوت و رسوخ گردد و بادی توجه انظار و نفوس و این قضیه به کرات و مراتب به تجربه رسیده لهذا این سیاست سبب شیوع شد و اکثر ناس به جستجو افتادند... " (ص ۶)

با در دلایل شیوع تعرض بر بابیه می فرمایند:

" ... چون حکام در ایران استقلالیت کلیه نداشتند... از برای حکام ولایات نیز اسباب مداخل پیدا شد. شور و آشوبی عظیم برخاست. " (صفحه ۲۵)

یا مثلا در قرن بدیع اراده الهیه، علت اصلی استخلاص جمال ابهی از سجن ارض
ظا شمرده می شود اما علل مادی آن به دقت ذکر می شود و ابدا به این اراده اکتفا
نمی گردد. قوله الاحلی :

"... به تقدیر الهی و حکمت نافذه سیحانی وسایل استخلاص آن یوسف رحمانی
از آن چاه ظلمانی از هر جهت فراهم گردید و ابواب سجن مفتوح شد. از یک طرف
وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل در آزادی حضرت
بهاء الله بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت. از
طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی توشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور
حاجب الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده حکومت براثت حضرت بهاء الله را تایید
و به صراحت تام دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی شاه اظهار نمود. از جهت
دیگر مساعی و مجهودات مستمر برادران و خواهران و اقوام حضرت بهاء الله در رهایی
ایشان و بالاخره تایید بی گناهی و بی تقصیری آن وجود اقدس از طرف مراجع و مجامع
تحقیق همه این عوامل دست به دست یکدیگر داده، موجبات استخلاص و نجات هیكل مبارک
را از چنگال دشمنان لدود فراهم آورد..." (قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۲۳)

و ملاحظه می فرمایید که بعد از ذکر همه این عوامل مادی و عقلانی و محسوس،
عامل روحانی را هم ذکر می فرمایند. بقوله تعالی : "... عامل دیگری که اهمیت آن
از انظار مستور ولی در معنی و حقیقت اثر عمیقی در آزادی آن وجود مبارک داشت،
شهادت و جانبازی جمع کشیری از یاران الهی و دوستان رحمانی است که در همان سجن
با آن حضرت اسیر و گرفتار بودند..."

سخن آخر آنکه همان طور که کتاب شما تذکر داده و در تواریخ نوشته
شده به قلم مطالع مقدسه هم می بینیم، در تاریخ نقش تصادف آنقدرها هم مهم نیست
و علیت ولو تام و قطعی نباشد، به این حیطة حکم فرماست.

مطلب آخر که باید در توضیح این فصل یاد نمود این است که اسطوره وقتی در
مقابل وحی قرار گیرد، بی اعتبار و ارزش است و مقامی ندارد اما به عنوان بسک
منبع دوک نوع دید انسان اولیه نسبت به جهان با ارزش است و به این معنا یکی از
منابع اصلی تاریخ اولیه محسوب است و با توجه به این معنا است که ملاحظه من^{نهم}
حضرت عبدالبهاء تدوین اساطیر ایران باستان را جمع به وقایع پیش از تاریخ (داستان
رستم و اسفندیار و وقایع شاهنامه) را به عنوان تدوین تاریخ ایران باستان ذکر
می فرمایند. (۱) یا قصه ها و اساطیر مربوط به نوروز را در خطابات مبارکه به عنوان
تاریخ ایران باستان نقل می فرمایند.

- زیورنویس نقل از صفحه قبل

۱- حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "...چند نفر بودند عازم بر نوشتن تاریخ فارس از جمله دقیقی و عسجدی. حضرات شعرا کسی را در مجلس خود راه نمی دادند. وقتی فردوسی در لباس دهقانان به مجلس آنان داخل شد..."
 (خطابه ۶ نوامبر ۱۹۱۰، نقل از درج لثالی هدایت، ج ۱، ص ۲۰)

فصل سوم (سنتهای تاریخ نویسی)

این فصل با نقدی از نتایج بی تاریخ بودن شروع می گردد و با بیان اینکــه اگر این امر نیکبختی را به همراه داشته باشد، نیکبختی از آن افرادی است که دچار فراموشی شده اند و از عالم و عالمیان و از خود اطلاع ندارند تا غم آن را بخورند، این نوع خوشبختی را نقد می کند. اما مطلب مهم در این میان آن است که در شرق نزدیک یا به اصطلاح واضطر منطقه، خاورمیانه و اطراف آن، قدیمی ترین سنت تاریخ-نویسی شکل گرفته است که باید آن را با نوع زندگی این مردم توجیه نمود. مردمی که در هر زمان تغییرات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی فراوانی را در جلو چشم خود می دیدند. در مدتی دو نسل سلسله ای از پادشاهان به وجود می آمدند و به قدرت می رسیدند و نابود می گردیدند، شهرهایی ترقی می نمودند و تاراج می گشتند، اقوامی در صحنه ظاهر می شدند، قدرت می یافتند و نابود می گردیدند. این مردم باید که از حسرتزلزل و مرگ به تاریخ رو آورده باشند و اولین فلسفه تاریخ را هم ابداع نموده اند. آنها می دیدند که راحتی و بدبختی و مرگ و زندگیشان در اراده فرمانروایان و در گرو صلح یا جنگ بین آنهاست. پس گذشته چیزی جز توالی سلسله ها و احوال فرمانروایان نبود و جز شناخت افتخارات گذشته چه می توانست باشد؟ این روحیه کودکان و افراد نابالغ است که از گذشته خود فقط موفقیتها را به یاد می آورند و این جوامع هم در فجر مدنیت ظاهر گردیده اند. از طرف دیگر باید توجه داشت که وقتی از حضرت عبدالبهاء سوال می شود که چرا انبیا از شوق ظاهر گردیده اند و چرا قبل از آدم ذکری از انبیا قبل نیست (۱) می فرمایند که مدنیت در آسیا قدیمی تر است و از طرف دیگر به علت تفاوت زبان و نبودن رسم کتابت، آثار انبیا قبل از آدم باقی نمانده است و اولین آثار کتابت در این زمان است و به تایید انبیا، تاریخ هم از این خطه شروع شده و به شکل خاص سرگذشت فرمانروایان درآمده است. البته این روش تاریخ نویسی در ادیان الهیه توجیهی ندارد. مطالب تاریخی قرآن کریم و انجیل عظیم سرگذشت نفوس گمنام و ضعیفی است که به کلمه الهیه قدرت یافتند و جهان را تغییر دادند، نه سرگذشت سلاطین و امرا و سلاله های پادشاهی. حتی انبیا عظام هم و پیروانشان هم در ظاهر در نزد مردم جزو بزرگان نبودند و قرآن مکرر مذکور می دارد که انبیا و پیروانشان مورد سخریه مردم قرار گرفته اند. قوله تعالی :

" ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون کذلک نسلکھ فی قلوب المجرمین لایؤمنون به و قد خلت سنه الاولین" (سوره حجر)

" ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون"

" فقال الملاء الذین کفروا من قومہ ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین ہم اراذلنا بادی الرای و ما نری لکم علینا من فضل ... " (سوره هود)

و سایر کتب مقدسه هم بر همین نهج است. (۱) در این امر مبارک نیز به ظاهر ظاهری نفوسی دلیل از ملتی که به عدم تمدن مشهور بودند باعث احیای عالم گشته اند. حضرت ولی امر الله می فرمایند: "... مثنی از طیفه شیخیه منشعبه از شیعه اثنی عشریه که در انظار ناس از مصلین و مغرضین محسوب و به دیده حقارت منظور ... " (قرن بدیع، ج ۱، ص ۴۶)

و این وصف در باره مؤمنین اولیه و حروف حی رباعلی است و همین تصریح را در گوهر یکتا از قول ایشان مکرر می خوانیم که فرموده اند:

"... چه بسا مردمانی که در فقر و تاریکی زیست می نمایند، اینان باید مورد توجه شوند زیرا همین نفوس وقتی زنده گردند خدمات عظیمه انجام می دهند چنانکه در تاریخ عالم مشهود است که همینها مسیر تقدیر انسان را عوض نمودند و قوت آنان از اغنیا زیادتیر بوده است که دارای شهرت و امن و امان بوده اند..." (گوهر یکتا، ص ۲۰۵)

شاید توجه به قدسین و بزرگان در تاریخ شکل تغییر یافته ای از این دید شرقی تاریخ نویسی باشد که البته در امر مبارک سعی در تعدیل آن شده است. کتاب مقاله شخصی سیاح در باره حضرت رباعلی نیست، در باره وقایع بابیه است، به طور کلی و از آن واضحت کتاب قرن بدیع است که تاریخ " امر اقوم الهی..." است و در هر حال هر واقعه ای را بنا به اثر آن در این " نهضت قویم و رستخیز عظیم" بررسی

۱- خطابات مبارکه: "... وقتی که مسیح را به صلیب زدند دوازده نفر شاگرد داشت. یکی او را سه دفعه انکار کرد و دیگری به جهت دراهم معدوده او را فروخت. با وجود این حالا ببینید که چه اهمیتی پیدا کرده... حتی به درجه ای به حضرت مسیح اهمیت نمی داد که معلوم نیست کجا او را دفن کرده اند. این قدر بی اعتنا بوده بعد از سیصدسال سنت هلنا رفت به ارض مقدس و بعضی به جهت منافع شخصی آمدند پیش او که ما اینجا را کنده ایم و صلیبی که حضرت مسیح را به دار زدند پیدا کردیم. این بود اساس قبر مسیح حتی قبر مریم و حواریون هیچ معلوم نیست... به درجه ای بی اهمیت بود که یکی از فلاسفه آن زمان بر ضد مسیح نوشته است: می گوید که این شخص مسیح ابدًا وجود نداشته و همچنین آدمی نبوده است این را پطرس و بولس درست کرده اند. یک شخصی از مجرمین را در اورشلیم به دار زدند بعد اینها به جهت منافع خود او را مسیح کردند..."

نموده است .

مسئله دیگر در این فصل ، مسئله کتب مقدسه و معجزات است . تکلیف ما در مورد معجزه مشخص است که اعظم معجزه انبیا غیر از نزول آیات ، مقاومت و خسرق عوائد و انتظارات قوم است و فرمایش مولی الوری حضرت عبدالبهاء ، مؤید این موضوع قوله العزیز :

" لله خرق العوائد خرق عادات و رسومات بزازنده قدرت و اراده الهی است ."

(بدایع الاثار ، ج ۲ ، ص ۳۵۷)

و اما در باره انجیل و تورات می توانید به شرح جناب اشراق خاوری در محاضرات در باره کیفیت تدوین آن مراجعه فرمایید . اما اصولا در امر مبارک مسامح معجزات منقوله در این کتب را تاویل می نماییم و قصص تورات را جزو کلام الله نمی دانیم که ذیلا نصوص الهیه در این باره ذکر می شود . اما اعتقاد ما هر چه باشد ، تاثیر تورات به تاریخ جهان را بی رنگ نمی سازد و نصوص زیر در هر قسمت توضیح در این باره می دهد :

الف) قصص تورات : " و اما هو المزبور فی التوراه و الزبور من امر لوط و صبا یاه و الارتداد لبعض الانبیا . هذه اضعاف احلام ما انزل بها من سلطان تلك اقاویـل المورخین من اهل الكتاب ثم اعلـموا انما التوراه ما هو المنزل فی الالواح علی موسی علیه السلام او ما امر به و اما القصص فهذا امر تاریخی کتب بعد موسی علیه السلام ... ان القصص دونت بعد موسی علیه السلام فلا اعتماد علی تلك الاقوال التي هی القصص و الروایات و ما انزل الله بها من سلطان ... بناء علی ذلك لاتستغربوا من اخبار صدر عن اقلام المورخین من بعد موسی لانها لیست من الایات المحکمات فی الزبور و الالواح ... " (مائده آسمانی ، ج ۵ ، ص ۱۰۲)

ب) معجزات انجیل : " ان جمیع المسائل المذكوره فی الانجیل من عجایب المسیح انها کلها لها تفاسیر و تاویل ... "

با توجه به نص الهی در مورد تورات و تدوین قصص آن توسط مورخین یهودی امکان اقتباس این قصه از هر سرزمینی هست و صفحات ۵۶ - ۵۴ کتاب هم شرحی در همین باره است .

ج) جهان بینی کتاب مقدس : مسئله ثالث در مورد کتاب مقدس مسئله جهان بینی آن است و این موارد در باره آن قابل ذکر است که در امر مبارک ما ننند قرآن نصی مبارک " العاقبه للمتقین " و " ان جندنا لهم الغالبون " نشان غلبه معنوی و نصرت نهایی کلمه حق است و بحثی در این نیست که رستگاری انسان در پیروی از حق

است. اما اوایل تاریخ ادیان نشان این است که پیروان حق در ظاهر از لحاظ مادی و دنیوی رستگار نشدند و حتی به نظر می آید که تاریخ ادیان نشان سختی ظاهری مؤمنین را بیشتر دارد. و حیات باقیه و بقای نام نیک پاداش عدم رفاه چند روزه ظاهر آنان گردید. ولی از تورات این مستفاد نمی شود و رستگاری و رفاه ظاهری منوط به ایمان است و جزای بد رفتاری هم همیشه خسارات مادی است. یعنی فلسفه تاریخ تورات فلسفه ای است که هر بلیه طبیعی و هر نعمت موجود در کره ارض را به منزله عقاب یا پاداش اعمال بد و نیک قوم بنی اسرائیل در نظر می گیرد. یعنی همه وقایع مادی عالم هم با رابطه ای به قوم بنی اسرائیل می پیوندد.

متن تورات، سفر تشنیه، باب ۲۸، صص ۳۱۸ - ۳۱۶: " و اگر آواز بیهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هشیار شده تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری آنگاه بیهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت اگر آواز بیهوه خدای خود را بشنوی در شهر مبارک و در صحرا مبارک خواهی بود میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایمت و بچه های گاو و بره های گله تو مبارک خواهند بود. سب و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود وقت درآمدت مبارک و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود و خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند از حضور تو منهزم خواهد ساخت. از یک راه بر تو خواهند آمد و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت... و اما اگر آواز بیهوه خدای خود را نشنوی تا هشیار شده، همه اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت. در شهر ملعون و در صحرا ملعون خواهی بود. سب و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود بطن تو و میوه زمین تو و بچه های گاو و بره های گله تو ملعون خواهد بود. وقت درآمدت ملعون و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن دراز می کنی خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا بزودی هلاک و نابود شوی به سبب بسدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده ای و خداوند وبا را بر تو مصلح خواهد ساخت تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی هلاک سازد و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و برقان خواهد زد و تو را تعاقب خواهد نمود تا هلاک شوی... (تا آخر باب)"

اما در امر مبارک لطیفه عظیمه ای در تفسیر آیات قرآنی به وسیله جمال - ابهی موجود است و آن این است که می فرمایند خداوند در قرآن کریم شعار خدا پرستی

را " لا اله الا الله " قرار داده است و در این آیه جامع حرف نفی (لا) به حرف اثبات (الا) مقدم قرار گرفته لذا مشاهده می شود که در ادیان قبل گروه حقیق در ظاهر در میان مؤمنین در اقلیت و ذلت بوده و ظالمین و غیرحق قوی و پیروز. ذلت ائمه هدی و شیعیان در اسلام و اقلیت و حقارت گروه کاتولیک در مقابل ارتدکس در مدت دیانت مسیح (۷۰۰ سال اول مسیحی) در آن دیانت شواهد این مطلب است و غلبه الهیه غلبه ظاهره مادیه به نظر نمی آید. اما در این ظهور مبارک این وضوح برداشته شده و گروه حق به ظاهر ظاهر هم در میان مؤمنین به غلبه و قدرت جلوه می نمایند. حال اول نص مبارک لوح سلمان را در شرح این موضوع زیارت می نمایم و بعد نصوصی در تشریح بقای نام و آثار مؤمنین.

جمال ابهی در لوح سلمان می فرمایند: "... ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمه ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات به جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده ای که لم یزل حروفات علی الظاهر به احرف اثبات غلبه نموده اند از تاثیر این کلمه بوده که منزل آن نظر به حکمتهای مستوره در این کلمه جامع، نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمتهای مقننه مغنثه نمایم البتة ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود... اگر نفسی بعد از ملاحظه این لوح در کلمه مذکوره تفکر نماید به حکمی مطلع شود که از قبل نشده... ای سلمان قلم رحمن می فرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد... " (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص ۱۳ - ۱۲۸)

به همین جهت است که از نقض در این ظهور جلوه ای باقی نماند و حضرت عبدالبهاء خود در بدایع الاثار جلد ۱ صفحہ ۳۲۲ اظهار این مطلب را در این ظهور (دلیل بودن حق) را از شبهات ناقضین می فرمایند اما نصرت نهایی و غلبه روحانی حق از اول در همه ادیان متفق است .

حضرت بهاء الله می فرمایند: " تالله الذینهم کفروا الیوم قد کان لهم غبن بعد غبن و خسران بعد خسران و ذله بعد ذله و نقصان بعد نقصان و لکن هم لایفقهون الا حین الذی یاتیهملئکة العذاب و یتحرک عیونهم عن سطوات الموت... " (کتاب بدیع)

(نمونه هایی از نصوص در مورد بقای نام مؤمنین و عاقبت آنان در توضیحات فصل (ذکر گردیده است که تکرار نمی شود.)

مسئله بعدی متن استدلال زیبای ابوعلی مسکویه است که معجزات را باعث عبرت

و استفاده افراد نمی داند و ما در امر مبارک ضمن قبول امکان اعجاز انبیا متعرض آن نمی گردیم و فقط استدلال بسیار زیبایی حضرت ابوالقضاثل را در امکان اعجاز نقل می نماییم تا حق مطلب ادا شده باشد و جواب اسپینوزا و امثال او هم واضح باشد:

" و ليس امتناع الانبياء عليهم السلام و اباءهم عن اظهار المعجزات لانها امور مستحيله ممتنعه لايمكن من ذاتيات الاشياء بل هما من الامور الاضافيه و من الاوصاف النسبه فان كثيرا من المفاهيم بعد ممكنا لنوع من الانواع و مستحيلة على النوع الاخر فكما ان الافعال الخاصه بنوع الانسان ممكنه بالنسبه اليه و ممتنعه على سائر انواع الحيوان و معجزه لها و خارجة عن امكانها و كما ان الافعال الخاصه بالحيوان ممكنه بالنسبه اليها و ممتنعه و مستحيله بالنسبه الى النباتات - كذلك مفاهيم المعجزات امور مستحيله بالنسبه الى البشر ولكنها ممكنه بالنسبه الى مظاهر امرالله بسبب كلييه الروح المقدسه المتجليه فيهم و احاطه القوه القدسيه النازله عليهم و لعمري ان انسانا تجلت فيه القوه القدسيه و ظهرت منه سمات الربوبيه فغلب على العالم وحده و قهر الامم بنفسه و اخبر عن الامور الاتييه - بجزيئاتها و خصوصياتها مما صدقه ظهورها و صحتها بعد انقضاء دهور و احقاب . كل ذلك بكلييه روحه و احاطه قدرته و سمو ذاته و بسطه قوته لايعجزه شيء و لايفوته امر . فما اظهوره من الامتناع عن اجابه طالبي العجائب و الالباء عن اسحاق ما مول مقترحى المعجزات لم يكن ذلك عجزا منهم و استحاله و امتناعا عليهم بل لعدم دلالة تلك المعجزات و العجائب على صدق دعوتهم و حقيقه كلمتهم دلالة تامه اوليه يكتفى به الطالب المجاهد و الباحث المتفحص . " (الحجج البهيه، طبع ۱۳۴۳ ق ، صص ۷۵ - ۷۴)

در صفحه ۶۵ - عنصر اصلی تاریخ نویسی مسیحی را مطرح نموده که بحث معجزه آن از پیش گذشت . اما بحث عنایت الهی و اثر قدرت الهیه در جریان امور عالم شاید توضیح بیشتر بخواهد و آن این است که البته مدار عالم بر اراده الله است و بی - اراده او هیچ چیز در جهان متحرک نیست اما این بدان معنا نیست که در هر قضیه ای به صرف بیان اینکه اراده الله چنین بود، بحث علیت و توجیه تاریخی را تمام بدانیم . اراده الله در حوادث جهان علت فاعلی نیست و باید در هر موضوعی علت فاعلی آن را بیابیم . حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " تایید غیر از استعداد و علم و عقل است . چه بسیار نفوس غیر مهمه که امور مهمه را کشف نمودند . چقدر نفوس که سالها زحمت کشیدند برای کشف نقطه شمالی اما مستر ادمیرال پری رسید . " (امسرو خلق، ج ۳، ص ۵۰۳)

" همچنین سلوک و حرکت انسان موقوف به تایید حضرت یزدان است اگر مدد نرسد

نه بر خیر مقتدر نه بر شر توانا بلکه چون مدد و جود از رب جود رسد توانایی بر خیر و شر هر دو دارد. اما اگر مدد منقطع گردد به کلی عاجز ماند این است که در کتب مقدسه ذکر تایید و توفیق الهی است مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را محرک قوه باد و قوه بخار است و اگر این قوت منقطع ابدا حرکت نتواند با وجود این سکان کشتی به هر طرف متمایل قوه بخار کشتی را به آن سمت راند. اگر متمایل به شرق، به شرق رود و اگر متمایل به غرب، به غرب رود. این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین حرکات و سکنات انسان مستمد از مدد رحمان و لکن اختیار خیر و شر راجع به انسان و همچنین پادشاه شخصی را حاکم این شهر نمود و قوه تصرف بخشید و طریق عدل و ظلم به موجب قانون بنمود. حال این حاکم اگر ظلم نماید هر چند به قوت و نفوذ پادشاه می نماید ولی پادشاه از ظلم بیزار است و اگر عدل نماید نیز به نفوذ پادشاه نماید و پادشاه از عدل راضی و خرسند است. مقصود این است که اختیار خیر و شر راجع به انسان و در هر صورت موقوف به مدد و جودی از پروردگار... (مفاوضات، صص ۱۸۹ - ۱۸۸)

مسئله بعدی وظیفه مورخ در عرف مسلمین است و قضاوت او و در این باب این نکته را دقت نمود که وظیفه مورخ استدلال در باره گذشته از روی حال نیست یعنی او باید در صحت روایات خود دقت کافی نماید و آنها را از حیث صحت اطلاع رسائی مورد بررسی قرار دهد ولی نکته ای هم کار مورخ را از اهل حدیث مجزا می سازد و آن این است که در حدیث، اصل به عصمت و اطلاع کافی صاحب روایت و حدیث است و هر چه او بگوید ولو معارض با فهم شنونده باشد، مقبول است ولی در تاریخ خبر از واقعه ای در مورد انسان داده می شود که باید با آنچه در مورد انسان قابل قبول است مخالف نباشد و به هر حال این بحث را با نقل نظر حضرت ابوالفضائل در باره وظایف مورخ خاصه مورخ تاریخ ادیان خاتمه می دهیم که می فرمایند:

"اولا ان المورخ لایسال عن مدارک الادیان و المذاهب من حیث صحتها و سقمها و انها هو مسئول عن صحه الاخبار و عدم التحامل و التشبیح فی بیان الوقایع و الاثار..." (مجموعه الرسائل لحضرة ابی الفضائل، مصر ۱۹۲۰، صفحه ۷)

مسئله دیگر در صفحه ۷۰ مذکور است و آن بحث استدلال در مقابل نص است. البته ما گذشته را از روی استدلال نمی توانیم حدس بزنیم اما طبق آثار الهیه بشر خاصه و حالاتش در طی زمان تغییر فراوان نکرده و خود تاریخ اصولا بر این مبنا است که افراد بشری سوی زمان و مکان به هم شباهتهایی دارند که امکان عبرت از حال یکدیگر را دارند. یعنی مثلا همیشه انسان عادی از راحت بیشتر از مشقت خوشش

می آمده و امثال آن. همچنین در آثار الهیه مفهوم سنت الهیه فراوان ذکر شده که نشانه رفتار مشترکی در طی زمان طولانی است. (۱) حال با توجه به تمام اینها اگر روایاتی موجود باشد که در مورد بشر صدق نتواند و به عقل هم امکان آن در مورد نوع انسان به طور اعم نرود، اگر هم نتوان آن را از تاریخ خارج نمود، حداقل باید گفت که فایده‌ای بر آن مترتب نیست و این همان قانون المطابقه است که ابن خلدون در قضاوت راجع به اخبار پیشینیان پیشنهاد کرده و در صفحه ۷) کتاب مذکور است. پس اگر اخبار گذشتگان به عقل و فهم ما از انسان درست درنیاید باید در صحت آن تامل روا داشت. مگر اینکه ناقل آن از چنان اعتباری برخوردار باشد که تجربه عادی و اعتبار آن در مقابل او اهمیتی نداشته باشد و این مقام را فقط انبیسای الهی حائزند و خاتمه این مقال را با نص الهیه زینت می بخشیم که می فرمایند:

حضرت عبدالیهاء می فرمایند: "... نص الهیه امر محتوم است و جمیع تواریخ عالم با نص الهی مقابل ننماید..." (مأثده آسمانی، ج ۲، ص ۱۳۹)

آخرین مطلب لازم به توضیح در این فصل، مطالب راجع به ابن خلدون است. این دانشمند بزرگ مغربی که در آثار خود بسیاری از مسائل اقوام را با دلائل محسوس حل می نمود، جامع اطلاعات مسلمین در باره تاریخ و تفکر در آن باره است و حداقل در استدلال و نتیجه‌گیری او در امر مبارک تایید گردیده و باعث افتخار او شده است هر چند که به خاطر استدلال به عدم قوت بنی هاشم بر نصرت قائم موعود و لذا عدم امکان وجود قائم موعود، مورد طعن به جای حضرت ابوالفضائل قرار گرفته است.

در نتیجه‌گیری او در مورد اثر آب و هوا در معیشت مردم، لازم به تذکر است که منظور او از اقلیم اول و دوم، مناطق استوایی و در نهایت گرم و اقلیم ششم و هفتم، نواحی قطبی و در نهایت سرد است.

" مردمان اقلیم نخستین و دوم از این رو سیاه پوست شده‌اند که هوای اقلیمها ایشان به علت گرمای جنوب نسبت به نواحی معتدل دو چندان گرم است... و به علت افراط گرما پوست بدن آنان سیاه می شود و در نقطه مقابل این دو اقلیم در شمال

۱ - حضرت عبدالیهاء می فرمایند: " خدا جمیع بشر را چنین خلق کرده و چنین قابلیت و استعداد داده که از شکر مستفید شوند... " (مفاوضات) و همچنین: " جهانیا را آیین دیرین چنین است که دشمن راستینند و بدخواه حق پرستی و معارض دوستی... " (مکاتیب، ج ۸، ص ۹)

حضرت بهاء الله می فرمایند: " وجه عالم بر لامذهبی متوجه... و این فقره نه مخصوص به این عصر است، بلکه از قبل هم چنین بوده... " (مأثده آسمانی، ج ۴، ص ۱۹)

اقلیم ششم و هفتم است که به سبب سرمای سخت ساکنان آن نواحی سفیدپوست می باشند
 ... (مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۵۳)

این مطلب را حضرت عبدالبهاء به همین ترتیب در مورد علت رنگ سیاهان تبیین
 می فرمایند و نیز مطلب دوم او این است: "اما مردم اقلیمهای سهگانه میانی که
 در مناطق معتدل مرکزی بسر می برند از لحاظ خلقت و خوی و سیرت در حد اعتدال
 می باشند و به کلیه شرایط طبیعی برای ایجاد تمدن و عمران از قبیل امر معاش و
 مسکن و هنر و دانش و فرمانروایی و کشورداری اختصاص یافته اند و اعمال ایشان به
 صفت اعتدال بوده است چنانکه در میان آنان دعوتهای پیامبری پدید آمده و بس
 تاسیس کشورها و تشکیل دولتها و وضع شرایط و قوانین پرداخته و دانشهای گوناگون
 به یادگار گذاشته..." (مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۵۵)

این مطلب را حضرت عبدالبهاء در مکاتیب خود تایید می فرمایند، قوله العریز:

"ای نفوس مبارکه محترمه فلاسفه قرون اولی و علما قرون وسطی و فلاسفه
 قرون اخیره جمیع بر آنند که بهترین اقالیم منطقه معتدله است زیرا عقول و افکار
 در نهایت کمال است و استعداد و قابلیت مدنیت در غایت قوت. چون به دقت نظر در
 تاریخ نماید واضح شود که مشاهیر رجال اکثرا از منطقه معتدله جلوه نموده و اقل
 قلیلی از منطقه بارده و منطقه حاره اند... چه که اعتدال هوا و لطافت مناظر و
 خلوات اقلیم حکمی عظیم در عالم عقول و افکار دارد چنانچه تجربه شده است حتی
 مظاهر مقدسه الهیه مزاجی در نهایت اعتدال داشته اند و صحت و سلامتی بی منتهی و
 بنیه در نهایت قوت و قوی در غایت کمال و حواس ظهیره و باطنه فوق العاده شدید..."
 (مکاتیب، ج ۳، ص ۴)

به این ترتیب و با مطالعه بقیه مقدمه ابن خلدون ملاحظه می شود که او
 شاید بهترین تعبیر تاریخی اسلام از عالم را نموده باشد. هر چند که به علت یکسو
 نگری در خصائص مادی و طبیعی تمدن قیام مهدی موعود را نفی کرده و از این جهت
 مورد طعن قرار گرفته است. حضرت ابوالفضائل در این باره می فرمایند:

"و من اعجب ما رأیت فی مصنفات القرون الوسطی... ان ابن خلدون المغربی
 ظن ان دعوه المهدی لاترجی ان تقوم و لایعقل ان توجد لان العصبیه الهاشمیه قد
 زالت و العروه القومیه بینهم قد انقضت فلا یمكن ان یقوم منهم قائم ولا ان یقام
 لقائهم دعوه، ظنا منه ان قیام المهدی الموعود کقیام الخلفاء و الملوک قیام
 ملکی و دعوتهم دعوه دنیویه تحتاج الی العساکر و العصبیه..."

فصل دهم (اندیشه تاریخنگری)

این فصل در مورد روشهای طبقه‌بندی و توضیح تاریخ صحبت می‌کند. یعنی اینکه اگر تاریخ مفهومی دارد و از آن برای آینده می‌توان استفاده نمود، گذشته چه قوانینی به ما می‌دهد که در آینده قابل پیگیری و تعمیم است؟ تمام فلسفه‌های تاریخ به معنای هدف و معنای تاریخ به این اصل متوجه است که تاریخ چه معنایی می‌دهد؟ آیا معنای آن در خود آن است یا باید به وسیله‌ای خارج از خود توجیه شود؟ و آیا قوانینی قابل فهم از آن مستفاد می‌شود که قابل استفاده در درک بهتر و بهبود حیات روزمره ما باشد یا خیر؟ و از طرف دیگر آیا تاریخ غایتی دارد یا خیر؟ اول به این موضوع می‌پردازیم:

مثال عالم طبیعت و کثیری از شواهد در کتب مقدسه حاکی از این است که همچنان^۱ که کواکب بر گرد خورشید می‌چرخد و دوره خود را تکرار می‌کند و همچنان که انسانها به دنیا می‌آیند و رشد می‌کنند و می‌میرند و همچنانکه فصول سال یکی بعد از دیگری می‌آید و دوباره تکرار می‌شود، جوامع بشری نیز دوره‌ای از حوادث درپیش روی خود دارند و از مراحل تقریباً مشابه می‌گذرند و مانند یک انسان به دنیا می‌آیند و بالاخره می‌میرند. این فکر ادوار تاریخی خود دو نوع است: یا معتقد به ادوار کلیه هستند یعنی معتقدند که پس از زمانهای بسیار طولانی جهان به سرمنزل خود بازمی‌گردد و همچنین دوباره شروع می‌شود، و یا معتقد به ادوار جزئی و تکرار حلقه مراحل زندگی در مدت کوتاهی هستند که برای مورخ قابل بررسی باشد.

فکر ادوار کلیه اول بار تا جایی که ما اطلاع داریم، در هند مطرح شد. در این سرزمین که مهد آیین تناسخ نیز هست، این عقیده پیدا شد که جهان پس از طی زمانهای طولانی به سرآغاز خود برمی‌گردد و همه چیز تکرار می‌شود و این خود نوعی تناسخ است. در حیات جامعه مانند تناسخ در حیات فرد که او چند بار حلقه حیات را طی می‌کند. به نص مولی الوری حضرت عبدالبهاء این فکر تناسخ در اکثر ملسل ابتدایی مثل آشوریان و مصریان و یونانیان وجود داشته ولی ما نمونه‌ای از مهد آن، یعنی هند را بررسی می‌کنیم و آن را از تاریخ تمدن و پیل دورانت، ج ۱، صفحه ۵۸۴ نقل می‌کنیم:

"در این پورانه‌ها و نوشته‌های مشابه قرون وسطای هند نظریه بسیار جدیدی در باره عالم می‌یابیم. در این نظریه هیچ گونه آفرینشی به معنای تکوین^(۱) وجود

ندارد. جهان به طور تملسل و ادواری چون هر گیاهی که در آن است و چون هر سازواره‌ای جاودانه برمی شکند و از میان می رود، می روید و می پوسد. برهما آن نیروی معنوی است که این فرایند بی پایان را نگاه می دارد. اگر جهان آغازی داشته باشد ما نمی دانیم چگونه آغاز شده است... هر دوران یا کلیه در تاریخ جهان به هزار (مهایوگه) شامل چهار یوگه یا عصر می شود که در طی آن نژاد بشری تدریجا رو به زوال می رود... بعد دستخوش یکی از مرگهای ادواریش خواهد شد و برهما (دوز برهما) پی دیگری... را آغاز خواهد کرد. در هر دوران کلیه، جهان با وسایل و فرایندهای طبیعی تکامل می یابد و هم با وسایل طبیعی رو به زوال می رود. نابودی کل جهان همان قدر مسلم است که مرگ یک موش... هیچ مقصدی غایی در کار نیست که تمام آفرینش به سوی آن در حرکت باشد. هیچ پیشرفتی در کار نیست...."

این حالت افراطی فرضیه ادوار است. اما نوعی دیگر از ادوار کلیه در میان یونانیان مطرح گردیده و آن به تمام جهان نظر ندارد بلکه معتقد است که هر چند گاه وقایع عظیمه در زمین، سابقه قبل را محو می نماید و به طریقی دوباره وقایع تکرار می شود و در مدت بین این دو واقعه پیشرفت انجام می شود و تمدنها ایجاد می گردد...

در امر مبارک نوعی از ادوار توسط حضرت عبدالبهاء مطرح گردیده و در آن ذکر انقلابات عظیمه‌ای است که آثار قبل خود را محو می نماید و به نس مبارک دیگر امکان هیچ اطلاعی از قبل را باقی نمی گذارد و به فرمایش مبارک به هر کدام از این دوره‌ها یک دور کلیه می گویند. حضرت عبدالبهاء می فرماید:

" ذکر ادوار کلیه می شود که در عالم وجود واقع، حقیقت این مسئله را بیان کنید. جواب: همچنان که این اجرام نورانی در این فضای نامتناهی هر یک را دوری زمانی است که در ازمنه مختلفه هر یک در فلک خویش دور می زند و دوباره بنسای دوره جدید گذارد، مثلا کره ارض در هر سیمد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و کوری دوری زند پس آغاز دور جدید نماید یعنی آن دوره اول دوباره تجدد یابد به همچنین عالم وجود کلی را چه در آفاق و چه در انفس دوری از حوادث کلیه و احوال و امور عظیمه است. چون دوره منتهی شود، دوره جدید ابتدا گردد و

زیرنویس (نقل از صفحه قبل)

(- تکوین منظور ابتدای عهد عتیق است که شرح خلقت عالم را توسط خداوند می دهد. نکته قابل توجه این است که هر فلسفه‌ای که به خلقت از عدم معتقد باشد (چه عدم نسبی و چه مطلق) نمی تواند به معنای هندی فلسفه ادواری معتقد باشد.

دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه به کلی فراموش شود که ابداء خبری و اثری از آن نماند چنانکه ملاحظه می نمایید که از بیست هزار سال پیش ابداء خبری نیست و حال آنکه به دلائل از پیش ثابت نمودیم که عمران این کره ارض بسیار قدیم است. نه یکصد هزار، نه دویست هزار، نه یک میلیون، نه دو میلیون سال، بسیار قدیم است و به کلی آثار و اخبار قدیم منقطع و همچنین هر یک از مظاهر ظهور الهیه را دوری است زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساری است چون دور او به ظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید ابتدا گردد و بر این منوال دورها آید و منتهی گردد و تجدد یابد تا یک دوره کلیه در عالم وجود به انتها رسد و حوادث کلیه و وقایع عظیمه واقع شود که به کلی خبر و اثر از پیش نماند. پس دور جدید کلی در عالم وجود آغاز نماید زیرا عالم وجود را بدایتی نیست و از پیش دلیل و برهان بر این مسئله اقامه شد (۱) احتیاج به تکرار نیست. باری دوره کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارت است از مدتی مدیده و قرون و اعصاری بی حد و شمار و در آن دوره مظاهر ظهور جلوه به صاحبش شهود نمایند تا ظهور کلی عظیمی آفاق را مرکز اشراق نماید و ظهور او سبب بلوغ عالم گردد. دوره او امتدادش بسیار است، مظاهری در ظل او بعد مبعوث گردند و به حسب اقتضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلق به جسمانیات و معاملات است نمایند ولی در ظل او هستند. ما در دوره ای هستیم که بدایتش آدم است و ظهور کلیه اش جمال مبارک... (مفاوضات، صص ۱۲۱ - ۱۲۰)

همچنان که ملاحظه می فرمایید حضرت مولی الوری ضمن قبول ادوار جزئییه و پیشرفت در آن معتقدند که در عالم جسمانی ادوار کلیه ای است که آثار ما قبل آن نمی ماند و البته ما چون به عالم روح معتقدیم این سلسله ادوار در ما که معتقد به روح شخصی افراد هستیم تاثیری مانند آنچه در فلسفه هند در نزد هندوان نموده، ندارد.

ادوار جزئییه، ادوار مظاهر الهیه یا رشد و استیلا و انحطاط تمدنها است. خود لفظ دور در دیانت مقدس بهایی حاکی از این معنا است که هر دیانتی زمانی دارد که تشریح می شود، مستقر می گردد، متحجر می شود و بالاخره در جمود روحانی به مظهر مقدسه بعدی می رسد. این لطیفه را حضرت عبدالبهاء و جمال اقدس ابهی با تمثیل فصول سال مکرر مطرح می فرمایند و از عصر خود به عنوان ربیع روحانی یاد می فرمایند. مثلا حضرت عبدالبهاء در خطبات می فرمایند:

"ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است. اراضی قلوب را سبز و خرم نماید،

کلهای حقایق بشکفتد. اشجار وجود انسانی پرشمر شود انهار اسرار جاری گردد و چشمه عرفان بجوشد و از باران نیسان الهی عالم وجود تازه و تجدید گردد. اما چون مدتی گذرد، کم کم حقایق الهی فراموش شود، قلوب پژمزده، ماند و نفوس مانند مرده گردند. فیض الهی منقطع شود و اسرار ربانی در بین نفوس گم شود لهذا باز بهار یزدانسی جلوه نماید... (خطابات یک جلدی، ص ۱۹۳)

و این مسئله، فصول سال در ظهور مظاهر مقدسه در امر مبارک که بیش از آن مشهور است. در دیانت بهائی ما ابتدا معتقد نیستیم که این ادوار عینا تکرار قبل است. درست است کلیات وقایع در هر دیانتی تکرار می شود. مظهر امر از مظلومیت شروع می کند و به تاسیس مدنیت می رسد اما هر ظهوری به مرحله ای از ترقی می رسد و ظهور بعد از آن مرحله ادامه می دهد. این مسئله در الواح الهیه به عنوان هدف هر دیانت ذکر شده و حضرت رب اعلی در بیان بسیار توضیح فرموده اند که ثمره هر دیانت پایه و ابتدای دیانت بعد می گردد. یعنی جمعا در طی دوران حیات خود، بشر رو به ترقی است ولی این ترقی به خط مستقیم نیست و افت و خیزهایی دارد و اگر بخواهیم تجسم آن را بکنیم مانند یک فنر مارپیچ است که در انتهای هر دوره، موازی ابتدای دوره قبل است ولی در مرحله ای بالاتر یعنی ابتدای دوره بعد در نهایت دوره قبل قرار دارد. در آثار حضرت ولی امرالله مظهر و نشانه کامل تکامل را وحدت دانسته اند. یعنی بشر در دور هر یک از مظاهر الهیه به وحدت کاملتر و عالیتر از مراحل قبل دست یافته تا در این ظهور اعظم به نتیجه درخشان این تکامل، یعنی وحدت عالم انسانی برسد. پس هر چه جامعه ای در مراحل پیشرفته تر وحدت برای عده زیاده تری می باشد، جامعه ای متکاملتر است. حضرت ولی امرالله می فرمایند:

"... خلاصه وحدت عالم انسانی نماینده و نشانه تحقق تکامل نوع بشر در این جهان است. این تکامل با حیات خانواده شروع شد و متعاقبا به اتحاد قبیله و بعد وحدت حکومت در یک شهر و سپس به نظام کشورهای مستقل ارتقا جست... (هدف نظام بدیع، ص ۶۰)

پس از اینکه به طرح مسئله پیشرفت رسیدیم، باید به معیار آن هم توجه کنیم. ملاک پیشرفت چیست؟ آیا صرف جمعیت بیشتر یا امکانات مادی بیشتر یا قدرت بیشتر نشانه پیشرفت است و اگر این طور است آیا حق با عده ای از فلاسفه نیست که اصولا پیشرفت را تخطئه می کنند و معتقد به آن نیستند؟ به نظر می آید که در آثار الهیه جهان را کلا از لحاظ افکار و عقول و ادراکات در حال پیشرفت می دانند و این را پیشرفت حقیقی می شمردند و در عین حال در آثار الهیه موجود است که به تدریج

قوای صوری انسان هم ترقی می نماید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" تعالیم قدیمه، سماویه بسیار محبوب و مقبول است ولی عقول و افکار ترقی

نموده... " (مائده، آسمانی، ج ۵، ص ۹۳)

و نیز می فرمایند:

"... این قرن قرن نورانی است. حال عقول ترقی نموده، ادراکات زیاد شده

..." (خطابات یک جلدی، ص ۱۸۴)

" الحمدلله قرون تاریک گذشت، قرن نورانی آمد، عقول و نفوس در ترقی است

..." (خطابات، ص ۹۱)

" عالم امکان نظیر انسان است مقام نطفه، مقام شیرخواری، اوقات نشو و نما

وقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد... چون به سن بلوغ می رسد جمیع قوای معنوی و

قوای صوری او در نهایت درجه، قوت جلوه می نماید..." (خطابات، ص ۳۱)

اما این پیشرفت ممکن است توسط عواملی متوقف شود یا حتی به تقهقر تبدیل

گردد و از جمله اینها جنگ است. حضرت عبدالبهاء جنگ را مایه تندی انسان در

جمیع قوای خود می دانند. بقوله الکریم:

"... ملاحظه می نمائید که جهان چگونه به یکدیگر درافتاده و اقالیمی چند به

خون انسان رنگین گشته... عالم انسانی در جمیع مراتب تندی نمود..." (مکاتیب،

ج ۲، ص ۶۵)

" می بینید که جنگ هادم بنیان انسانی است سبب خوابی عالم است و ابدا

نتیجه‌ای ندارد..." (خطابات، ص ۷۱)

حال با توجه به دیدگاه امر، قسمتی از کتاب‌درسه‌های تاریخ اثر ویل دورانت

عینا نقل می شود تا نتیجه‌ای از قول یکی از نویسندگان غیربهایبی در باره پیشرفت

داشته باشیم و دلایل و معیارهای آن مطلب را تکمیل نماییم:

"... اینک نخست ببینیم که قعد ما از "پیشرفت" چیست. اگر غرض از آن

کسب سعادت بیشتر باشد، باید گفت که این دعوی از نخستین نظر مردود است. برای

ناآسوده بودن چنان ظرفیتی داریم که هر اندازه هم که بر مشکلات خود غلبه کنیم و

هر اندازه هم که آرمانهایمان تحقق پذیرد، باز برای اینکه "بیچاره‌ای بزرگ"

باشیم بهانه‌ای پیدا خواهیم کرد. در اینکه آدمی خود را برتر از همه بشمارد و هیچ

کس و هیچ چیز این جهان را شایسته تائید خود نداند، لذتی ناپیدا نهفته است.

ابلهانه به نظر می رسد که تعریف پیشرفت را در این بدانیم که نوجوان محصول والاتر

و عالیتر حیات باشد و از بالغ و پیر درگذرد، زیرا کودک قطعا از این سه نیک-

بخت تر است. آیا تعریف عینی تری برای پیشرفت می توان ارائه کرد؟ آری پیشرفت را به سلطه، متزاید حیات بر محیط تعریف می کنیم، یعنی آزمونی که پست تر و سزاواره (ارگانسیم) و انسان، هر دو را شامل شود.

نباید متوقع باشیم که پیشرفت امری مداوم یا جهانی باشد. پیداست که در کار پیشرفت وقفه و برگشت وجود دارد، درست همان طور که در کار یک فرد بالان دوره های شکست و خستگی و استراحت وجود دارد. بنا بر این اگر سلطه بر محیط در مرحله فعلی افزونتر باشد، پیشرفت واقعیت دارد. می توان گفت که تقریباً در هر زمانی در طول تاریخ بعضی از کشورها در حال تنزل بوده اند و بعضی دیگر در حال پیشرفت، چنانکه امروز روسیه رو به پیشرفت دارد و انگلستان رو به تنزل. نیز ممکن است که کشوری در یکی از زمینه های فعالیت بشری رو به توسعه داشته باشد و در زمینه های دیگر رو به انحطاط. چنانکه امریکا امروز در زمینه فنون رو به توسعه دارد و در زمینه هنرهای تصویری رو به انحطاط. اگر می بینیم که نوع نبوغ غالب در کشورهای جوان، مانند امریکا و استرالیا بیشتر به صورت علمی و عملی و اختراعی و اجرایی گرایش دارد تا به صورتهای نقاشی و مجسمه سازی و نظم و نشر، باید توجه داشته باشیم که هر عصر و دیار، در برقراری سلطه بر محیط به بهره برداری از استعدادهاى خاصى نیازمند است. این درست نیست که حاصل کار یک سرزمین و یک دوره را با بهترین و عالیترین شماره های کل گذشته بسنجیم. مطلب این است که ببینیم آیا انسان معمولی قدرت تسلط خود را بر شرایط زندگیش افزایش داده است یا نه.

اگر بر زندگی امروز با همه ناپایداری و آشفتگی و جنایت باری آن، با نظری فواخر و ژرفتر بنگریم و آن را با جهالتها و خرافه ها و تعدیها و بیماریهای اقوام اولیه بسنجیم، خود را کاملاً تهیدست نخواهیم دید. شاید هنوز سطوح بسیار پایین جامعه در کشورهای متمدن با اقوام وحشی و بدوی چندان تفاوتی نداشته باشند اما از اینکه بگذریم میلیونها انسان در سطوح بالاتر به درجاتی از معنویت و اخلاق رسیده اند که در میان اقوام ابتدایی هرگز یافت نمی شود. گاه که از قید و بند زندگی دشوار شهر به ستوه می آیم، در عالم خیال به سادگی فرضی شیوه های پیش از تمدن پناه می بریم ولی در دقایقی که کمتر دستخوش احساساتیم، می دانیم که این واکنشی است در برابر تکالیف عملی ما و در جهت گریز از آنها و می دانیم که بست توحش پرستیدن مانند خیلی از خلقیات دیگر جوانی، تعبیر بی تابانه ای از ناسازگاری دوره بلوغ و نوعی بیان شتابزده توانایی آگاهانه است که درست پخته نشده و راحت جا نیفتاده است. مصاحبت "وحشی مهربان و ژولیده" سرورانگیز است، چیز

آنکه دشنه تیز و شپش و کثافت دارد. مطالعاتی در احوال قبایل اولیه امروز نشان می دهد که درصد مرگ و میر کودکان نشان چقدر زیاد، عمرشان چقدر کوتاه، تسوان و تحرکشان چه اندک است و استعداد بیمار شدنشان چه بسیار. اگر طول عمر نشانه تسلط بهتر انسان بر محیط باشد، پس نمودارهای مرگ و میر حاکی از پیشرفت انسان است زیرا در عرض سه قرن اخیر طول عمر سفیدپوستان اروپایی و آمریکایی سه برابر شده است. چندی پیش در انجمنی که صاحبان موه سسات کفن و دفن برپا کرده اند، صحبت پیرامون خطری بود که در اثر دزنگ روزافزون انسان در دیوار با مرگ این موه سسات را تهدید می کند. اگر بازار اینان کساد است، باز باید گفت که پیشرفت واقعیت دارد.

در بحث اعصار باستانی و جدید، هیچ معلوم نیست که مردم اعصار باستانی گوی سبقت ربنوده باشند. آیا توفیق کشورهای جدید را در برانداختن قحط و غلا باید اندک دانست و این را که امروز کشوری می تواند با کشت فراوان نه تنها نیازمندیهای خود را برآورد بلکه هزاران تن گندم به کشورهای محتاج مادر کند اقدامی ناچیز به حساب آورد؟ آیا حاضرم علم امروز را که خرافه ها و تیرگیها و تعصبات دینی را تا این حد تقلیل داده است، نفی کنیم؟ یا فنون جدید را که چنین فراوان و بی سابقه به افزایش و گسترش مواد غذایی، مالکیت مسکن، تعلیم و تربیت و آسایش و رفاه کمک کرده است، نادیده بینگاریم؟ آیا برآستی آگورای یونانی یا کومیتهای رومی را به پارلمان بریتانیا ترجیح می دهیم یا به حقوق انتخاباتی محدودی مانند حقوق انتخاباتی آتیک قناعت می کنیم، یا می توانیم خشود باشیم که فرمانروایان ما را کسانی چون "پاداران امپراتوری روم" برگزینند؟ آیا زندگی در سایه قوانین جمهوری آتن یا امپراتوری روم را بر زندگی در سایه قوانین اساسی جدید که برای ما هابیس کوریوس^(۱)، محاکمه به وسیله هیات منصفه، آزادی دینی و فکری و آزادی زنان را آورده اند، رجحان می نهیم؟ آیا اخلاقیات ما با وجود ضعف و سستی، بدتر از اخلاقیات آلکیبیادس دو جنمی^(۲) است؟ و آیا هیچ یک از رویه های جمهوری آمریکا از پریکلز، که با فاحشای فاضله می زیست تقلید کرده است؟ آیا از داشتن دانشگاههای بزرگ، موه سسات متعدد نشر و کتابخانه های عمومی و بخشنده خود شرم

۱ - Habeas Corpus در قوانین انگلوساکسون اصلی است که موضوع آن تضمین آزادی فردی است در مقابل خطر توقیف و زندانی کردن خودسرانه.
 ۲ - اشاره است به این نکته که آلکیبیادس نه تنها با زنان عشق می ورزید، بلکه از مردانی هم که با او عشق ورزیده بودند، با افتخار یاد می کند.

داریم؟ آتن نمایش‌نویسی بزرگ داشت، اما آیا هیچ یک والامقامتر از شکسپیر بوده‌اند؟ آیا آریستوفان ژرفتر و انسانی‌تر از مولیر می‌اندیشید؟ آیا دموستن و ایسوکراتس و آسیخینس در سخنوری بهتر از چتم و برک و شریدن بودند؟ آیا می‌توان گیبسن را از هرودوت و توسیدید کمتر شمرد؟ آیا چیزی در داستانهای منشور باستان می‌توان یافت که با عمق و وسعت دید داستانهای جدید قابل مقایسه باشد؟ شاید بتوانیم برتری هنری را از آن باستان بدانیم، گو اینکه ممکن است در نظر برخی از ما کلیسای نوتردام پاریس زیباتر از پاتنون باشد. اگر امکان داشت که آبای موزه سارمپکا دوباره آمریکا را ببینند، با فاکس و بنتم انگلستان را، و ولتر و دیدرو فرانسه را، آیا سرزنشان می‌کردند و به خاطر این کوردلی که سعادت می‌داریم که امروز زندگی می‌کنیم نه دیروز - و نه حتی در عهد پریکلس و یا آوگوستوس - ما را قدر - ناشناس و ناسپاس نمی‌خواندند؟

از این احتمال که تمدن ما نیز مانند تمدنهای دیگر سرانجام روزی از بین خواهد رفت نباید زیاد مضطرب شد. شاید چنانکه فردریک کبیر هنگام عقب‌نشینی از لشکریان شکست خورده اش در کولین پرسید "خیال دارید تا ابد زنده بمانید"، مطلوب باشد که حیات شکل‌های تازه به خود بگیرد و تمدنهای جدیدتر و مراکز دیگر نیز جنوب یابند و در این احوال بما که کوششهایی برای مقابله با شرق که اینک در حال قد - برافراشتن است، بر توش و توان غرب بیفزاید.

پیشتر گفتیم که یک تمدن بزرگ به کلی نمی‌میرد. پاره‌های کوششهای ارزشمند، مانند افروختن آتش و ایجاد روشنایی، ساختن چرخ و ابزارهای اساسی، ایجاد زبان و خط و هنر و موسیقی، کثرت‌ورزی کردن و خانواده تشکیل دادن و از فرزندان مراقبت کردن، تاسیس سازمانهای اجتماعی و ترویج اخلاقیات و نوع‌دوستی و استفاده از تعلیم در انتقال معارف خانواده و نژاد، همه با وجود تمام رویدادهای طلوع و افول کشورها، برجا مانده‌اند. اینها عناصر تمدن‌اند، عناصری که با سرسختی از گذرگاههای پرمهلکه میان تمدنهای گذشته‌اند، اینها بافت پیوندی تاریخ بشرند.

اگر تعلیم و تربیت انتقال تمدن را به عهده داشته باشد، ما بدون تردید در حال پیشرفت هستیم. تمدن موروثی نیست آموختنی و اکتسابی است و هر نسل باید آن را از نو فراگیرد، هرگاه در کار انتقال فقط یک قرن وقفه ایجاد شود، مرگ تمدن فرا می‌رسد و ما همه دوباره مردمی وحشی خواهیم بود. پس مال فراوان و تلاش بی‌دریغی که در راه فراهم کردن تعلیمات عالی برای همگان مصروف می‌کنیم، عالیتربین کوشش معاصر ماست. زمانه تحصیلات دانشگاهی تجملی و تفریحی بود و به مردان طبقه

مرفه اختصاص داشت. امروز دانشگاهها چنان متعددند که هر کس شوقی داشته باشد می تواند در رشتهای درجه دکترا بگیرد. شاید هنوز بر نخبگان نوابغ باستانی تفوق نجسته باشیم، اما سطح دانش و میانگین آن را از هر دوره دیگر در طول تاریخ بالاتر برده ایم.

جز آنان که افکاری کودکانه دارند، کسی از این بابت که هنوز معلمان ما نتوانسته اند خرافه ها و گمراهیهای ده هزار ساله بشری را از ریشه برکنند ناخشنود نیست. این تازه آغاز یک تجربه بزرگ است و خود محتمل است که در اثر ضریب بالای موالید در میان مردمی که خواهان دانش نیستند یا تعلیم نادرست می بینند، با شکست مواجه شود. اما اگر تمام کودکان را دست کم تا بیست سالگی تعلیم بدهیم و دانشگاهها و کتابخانهها و موزهها را رایگان به رویشان بگشاییم تا به گنجینههای معنوی و هنری بشریت دسترسی پیدا کنند، آن وقت حاصل چنین تعلیم و تربیت کالمسی چه خواهد بود؟ غرض از تعلیم و تربیت نه در حافظه انباشتن مشتی حقایق و سنوات مربوط به سلطنتها، و نه صرفا تحصیل آمادگی ضروری برای کسب معاش در جهان است، بلکه غرض از آن وسیلهای است که میراث معنوی و اخلاقی و فنی و هنری را به مقیاس هر چه بیشتر و در سطحی هر چه گسترده تر انتقال می دهد و هدف آن بالا بردن سطح شناخت و دریافت انسان و تسلط او بر خویشتن و پیراستگی او و سرور زندگی اوست.

میراثی که امروز می توانیم به نحوی جامعتر به نسلهای بعدی انتقال دهیم غنی ترین میراث در طول تاریخ است، غنی تر از آن است که پریکلس به جای مانده، زیرا در بردارنده تمدن یونانی پس از او نیز هست، غنی تر از آن است که لئوناردو داوینچی به جای ماند زیرا در بردارنده او و همه رنسانس ایتالیا است، و غنی تر از آن است که از ولتر به جای ماند زیرا سراسر دوره روشنگری فرانسه و انتشار همه جاگیر آن را نیز در بر گرفته است. اگر علی رغم آه و ناله های ما، پیشرفت واقعیت دارد، این نه بدان سبب است که ما سالمتر یا بهتر یا عاقلتر از آنانیم که در گذشته چشم به جهان می گشودند، بلکه از آن روست که بر میراثی گرانتر و در سطحی رفیعتر از پایه دانش و هنر که زمینه و تکیه گاه وجودی ماست چشم گشوده ایم. بر این میراث می افزاید، و انسان که دریافت کننده آن است به همان نسبت پیشتر می رود.

تاریخ مهمتر از هر چیز دیگر آفرینش و ثبت این میراث است و پیشرفت عبارت است از ازدیاد و ضبط و انتقال آن و استفاده روز افزون از آن. در نظر کسانی از ما که تاریخ را نه صرفا به عنوان تذکارنامه عبرت آور و حماقتها و جنایتهای

بشر بلکه نیز به عنوان یادبودنامه شوق انگیز انسانهای خلاق مطالعه می کنند، گذشته دیگر یکسره مفاک ناامیدیها و وحشتها نیست، مدینه‌ای ملکوتی است، کشور پهناور اندیشه‌هاست و سرزمین هزاران روحانی و سیاستمدار و مخترع و دانشمند و شاعر و هنرمند و موسیقیدان و عاشق و فیلسوف است که در آن همه زنده‌اند و هنوز سخن می‌گویند و درس می‌دهند و نقش می‌آفرینند و نغمه می‌پردازند. بر مورخ تاسفی دست نمی‌دهد که نمی‌تواند در حیات انسان معنایی ببیند جز آنچه انسان خود بدان می‌بخشد، بگذارید همین مایه غرور ما باشد که ما خود به حیاطمان معنی می‌دهیم و گاه چنان معنایی که بر مرگ چیره می‌شود. نیکبخت کسی است که پیش از مردنش، هر اندازه که بتواند از میراث تمدن توشه برگیرد و آن را به فرزندانش منتقل کند. چنین کس تا واپسین دم زندگی از این میراث‌پایان ناپذیر که در دستورش بوده است، سپاسگزار است و می‌داند که این، سرچشمه کمال و حیات جاوید انسان است. (درسهای تاریخ، صص ۲۷۳ - ۲۶۷)

بعد از سلسله ادوار، به مسئله قوانین تاریخ می‌رسیم:

این قوانین در قرآن به لفظ سنت‌الله نامگذاری شده‌اند و خداوند به عدم تحویل آنان با این لفظ تصریح نموده است. از جمله این قوانین یکی بعث مکرر پیامبران است و یا عدم اثر معجزات و یا مردود بودن انبیا در ابتدای رسالت:

"سنه من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لاتجد لسننتنا تحویلا" (الاسراء، ۷۷)

"واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذیر... فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا... لئن تجد لسننت الله تبديلا... (فاطر، ۴۳ - ۴۱)

"یا حسره علی العباد، ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون" (یس، ۳۰)

در امر مبارک نیز این قوانین ذکر شده و آنها را به دو طریق بیان فرموده‌اند: یا به اراده‌الله نسبت داده‌اند و یا به ضعف مردم و در هر دو صورت نتایج حاصله از تدقیق در تاریخ هستند. از جمله مهمترین آنها این است که امر الهی به بلا پیشرفت می‌کند و مخالفت، علت قوت آن است. جمال ابهی می‌فرمایند:

"لم یزل بالبلای علا امره و سنا ذکره هذا من سنه قد خلت فی القرون الخالیه

و الاعصار الماضیه... (لوح سلطان ایران، آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۲۵)

از جمله دیگر این نتایج کلی این است که هنگام ظهور مظاهر مقدسه مادیست و علاقه و توجه به آن رشد فراوان می‌کند و بی دینی رواج می‌یابد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

"وجه عالم به لامذهبی متوجه در کل سنین بل در کل شعور بل در کل ایام از

ایمان و ایقان و عرفان بعید و به ظنون و اوهام نزدیک ... و این فقره نه مخصوص به این عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده ... " (ماده ۴ آسمانی، ج ۴، ص ۱۹)

همچنین می فرمایند: "... قد ارتفع نداء الرحمن و من وراثة نداء الشيطان ... " (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۸)

از جمله دیگر این قوانین این است که وقتی ملتی به نهایت ضعف و انحطاط رسید، فقط به معجزه وحی الهی توانا می شود و تدابیر سیاسی در آن زمان اثری ندارد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"هر امتی و ملتی که به نهایت انحطاط و اضمحلال مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نگردد برنخیزد مانند مریضی که مرض مزمن باید با رهننگ و خاکشیر تاثیر نکند و ختمی و بنفشه دفع اندیشه ننماید. طنطور خطایی خواهد و معجون الهی شاید تا هیجان عظیم در خون حاصل گردد و بحران کافی وافی نماید. باید در تاریخ سلف تعمق نمود مثلا قوم عرب چون به اسفل درکات انحطاط افتاد و به پستی و نیستی معتاد گشت ترقی و نشاط به تدابیر ممتنع و محال بود زیرا قوه تدبیر ابوذری فقیر را امیر نمی کرد و فکر و اندیشه انسانی عمارت یا سر تماز را کامرانی نمی داد. افکار و آرا عقلا سکان جزیره العرب را به اوج عزت اندیشه نمی رساند و قیصره و اکاسره را مغلوب و مقهور آن قوم بی سر و پا نمی نمود. ولی قوت معنویه به میان آمد و نور نبوت درخشید رستخیز عظیم حاصل گشت هیجان شدید در عروق و اعصاب ظاهر شد. لهذا آن قوم پلید را در ایامی عدید از اسفل درکات ذلت به اوج عزت رساند. ایران و توران مقهور شد و امپراتوری رومان مغذول و منکوب گشت. حال چنین امر عظیمی به قوه تدبیر ممکن بود؟ لا واللہ ... " (مکاتیب، ج ۲، صص ۲۵۹ - ۲۵۸)

از جمله دیگر این قوانین این است که ترقی ملی منوط به قدرت حکومت و نفوذ آن است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"این را بدانید که ترقی ملت منوط به نفوذ و عزت و قوت دولت است و قوت دولت مشروط به علویت و ثروت و سعادت ملت. این دو توأم است. بعضی بی خردان را چنان گمان که اگر در نفوذ حکومت خلل و فتوری حاصل شود آسایش و عبور رخ بگشاید نه چنانست. آنچه نفوذ حکومت عادلانه بیشتر گردد ملت قدم بیشتر نهد و هذا امر محتوم لایتردد فیه الا کل جهول و ظلم ... " (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۰)

از جمله دیگر این قوانین این است که نفوذ مادیت در ادیان الهی سبب اضمحلال و دمار می شود:

"... با همان چشمهای تیزبین خود به عمق مجامع انسانی نظر انداخته خطری

الیم و سرطانی بس عظیم مشاهده فرمودند که روزبروز جوارح و ارکان هیكل عالم انسانی را خورد و متلاشی می نماید و آن عذاب مهلک هجوم مادیات است که در هر مذهبی سبب اضمحلال و دمار گردیده ولی این مادیت در هیچ عصری بدین قوت و شدت نرسیده بود. چون بسیاری معنای حقیقی مادیت را نمی دانند از قاموس "بستر" تعریف آن را نقل می نماییم: (تمایل شدیدی است که اهمیت غیرلازمی به منافع مادی دهند و هستی خود را در پیشگاه آن و حواشش فدا کنند و تعریف دیگر آن است که وجود انسانی را به تعابیر جسمانی و مادی تعریف نمایند او را فقط مرکز عوامل مادی بدانند و ازبواعث روحانی و مبادی اخلاقی انسانی ایدا بحثی ننمایند.) حضرت ولی امرالله کاملاً به نفوذ این روح مادی آگاه بودند و تاثرات آن را در مجامع انسانی به دقت ملاحظه فرمودند و امراض منتجه از آن را نیز به حدت بصر مشاهده و در مکاتیب عدیده خود سی و شش سال یاران را برحذر داشته و انذار فرمودند. در سال ۱۹۲۳ می فرمایند (تشویش و اضطراب و مادیت شدیدی که عالم انسانی در آن مستهلک گشته است ... و بلاهت و شدت مادیت و تصنع و تظاهر در مجامع امروز) "... (گوهر یکتا ، ص ۲۹۷)

از جمله مهمترین این قوانین آن است که بشریت فقط با دردهای شدید جسمانی و معنوی مراحل اصلی تکامل خود را طی می نماید. حضرت ولی امرالله می فرمایند:

" کافی است به تاریخ خونین بشری بنگریم تا دریابیم که هیچ عاملی جز مصیبت و دردهای شدید جسمانی و معنوی سبب ایجاد تحولاتی که مبدأ تاریخ بشر در هر عصر و زمانی بوده است ، نگشته و تغییراتی را که به منزله بزرگترین وقایع تاریخ تمدن بشری است به وجود نیاورده است ... " (هدف نظم بدیع ، ص ۶۴)

از جمله دیگر این قوانین این است که نشر ادیان همیشه بعد از صعود مظهر امر بوده چه که ناس ایمان به غیب را خوشتر دارند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" اگر ملاحظه بفرمایید مشهود می گردد که در جمیع اعصار اعلا کلمه الله بعد از صعود مشارق انوار به افق اعلی گردید چه که ناس فطرتا ایمان به غیب را خوشتر دارند و دلکستر شمرند ... " (مکاتیب ، ج ۱ ، ص ۲۷۸)

و دیگر اینکه تمام انبیا مورد بهتان واقع شده اند:

" و قالوا اصفاث اعلام ام به چنه بل هو شاعر فلیاشنا بآیه کما ارسائل الاولون و لم یزل کان هذا سنه المرجفین ... " (مکاتیب ، ج ۳ ، ص ۲۹۴)

از جمله دیگر این تصمیحات آن است که کلیه جنگها از سه منشا که هیچ کدام ذاتی نیست ، می باشند ، حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " از اول عالم الی زماننا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده ... و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و

عدم تربیت منبعث ... " (خطابات ، ص ۷۲)

مسئله دیگر روح قرن است یعنی در عهد و عصری امری مراد است و افکار در حول آن دور زند و آن مسئله اهمیت کبری یابد که جستجوی آن در هر عهد و عصر وظیفه محقق بهایی است. ولی حضرت عبدالبهاء این مسئله را در قرن گذشته حریت سیاسی و در این قرن صلح عمومی می دانند. قوله الکریم:

" هر قرنی را مسئله عظیمی هر چند مسائل بی شمار لکن مسئله ای از مسائل اهمیت کبری یابد. در قرن ماضی اهم مسائل، مسئله حریت سیاسی بود و این مقصد انتشار یافت ولکن در این قرن نورانی اعظم موهبت عالم انسانی صلح عمومی است باید تقرر یابد تا عالم آفرینش آسایش جوید... " (اخبار امری سال ۸۸ بدیع شماره ۸ و ۹) و بالاخره حضرت عبدالبهاء معارضه با حق و راستی را نیز از روشهای دیرین و قدیمی مردم جهان می دانند. بقوله العزیز: " ای آوارگان راه حق جهانیان را آیین دیرین چنین است که دشمن راستیند و بدخواه حق پرستی و معارض دوستی... " (مکاتیب ج ۸، ص ۹)

جز این موارد و موارد فراوانی که باید بعدها پیدا شود در آثار نویسندگان بهایی هم بعضی از این تعمیمات و نتایج تاریخی دیده می شود که فقط محض اطلاع، دو نمونه از آن را از آثار حضرت ابوالفضائل نقل می کنیم که در اولی طرح این نکته را می فرمایند که هر قرنی مزیتی خاص دارد که حکیم آن را آیت آن قرن می دانند و دیگری راجع به افول تدریجی صحت و سلامت روحانی صحبت می نماید:

" هر قرنی را مزیتی است که حکیم آن را آیت آن قرن داند و نتیجه وصول عالم به رتبه کمال شمارد و از آیات باهره قرن ۱۳ هجری مطابق قرن ۱۹ میلادی که به اتفاق دانشمندان شوق و غرب بهترین قرون ماضیه است این موهبت است که مسئله صلح عمومی بین افراد البشر و عموم الامم در این قرن مطرح انظار و محل بحث علمای نامدار شد... " (رسائل و رقائم، صص ۳۱۸ - ۳۱۷)

" جناب ابوالفضائل می فرمایند: فکلما کان الزمان قریباً من مرکز الوحی کان اهلہ ابعد من الالهواء المضله و کلما کان ابعد کان اهلہ اقرب الی الالهواء و اکثر اتباعا للراء و الی هذه الحقیقه اشار النبی صلی الله علیه و سلم بقولہ " خیر القرون قرنی شم ما یلیه " ... " (مجموعه رسائل چاپ ۱۹۲۰ م. مصر، ص ۹)

فصل دهم (ضمیمه)

گفتیم که تاریخ و قوانین آن در مورد وقایع گذشته صحبت می کند و نه در باره آینده. یعنی اگر هم انتظار تکرار وقایع در آینده می رود، دلیل آن تکرار فراوان آن در گذشته است. اما در امر مبارک پیش بینیهایی هم در مورد سیر جامعه بهایی گردیده است که سابقه در ادیان قبل ندارد و در ظهورات آینده هم ممکن است تکرار نگردد و بعضی از این پیش بینیها را تحت عنوان مسائل ویژه، در اینجا گرد می آوریم: اولین آن غلبه گروه حق در میان متدینین به یک دیانت است که در ادیان قبل سابقه نداشته و مورد بحث است و غلبه ظاهری معمولا با اهل حق نبوده، اما جمال ابهی در این ظهور اقدس فرموده اند که به مشیت الهیه غلبه ظاهره هم با اهل حق خواهد بود که نص لوح سلمان در همین بخش موجود است و می توانید به آن مراجعه کنید. دومین این قوانین خاص، مراحل پیشرفت جامعه امر یا مراحمی است که تحت عناوین: مجهولیت، مظلومیت و مقهوریت، انفصال، استقلال، رسمیت، حکومت محدود، حکومت جهانی ذکر شده است.

سومین آنها هفت شمع اتحاد است که مراحل خاصه اتحاد مردم جهان در این ظهور اعظم را بیان می نماید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"... اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انور عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتی دیگر دارد این است که ملاحظه می نمایی در هر روزی معجز جدیدی می نماید و عاقبت شمعهای روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته شمع اول وحدت سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است آن نیز عن قریب اثرش ظاهر گردد و شمع سوم وحدت آزادی است آن نیز قطعیا حاصل گردد و شمع چهارم وحدت دینسی است این اصل اساسی است و شاهد این وحدت در انجمن عالم به قوت الهیه جلوه نماید و شمع پنجم وحدت وطنی است در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر شود. جمیع ملل عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و شمع ششم وحدت جنسی است جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند و شمع هفتم وحدت لسان است یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند این امور که ذکر شد جمیعا قطعی الحصول است...." (هدف نظم بدیع جهانی، ص ۲۵)

این موارد و مراحل پیشرفت نظم اداری و امثال آن قوانین خاصه تحولات و

تطورات این امر اعظم است که بیانگر رهوس مراحل پیشرفت جامعه بشری و امر مبارک است ولی مسبوق به سابقه تاریخی نیست.

فرد و جامعه

رابطه فرد و جامعه او، از مسائل مطرح در فلسفه تاریخ و در هر نوع برداشت تاریخی است و هیچ تاریخی نوشته نمی شود مگر اینکه ناخودآگاه یا آگاهانه به این مسائل جوابی داده باشد و این خود دو جنبه دارد:

اول اینکه یک فرد چقدر می تواند مجزای از جامعه، مطرح باشد و چقدر در جامعه تاثیر دارد؟

دوم اینکه یک مورخ چقدر می تواند از پیشداوری و اثر فرهنگ جامعه خود مجزا باشد و بی پیشداوری در باره موضوع مورد نظر تاریخ بنویسد و تاریخ نویسی به این ترتیب چطور ممکن است؟

اول به اثر فرد و جامعه می پردازیم: این از سوءالات غیرقابل پاسخ در تاریخ است که آیا فرد به جامعه مقدم بوده یا جامعه بر فرد؟ هر جامعه ای از افراد تشکیل شده ولی هیچ گاه هیچ فرد تنهای خارج از جامعه دیده نشده است. این مثل سوءال در این باره است که مرغ اول بوده یا تخم مرغ؟ انسان بودن ما از زمانی شروع می شود که جامعه ما به صورت پدر و مادر و مدرسه و خانواده و خیابان و کوچه و قبیله و وسایل ارتباطی به انحاء مختلف سعی در تربیت و تعلیم ما می نماید. لذا تصور انسان تنها و وحشی فقط از لحاظ قصه سرایی جالب است. انسان موجودی اجتماعی است یعنی تصور انفراد او به طور کامل معنی نمی دهد. (۱) پس افراد چه بزرگ باشند و چه کوچک به بسیاری از قیود جامعه خود محدودند و تصور همان فرد به همان شکل به طور انفرادی کم معنا است. این همان مسئله ای است که توضیح می دهد چرا با وجود قدرت و احاطه و عظمت عالم امر و توحید حقیقی و معنوی مظاهر مقدسه الهیه جلوه آنها در این عالم به این حد متفاوت است؟ یعنی هیچ فردی بزرگتر از مظهر امر در عالم تصور نمی شود ولی او هم در جامعه ای زندگی نموده و از طریق آن عمل نموده و به بعضی قیود آن مقید بوده است. (۲)

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان می فرماید: "از قبل دو مقام از برای

۱ - مولی الوری حضرت عبدالبهاء می فرماید که تربیت تاثیر عظیم در شخصیت انسانی دارد و تربیت همان تاثیر جامعه است یعنی قسمت عظیم شخصیت انسانی از جامعه او ایجاد شده.

۲ - مثلا زبان و قواعد آن - آداب معاشرت در آن جامعه - الهیه - روش معیشت و غیره یعنی تصور پیامبر عرب زبان در چین یا پیامبر با شغل تجارت در جامعه بستیه - بنی اسرائیل سخت است.

شموس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لانفروق بین احد منهم (بقره) و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلـسق و رتبه حدودات بشریه است در این مقام هر کدام را هیـکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است. چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وضعی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید ما مورند چنانچه می فرماید: "تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ابدناه بروح القدس" - سوره بقره - نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن بنا بر علوم سبحانی ظاهری می شود والا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است... " (ایقان مستطاب، ص ۱۴۸) و مولی الوری حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"اساس ادیان الهی یکی است تعدد ندارد هر دینی منقسم به دو قسم است قسمی به عالم اخلاق تعلق دارد و آن علویت عالم انسانی است و ترقیات بشر و معرفت الله است و کشف حقایق اشیا این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابداء تغییر نمی کنند این اساس جمیع ادیان است لهذا اساس ادیان الهی یکی است. قسم ثانی تعلق بسبب معاملات دارد و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می کند در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد. مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود. در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنانکه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است. حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمایند اگر دندان‌های بشکنند دندان‌ش را بشکنند آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در تورات موجود که هیچ یک حالا ممکن نیست جاری شود. در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلاً در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حق است لکن به اقتضای زمان آن وقت، برای یک دالر دست دزد بریده می شد آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود؟ پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمی کند..." (خطبات، ص ۱۰۵ - ۱۰۰)

جمال ابهی می فرماید: "اکثری از ناس به بلوغ نرسیده اند والا بایی از علم بر وجه عباد مفتوح می فرمود که کل من فی السموات و الارض به افاضه قلمیه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده، بر اعراض سکون مستقر می شدند." و همین انتظار و حد جامعه است که مظهر الهی را مقید به رعایت بعضی قیود

در اظهار امر خود می نماید. حضرت رب اعلی می فرمایند:

" و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد، مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آیه انسی انا الله چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول خود حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید ... " (منتخبات آیات نقطه اولی، صص ۸۵ - ۸۴)

و جمال ابهی راجع به مراحل اظهار امر حضرت نقطه اولی می فرمایند:

" حضرت اعلی نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند... نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است... و شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده... " (ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۸۷)

پس هر شخصی باید در جامعه ای رشد نماید و از طریق آن عمل کند و تصور او خارج از جامعه ای که در آن بوده ممکن نیست. اما حال به بعضی جوانب این امر بیشتر توجه کنیم:

این مسئله نقش فرد و اجتماع از دوره رنسانس طرح گردید و در پیشرفت تجاری و اقتصادی و اجتماعی جوامع مذکور از آن زمان تا اواسط قرن نوزدهم و تشکیل انحصارات و قدرتهای بین المللی نقش فرد در پیشرفت جامعه و سودآوری آزادی اقتصادی او واضح بود و لذا فردگرایی و پیشرفت دو همزاد هم تصور شدند. ولی حالا دیگر فردگرایی مفهومی انتزاعی است. در جامعه هر پیشرفت یا تغییری توسط گروهها انجام می شود که در مقابل یا همراه گروههای دیگرند و این مفهوم فرد و اندیشه جمع بر فرد میراث اندیشه ای است که شرایط مبانی فکری آن دیگر وجود ندارد. بزرگان دوره رنسانس تصور کردند که می توانند از جامعه خود بگسلند و خود را از جامعه ها نمایند و هدف علوم و فنون و هنر را در این تصور نمودند که هر چه بیشتر جنبه های انفرادی شخصیت افراد را بپرورد و رشد دهد. به این ترتیب تصور شد هر چه جامعه پیشرفته تر باشد افراد در آن بارزترند و نقش اجتماع هم همین است و البته این تا حدی درست است. فردیت انسانهای اولیه کمتر از انسانهای امروزی بود. چه که هر چه جامعه ساده تر باشد، نیاز به انواع مشاغل و مهارتهای فردی و فرصتهایی که در این زمینه فراهم شود کمتر است و لذا تعمیم فردیت به نحوی روزافزون نتیجه پیشرفت جامعه امروزی است. اما این تخصص و فردیت جنبه دیگری هم دارد. جوامع امروزی شاید بسیار بیشتر از جوامع ابتدایی قدرت یکسان سازی افراد خود را دارند. اگر نمونه های افراطی مثل جوامع تکنولوژیک و پیشرفته آلمان نازی و شوروی

سوسیالیستی را هم کنار بگذاریم و تصویر جورج اورول را از جامعه آینده در کتاب ۱۹۸۴ هم بدبینانه بدانیم، باز هم نمی توان انکار نمود که در جوامع امروزی افراد به هزاران قید نامرئی تحت تاثیر جامعه خود هستند و جامعه های پیشرفته، جوامعی هستند که وابستگی افراد به یکدیگر و به اجتماع صور پیشرفته و بخونج یافته نه اینک کمتر شده و از جهت دیگر به نظر می آید که تفاوت افراد از جامعه ای است که در آن زندگی می کنند. یعنی افراد به وسایل مختلف چنان تحت تاثیر جامعه خود قرار می گیرند که شاید بهترین راه بررسی مثلا تفاوت های میان افراد فرانسوی و امریکایی، بررسی ساختار و تاریخ جامعه فرانسه و امریکا است و شاید به همین جهت است که حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در آثار مبارک خود به اوصاف جامعه بهاییان امریکا، علمای ایران، ایرانیان زمان ظهور، و امثال آن پرداخته اند و اوصاف فرد فرد این جوامع را جز در موارد ویژه بیان نفرموده اند.

مثلا حضرت عبدالبهاء در وصف اهالی اروپا خصوصا پاریس می فرمایند:

" بعضی بلاد چنان در عالم طبیعت غرقند که هیچ آثار روحانیت ندارند همه در فکر خوردن و خوابیدن و رقص و طربند و از عالم الهی به کلی بی خبر... " (بدایع - الاثار، ج ۲، ص ۲۶۶)

" رها بینی که به اصطلاح اهالی اروپا روی ساری روحانی دینی بودند از عزت ابدیه اتباع اوامر مقدسه و تعلیمات سماویه انجیل غافل گشته به ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت پادار چشم پوشیده در منافع موقته فانیه و اغراض نفسانیه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری می داشتند... " (رساله مدنیه، ص ۱۰۲)

حضرت ولی امرالله می فرمایند: " این امر نوزاد بزدانی از محیطی پست و قهقرایی تولد یافت و از کشوری برخاست که بر سرش طی قرون و اعصار خاک تعصب و فساد و بغض و عناد نشسته بود. " (نظم جهانی بهایی، ص ۷۵ - توفیق عصر ذهبی ۱۹۳۲)

در وصف امریکا می فرمایند: " جماعتی که در دریای مادیات مستغرق و به یکی از موحشرین و قدیمی ترین تعصبات جنسیه گرفتار و در دام مکاید سیاسی و افعال سفیه و عدم انضباط در اصول و مبادی اخلاقیه مقید و محصور... " (ظهور عدل الهی، صص ۴۳ - ۴۲)

و به عنوان آخرین مطلب از این مبحث به نقش فرد بزرگ می پردازیم. بحثی نیست که افراد بزرگ در تاریخ وجود داشته اند و نمی توان گفت که افراد بزرگ فقط برجسته هستند که ما به بعضی حوادث تاریخی می زنیم و آنها را فقط ما بزرگ

می داریم والا جز آلتی ناخودآگاه در مسیر حوادث تاریخی نبوده‌اند. اما باید توجه داشت که افراد بزرگ خوب یا بد از غیب ظاهر نشده‌اند. آنها افرادی بودند که احتیاج زمان خود را درک نمودند و به افکار و اراده‌ها و عقایدی که نماینده آنها بودند تجسم و عینیت بخشیدند. انقلاب کبیر فرانسه را بدون ناپلئون یا انقلاب اکتبر را بدون لنین تصور کردن مشکل است. پس در تاریخ مرد بزرگ کسی است که بیان کننده احتیاج زمان خود باشد و آن را فعلیت بخشد و از میان این بزرگان آنها بی بزرگترین که اراده و مقتضای زمان خود را تا حدی هم مشکل بخشیدند نه آنها که صرفاً مظهر این قوا بودند. یعنی مثلاً پولس که مقتضای رشد مسیحیت را درست تشخیص داد و درهای این دین را به سوی غیریهودیان گشود، مرد بزرگی است. خصوصاً که خود در بیان و رشد این احتیاج نقش مهمی داشت و قسطنطین کبیر هم فرد بزرگی است. چه که مقتضای زمان را درست تشخیص داد. امپراتوری رم را به مسیحیت رهنمون شد اما او در رشد آتی این دیانت تاثیر چندانی نداشت و دیانت مسیحی از او نقش نگرفت ولی از پولس گرفت. پس پولس جمعاً مرد بزرگتری از قسطنطین است (۱) و به همین ترتیب است نقش افرادی چون عمر در توسعه فتوحات در اسلام، یا اسکندر در یونان و امثال آن و البته در این میان نقش مظاهر مستقله الهیه از این قیاس خارج است. یعنی درست است که آنان در میان مللی ظاهر می شوند که به نهایت پستی و سقوط رسیده‌اند اما در همین ظهور قدرت الهیه و معجزه ایشان ظاهر می شود چه که آنها استعداد را خود خلق می نمایند و رشد می دهند و از این جهت ظهور مظاهر الهیه خارق العاده است. حضرت ولی امرالله می فرمایند:

"... قیام مظهر امر الهی در بین یک قوم و یک ملت نه به علت تفوق ذاتی و

یا بلوغ سیاسی و یا فضائل و خصائل روحانی آن قوم و ملت است بلکه در حقیقت نفس الامر مولود احتیاج آنان و معلول سقوط و انهماکشان در ورطه جهل و نادانی و هیبوط در هفوات ضلالت و گمراهی است که فی حد ذاته مستدعی ظهور معلم رحمانی و وجود مربی آسمانی است که به هدایت و تربیت آن جمع پرداخته و از آن طریق عالم انسانی را به ذروه علیا و غایت قصوی از حیات ابدیه و اتماف به صفات و کمالات ملکوتیه سوق دهد زیرا قطعاً تحت چنین شرایط و احوال و به اعانت این گونه وسایل و وسائط است که سفرای الهی و مظاهر قدس سبحانی از اول لاول به اراده قاطعه صمدانیه در بین

۱ - هگل: "مرد بزرگ دوران کسی است که بیان کننده اراده زمان خود باشد. به عصر خود بگوید که اراده آن چیست و آن را عمل کند. اعمال چنین فردی جان و ذات عصر اوست، وی به زمان خویش فعلیت می بخشد."

قوم و عشیره خود قیام نموده و به مدد قوه خلاقه کلمه الله آنان را از حسیض ذلت مستخلص و به اوج عزت حقیقیه متعارج ساخته‌اند تا نفوس منجذبه بنوبه خویشندای الهی را به ملل و نحل اخوی منتقل نمایند و مواهب و الطاف ربانیه را که خود از آن مستفیض و بهره‌مند گشته به سایر اجناس و طوایف جهان در ابعاد نقاط ارض متواصل سازند. با توجه به این حقیقت کلیه معنویه باید پیوسته در نظر داشت و از خاطر محو ننمود که طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی روح الوجود لعظمتها الفدا در مقام اول کشور ایران را از آن لحاظ مطلع انوار و مشرق آثار و مکن اسرار ظهور مقدس خویش اختیار فرمودند که مردم این آب و خاک به نحوی که مکرر از قلم مرکز عهد و میثاق الهی تبیین شده در اعماق غفلت و دوری از حق و حقیقت مستغرق بوده چندانکه در آن اوان در بین اقوام و ملل معاصر مشابه و مماثلی در جهان متمدن نداشته است فی الحقیقه برای اثبات قوه خلاقه و کلمه نافذه و احیا کننده این دو مظهر مقدس الهی دلیلی اعظم و برهانی اتم و اقوام از آن نتوان یافت که آن دو جود مبارک به تربیت و هدایت قومی که در عداد یکی از اقوام متاخر و غیرمذهب عصر خود محسوب قیام فرمودند و آنان را به افرادی شجاع و فداکار که بنوبه خویش مصدر چنان تحول عظیم در حیات نوع انسان واقع گردیده تبدیل نمودند حال چنانچه این دومرئی رحمانی بالفرض در بین ملت و جمعیتی متقدم ظاهر می شدند که رفعت مقام و سمو درجات ذاتیه آنان حصول چنین امتیاز و افتخار اعز اعلائی را که مهد الطاف و مشرق آیات الهی قرار گیرند علی الظاهر توجیه می نمود البته در انظار جهان نیان بسی ایمان از عظمت پیام حضرت یزدان به نحو شدیدی می کاست و قدرت خلاقه مهیمنه اش را که بنفسه لنفسه محرک وجود و مربی من فی الوجود است مورد شبهه و تردید قرار می داد اختلاف و تفاوت محسوس و بینی که بین مدارج خلوص و ایمان و شجاعت و ایقان مطالع انوار که حیات و اعمال آن مظاهر حب و انقطاع را جاویدان و موهب ساخته و مراتب ذل و هوان و خوف و خذلان معاندین امر الهی موجود و مشهود و در صفحات تاریخ نبیل به تفضیل مدون و مسطور گواه صادق و شاهد ناطقی از حقیقت و حقانیت پیام ذات مقدس است که چنین روح نباض در صدور پیروان خویش القا فرموده و آنان را به چنین صفات و مواهب روحانیه مخصص و ممتاز داشته است فی الحقیقه اگر نفسی از سالکان سبیل ایمان در مهد آیین حضرت سبحان تصور نماید که آنچه مایه قیام حضرت باب و حضرت بهاء الله در آن موطن اعلی گشته همانا عظمت آن کشور و علویت ذاتی مردم آن آب و خاک است که بین ملل و طوائف عالم لایق این مقام اسنی بوده که نسبت سدره الهیه و مغرس دوجه رحمانیه قرار گیرد این تصور و توهم در قبال ادله و شواهد لاتحصایی

که در تاریخ مذکور موجود و به نحو قاطع و مستدل خلاف آن را اثبات می نماید غیر-
 قابل قبول و تصدیق است... " (ظهور عدل الهی، صص (۴ - ۲۸)

مورخ و تاریخ

از اثر جامعه بر فرد مورد بررسی در تاریخ که بگذریم، به مرحله دوم می‌رسیم

و آن این است که مورخ چه وضعی دارد؟

قبل از ادوار جدید تاریخی، مورخ را فردی می‌دانستند که در باره افراد دیگر چیز می‌نویسد. یعنی تاریخ عبارت از نوشته فردی در باره افراد دیگر بود. اگر عمر دراز آدمیان و نسلهای آنان مانند زنجیری به هم پیوسته بود یا مثل رژه افراد به نظر می‌آمد، مورخ کسی بود که از بالا به این رژه نظر می‌افکند. اما حال دیگر چنین تصویری، ساده اندیشی است. مورخ هم فردی در میان همین صفوف رژه است و این صفوف رژه در مسیری پرهیج و خم در حرکتند و گاهی دو قسمت این صفوف به هم نزدیک می‌شود و این همان زمان است که مورخین بزرگ در باره زمانهایی خاص توار^{تاریخی} بزرگ می‌نویسند. مورخ مثل موضوع مورد نگارش خود، پدیده‌ای اجتماعی است و پرورده و سخنگوی آگاه یا ناآگاه اجتماعی است که بدان تعلق دارد، آن را درک می‌نماید و می‌تواند در باره آن بنویسد و این مربوط به فاصله زمان آنها از وی نیست، یعنی چنان نیست که ما همیشه صد سال قبل را بهتر از هزار سال قبل بفهمیم و بس — آن نزدیکتر باشیم. دوره قیصر و کشاکش سقوط امپراتوری روم برای ما مفهومتر است و به ما نزدیکتر است تا مثلاً دوره آرامش قرون وسطایی دانته یا قطعاً صدر اسلام و دوره رسول الله به معاصران طلعات مقدسه از احبا نزدیکتر حس می‌شود تا دوره اوج خلافت اسلامی در بغداد و همان طور که می‌بینید این ربطی به سالهای فاصله آنها از ما ندارد. پس مورخ با دیدی که از جامعه خود می‌گیرد و فهمی که می‌یابد، در باره گذشته می‌نویسد و از نوع تاریخی که یک دوره می‌تواند و می‌خواهد بنویسد، می‌توان به حالت خود آن دوره پی برد. در اروپای قرن ۱۹ که قرن سلطه عقل و آزادی تجارت و مبارزه ظاهری با تعصبات بود، هیچ مورخی نتوانست درکی از قرون وسطی که جنگهای متعصبانه و غیرعقلانی و هرج و مرج بر آن حکمفرما بود، پیدا نماید و هیچ تاریخ مهمی در باره قرون وسطی نوشته نشد. اما دوره بعد از جنگ جهانی اول که سایه ترس از آینده و تعصب و هرج و مرج اروپا افتاد، شاهد نوشته شدن تاریخهای مهم در باره قرون وسطی هستیم. به نظر می‌آید که در اوضاع فعلی ما در ایران تصور بهتری از شرایط تاریخی و اوضاع جامعه زمان ظهور ممکن است و تاریخ شهدا بهتر فهمیده می‌شود تا مثلاً در ۲۰ سال قبل. چه که در آن زمان هیچ تجربه مشابهی موجود نبود که با کمک آن گذشته بهتر فهمیده شود. پس مورخ خود پدیده‌ای

اجتماعی است و در نوع تاریخی هم که می نویسد هر چه به جامعه و نقش آن و نیروها آن بیشتر توجه کند، ظاهراً تاریخ نویسی او در مرحله پیشرفته‌تری قرار دارد چه که: هر چه اقوام در مراحل ابتدایی تر قرار دارند، سعی بیشتری در توصیف و توجیه وقایع به وسیله اشخاص موجود است. یونانیان باستان اشعار خود را به هم، قوانین خود را به گیلورکیوس و سولون نسبت می دادند همان طور که ایرانیان کشف آتش را به کیومرث و اتحاد خود و رفع سلطه عرب را به فریدون نسبت می دادند. هر چه یک تاریخ سعی نماید که مسائل را نه با افراد، بلکه با توضیح حالت طبقه یا جامعه آن افراد توضیح دهد، در مرحله پیشرفته‌تری است. مثلاً ملاحظه فرمایید که حضرت ولی امرالله به جای ذکر صفات سعیدالعلما و ملامحمدمقانی و غیره، به چه بیان فصیحی علت مخالفت طبقه علما را با امر جدید بیان فرموده‌اند:

"در راس معاندین و مخالفین جمعی از علما رسوم و پیشوایان قوم قرارداداشتند که به غایت متعصب و فاسد و از رتبه و مقام خویش در خوف و هراس بودند. ایمن جماعت که زمام ناس در قبضه قدرت آنان واقع، با جمیع افکار مترقی و طالب حریت و آزادی مخالفت می نمودند." (قرن بدیع، ج ۱، ص ۶۹)

یا ملاحظه در وصف شاهزادگان قاجار که به ظلم قیام نمودند، بفرمایید:

"... معاندین و معاضدین آنان گروهی از حکام و شاهزادگان فاسد و نالایق بودند که برای حفظ مقام و منصب خویش که من غیراستحقاق به دست آورده به هر امر دون و خلاف عدالت مباشرت می نمودند و چون عبد عبید و بنده زورخیز در تنفیذ مقاصد سوء زعمای و پیشوایان مذهبی همت می گماشتند..." (قرن بدیع، ج ۳، ص ۷۰)

و همچنین به نصوص رساله مدنیه، منقول در توضیحات فصل ۱۰ کتاب تاریخ در ترازو، در صفحات علما و حکام ایران، مراجعه فرمایید.

و بالاخره اینکه جامعه جدید آنقدر پیچیده است که سعی در توجیه وقایع فقط با صفات بازیگران عمده آن نوعی ساده اندیشی است. مثلاً اگر کسی علت جنگهای بعد از انقلاب فرانسه را فقط به جنگ طلبی ناپلئون نسبت دهد یا جنگ جهانی اول را به تجاوزطلبی ویلهلم یا جنگ جهانی دوم را به جنون هیتلر یا علت مصائب آلبانی الهی در دوره جمال ابهی را فقط کینه توزی ناصرالدین شاه بداند، توجیه عاقلانه و مفیدی نکرده است. توجیهاات یک کتاب تاریخی باید در بیان این هم باشد که چرا یک فرد توانست چنین اثری بگذارد و چطور جامعه‌ای وضعی داشت که در آن چنین اموری اتفاق افتاد.

پس مورخ هم محصول جامعه خود است و از پیشداوریها و ارزشهای آن فارغ

نیست، (۱) و هم در زمانی تاریخ معتبر و مؤثری می نویسد که دیدش از گذشته، به خاطر پرتوی که وضع فعلی او به گذشته می اندازد، بارزتر و عمیقتر شده باشد. پس در اصل تاریخ را یک جامعه در باره جامعه دیگری می نویسد هر چند که به ظاهر نوشته فردی در باره فرد یا افراد دیگری باشد.

۱ - مثلاً غربیان بیشتر از اهالی شرق به فردگرایی و توجه به خصوصیات مادی افراد عادت داشتند. به همین جهت است که با وجود کثرت معاشرین جمال ابهی، تنها وصفی که از حالت لباس و مو و طرز نشست و برخاست جمال ابهی داریم، از ادوارد براون انگلیسی است و معاشرین جمال ابهی، با بیان: "لسان عظمت به این بیان ناطق"، در ضبط پیام ایشان سعی نموده اند...

علیت (۱)

مورخ و خواننده، تاریخ کسی است که دانشا در پایان هر مرحله از مطالعه خود و در برخورد با هر حادثه‌ای از تاریخ، می‌پرسد: "چرا؟" و مادام که امید به یافتن پاسخ است نمی‌تواند آرام باشد. مورخ بزرگ کسی است که در موارد تازه یا راجع به چیزهای نو پرسشهای تازه‌ای مطرح نماید.

از قرن هجدهم که تاریخ نویسی جدید شروع گردید این فرض هم پذیرفته شد که افراد انسانی فقط تابع اوها و خیالاتشان نیستند و رفتار جوامع بشری و انسانها از یک سلسله اصول مشخصی پیروی می‌نمایند که می‌توان آنها را شناخت و بیان نمود. با پیشرفت علم این اصول متنوعتر گردیدند. در آغاز آنها را صرفاً جغرافیایی و محیطی می‌دانستند. بعد علل اخلاقی هم اضافه گردید و سپس علل روانی، اقتصادی، سیاسی نیز مطرح شد. همچنین در ابتدا جامعه و تاریخ را مقهور مکانیکی این علل می‌دانستند و مدتی طول کشید تا متوجه شدند که جامعه مانند فرد انسانی یک ارگان یا موجود زنده است ولی به هر حال این تغییر ننمود که تاریخ مطالعه و به‌نظم درآوردن حوادث گذشته بر مبنای علت و معلول است که این علل می‌تواند قوانین یا اصولی مشخص برای بررسی گذشته را نشان بدهد. اما حالا ببینیم مورخ یا خواننده تاریخ با علل چه می‌کند؟

اولین قدم پیدا نمودن هر چه بیشتر علت‌های مختلف برای یک واقعه است. مثلاً در مقابل سوئال: "چرا امر رب‌اعلی با اعتراض علما روپرو شد؟" اگر فقط بگوییم: "چون علما حاضر به اذعان علم در غیرطبقه خود نبودند" البته صحیح است ولی بسیار ناکافی است و باید دلایل دیگری چون جوانی ایشان - تنوع علما از کم شدن تسلط فکریشان بر مردم - حبریاست - عدم علم و معرفت - متفاوت بودن سبک و سیاق آثار ایشان با آنچه مورد انتظار علما بود - ادعای شرع جدید و ... را نام برد. هیچ واقعه تاریخی نیست که نتوان علل متعددی را در باره آن ذکر نمود و اصلی‌ترین کار و خلاقیت مورخ در این است که بتواند علل فراوانی را برای واقعه‌ای بیان نماید و علل تازه‌ای را مطرح کند.

اما مرحله دومی هم هست و آن طبقه‌بندی علل است. همه علل در همه جا به یک اندازه از اهمیت برخوردار نیستند و مورخ و خواننده تاریخ باید از میان علل،

۱ - این بحث از مقاله علیت در تاریخ اثر ادوار هلت کار در کتاب "تاریخ چیست؟" چاپ چهارم - صص ۱۶۰ - ۱۲۹ اقتباس شده است.

آنهايي که مهمتر است انتخاب نمايد و نقش آنها را مشخص نموده و آنها را برحسب اهميت تنظيم کرده و علت اصلي را بيان نمايد و اين هسته کار مورخ است و مورخين در بيان علت اصلي است که با هم متفاوت می شوند. اين علت اصلي را می توان سياسي مطرح نمود، آنچنان که گيبون طرح نمود، يا اجتماعي، چنانکه مورخين انگليسي بعد از او بيان نمودند، يا اقتصادي، آنچنان که پيروان مارکس طرح نمودند و اين تنظيم علل شناسنامه هر مورخ و هر تاريخي است. قرآن کریم علت مخالفت با پيامبران را به علت العللي بيان نموده که صرفنظر از جزئيات تاريخ هر رسول در باره کل آنها صدق می کند و آن اين است:

" افکلما جاکم رسول بما لاتهوی به انفسکم ففريقا کذبتم و فريقا تقتلون"

يعنی علت اصلي مخالفت با پيامبران، ظهور آنان به خلاف انتظار قوم است. جمال ابهي علت مخالفت علما با رب اعلي را به دو علت اصلي برگردانده اند: "حبري است و عدم علم و معرفت". پس تاريخ خواندن يعنی بافتن پا سخهاى فراوان و متنوع و جديد برای چرایی هر واقعه تاريخی با استفاده از هر امکان موجود يا قابل ايجاد و سپس تنظيم آنها بر مبنای اهميت و بيان روابط آنها با هم والا اگر تاريخ فقط غوغای جزئيات حوادث غير مرتبط و غير منظم شده برای ما باشد، چه فايده ای بر آن مترتب است؟

حالا یک مشکل طرح شده در ذيل اين مبحث را مطرح نموده و بررسی کنیم و آن

نقش تصادف است:

از لحاظ ريشه روانی، هرگاه که سير علل و حوادث به نفع جامعه يا طبقه يا ملتی نباشد، آن گروه سعی می نمايد با طرح مسئله اتفاق در تاريخ نشان بدهد که آنچه اتفاق افتاده، به خاطر ضعف يا عدم لياقت او نبوده، بلکه تاريخ اصولا طرح و برنامه عليمی ندارد. گروهی را برمی کشد و گروهی را برمی اندازد (۱) و از زمانی که سير حوادث در جهان کمتر به نفع غربيان است، اين مطلب در کتب تاريخی بيشتر به چشم می خورد. اما در هر حال مسئله ای حقيقي وجود دارد و آن اين است که نقش تصادف در وقایع تاريخی چیست؟

اولين توجیه را منتسکيو طرح نمود و آن اين است که اگر واقعه ای ظاهرا بر اثر تصادفی اتفاق می افتد، علل و قوانين کلی ای زمينه آن را آماده نموده است. يعنی اگر مثلا درختی تنومند بر اثر یک باد می افتد، قبلا در اثر قوانين پوسيدگی و غيره مساعد اين اتفاق و تصادف گرده بود يا اگر بر اثر مرگ تصادفی شخصی،

(۱) - معمولا شاگردانی که نمره خوب نياورده اند نتيجه امتحان را تصادفی می دانند.

سلسله‌ای از هم می‌باشد، علل دیگری زمینه آن را آماده کرده بود.

توجیه دیگر این است که تصادف صرفاً نامی است که ما از سر جهل بر وقایع می‌نهیم. البته این بعضی اوقات صدق می‌کند. توصیف کردن چیزی به سوء تصادف راه آسانی است برای معاف شدن از توضیح علل آن. هنر مورخ این است که نشان دهد مطلبی که تاکنون تصادفی تلقی می‌شده، اصلاً تصادفی نبوده و می‌توان آن را به‌طور عقلی علت‌یابی و توجیه نمود.

اما راه حل اصلی این است که به سلسله علل بازگردیم. گفتیم که مورخ سلسله علل را بر مبنای علت یا علل کلی مرتب می‌کند و ارزش‌گذاری می‌کند. تصادفات در تاریخ وجود داشته و نمی‌توان آنها را پنهان نمود. ولی تصادفات وقتی تصادف است که وارد سلسله تفسیرات عقلی مورخین از علل مهم نمی‌شود و لذا مطرح نیست. ما از میان سلسله علل آن سلسله‌ای را برمی‌گزینیم که به وسیله آن حوادث بیشتری را بتوان توضیح داد و ما را آماده پیشگویی آینده یا فهم حال می‌کند و آنها را توجیحات معقول می‌خوانیم.^(۱) پس علت تصادفی، علتی است که آن را از لحاظ عقلی نتوان به حوادث مشابه تعمیم داد و از آن استفاده نمود.

۱ - مثلاً اگر خانمی برای خرید میوه با چادر سیاه در شب تاریک از خیابان عبور کند و اتومبیلی با راننده‌ای ناشی و چواغ یا ترمز خواب‌با او تصادف کند، علت تصادف را خرید سبزی یا میوه گفتن، تعبیر تصادفی از این واقعه است. چه که با وجود اینکه درست است اما به درد پیش‌بینی علت دیگر تصادفات و منع آنها نمی‌خورد. یعنی نمی‌توان گفت: "علت تصادفات خریدن میوه است." اما اگر بگوییم: "علت تصادف پوشیدن لباس تیره یا عدم مهارت راننده یا نقص فنی اتومبیل است"، از سلسله‌ای از علل استفاده کرده‌ایم که هم در مورد تصادفات دیگر صدق می‌کند و هم می‌تواند مانع آنها شود.